

سال ۱۵ - شماره ۳ - زمستان ۱۴۰۲

۳۲

- نام اندام‌ها و بیان احساسات در زبان فارسی:
نگاهی رده‌شناختی
والی رضایی طاهره ثامنیان

- تالاموس و دوزبانگی:
شواهدی از fMRI
سیمین میکده،
ورنر زومر، سیدامیرحسین بتولی

- مردسالاری و زبان‌شناسی اجتماعی در شعر
(مطالعه موردی: مفهوم پدرسالاری در اساطیر ایرانی)
احمد سپنتامهر،
مجیدرضا خزاعی وفا، علی ماندگار

- تحلیل گفتمان ون‌دایکی هویت زنان در چهاررمان منتخب فارسی
(سووشون، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، سال بلوا، شوهر آهو خانم)
سجاد باقری، علی علیزاده

- بررسی تطبیقی رمانتیسیم زبانی در
اشعار هوشنگ ابتهاج و انسی الحاج با رویکردی شناختی
سلیم قادری تپه رشت،
ناصر حسینی، اردشیر صدرالدینی

- نمود کهن‌الگوی پیردانا و رؤیا
در منظومه‌های حماسی بهمن‌نامه و فرامرزنامه
محسن آذرپیرا، حمیدرضا اردستانی رستمی،
نصرالله امامی، مسعود خردمندپور

- بررسی فرایند دگرسازی و شگردهای بازنمایی زندگی شرقی - ایرانی
در گفتمان جیمز موریه
رضا قنبری عبدالملکی،
شهربانو قربان عبدالملکی

- نقد کهن‌الگویی شخصیت مردان از مجموعه داستان‌های «یکی بود
یکی نبود» از محمدعلی جمال‌زاده با تکیه بر نظریه‌های جین شینودا بولن
غلامحسین خلیل‌پور، شاهپور شهبولی
کوه‌شوری، سید علی سهراب نژاد



دانشگاه موهج‌تلق
مجلهٔ زیان‌شناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

سال پانزدهم، شمارهٔ ۳

شمارهٔ پیاپی ۳۲، بهار ۱۴۰۲

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد
پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
سردبیر: محمدرضا پهلوان‌نژاد

اعضای هیئت تحریریه:

عباس علی آهنگر (استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان)	مصطفی عاصی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
محمد عموزاده مهدیرجی (استاد دانشگاه اصفهان)	اعظم استاجی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
آزیتا افراشی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)	علی درزی (استاد دانشگاه تهران)
رحمن صحرارگرد (استاد دانشگاه شیراز)	مهرداد نغزگوی کهن (استاد دانشگاه بوعلی سینا، همدان)
امید طبیب‌زاده قمصری (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)	علی عزیززاده (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
شهلا شریفی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)	محمدرضا پهلوان‌نژاد (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
سید محمد حسینی معصوم (دانشیار دانشگاه پیام نور مشهد)	بلام شکلا (استاد دانشگاه دهلی، هندوستان)
کلاوس ولینگ پدرسن (دانشیار دانشگاه کپنهاگ، دانمارک)	

مدیر داخلی: سید محمد حسینی معصوم (دانشیار دانشگاه پیام نور مشهد)
ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی (دکتر عبدالله نوروزی)
ویراستار علمی: دکتر جواد میزبان
مدیر اجرایی مجله: مریم خوش‌بیان
حروفچین و صفحه‌آرا: محمد کریمی طریقه
شمارگان: ... نسخه

نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی
کد پستی: ۹۱۷۷۹۴۸۸۸۳
تلفن: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۷۲۷
بها: داخل کشور: ... (تک‌شماره)

E-mail: lj@.um.ac.ir

نشانی اینترنتی: <http://jlkd.um.ac.ir/index.php/lj>





(نشریه علمی)

زبان‌شناسی و کوشش‌های خراسان

(علمی-پژوهشی)

این مجله براساس مجوز شماره ۳۷۲/۶۰۱۱/۳ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۹ کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر می‌شود.

شماره ۳ - سال ۱۵

شماره مسلسل ۳۲ - پاییز ۱۴۰۲

(تاریخ انتشار این شماره: پاییز ۱۴۰۲)

این مجله در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

- پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran)

شرایط مجله برای پذیرش و چاپ مقاله

۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر ۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده نویسی)، کلید واژه‌ها (حداکثر ۵ واژه و یا عبارت)، مقدمه، پیشینه پژوهش، روش پژوهش، ارائه و تحلیل داده‌ها و نتیجه گیری باشد. مجله از پذیرش مقاله‌های بلند (بیش از ۲۵ صفحه A4 تایپ شده ۲۳ سطری) معذور است.

۲- مشخصات نویسندگان: نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبوع، نشانی، تلفن و دورنگار در صفحه جداگانه بیاید.

۳- ارسال مقاله به صورت تایپ شده با قلم لوتوس ۱۳ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما از طریق پست الکترونیکی و با پست معمولی ممکن است. cd مقاله الزامی است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نمی‌شود.

۴- ارسال چکیده انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحه جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده / نویسندگان و مؤسسه / مؤسسات متبوع نیز باشد، الزامی است.

۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده / نویسندگان به شرح زیر آورده شود.

کتاب: نام خانوادگی، نام (نویسنده / نویسندگان)، (تاریخ انتشار)، نام کتاب محل نشر: نام ناشر.

• **کتاب ترجمه شده:** نام خانوادگی، نام (نویسنده / نویسندگان)، نام و نام خانوادگی مترجم، (تاریخ انتشار)، محل نشر: نام ناشر.

• **مقاله:** نام خانوادگی، نام (نویسنده یا نویسندگان)، «عنوان مقاله داخل دوگوشه»، نام نشریه (ایتالیک)، دوره / سال، شماره، شماره صفحات مقاله.

• **مجموعه‌ها:** نام خانوادگی، نام (نویسنده یا نویسندگان)، تاریخ انتشار، «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)»، نام ویراستار یا گردآورنده نام مجموعه مقالات (ایتالیک)، محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.

• **پایگاه‌های اینترنتی:** نام خانوادگی، نام نویسنده، آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه)، نام و نشانی پایگاه اینترنتی به صورت ایتالیک.

۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف، سال انتشار: شماره صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود. نقل قول‌های مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانی متر) از دو طرف درج شود.

۷- برابری لاتین در پانویس درج شود.

۸- مقاله نباید در هیچ یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها چاپ شده باشد. نویسندگان / نویسندگان موظف‌اند در صورتی که مقاله آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برسانند.

۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در حوزه‌های مختلف زبان شناسی (نحو، آواشناسی، واج شناسی، ساختواره، معناشناسی، تحلیل گفتمان، زبان شناسی تاریخی، جامعه شناسی زبان، روان شناسی زبان، و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسندگان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دوره دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله‌های مستخرج از پایان نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبانهای باستانی، ترجمه، و آموزش زبان دوم، در حوزه موضوع‌های این مجله نمی‌باشد.

۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.

۱۱- **نویسنده یا نویسندگان نسبت به آرا، نظریات و مطالب ارائه شده در مقاله خود مسئول هستند.**

۱۲- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی-پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی lj@um.ac.ir ارسال کنند.

پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

نام اندام‌ها و بیان احساسات در زبان فارسی:	والی رضایی، ۱-۲۷	نگاهی رده‌شناختی
تالاموس و دوزبانگی: شواهدی از fMRI	سیمین میکده، ورنر زومر، ۲۹-۵۱	سیدامیر حسین بتولی
مردسالاری و زبان‌شناسی اجتماعی در شعر (مطالعه موردی: مفهوم پدرسالاری در اساطیر ایرانی)	احمد سپنتامهر، ۵۳-۸۹	مجیدرضا خزاعی وفا، علی ماندگار
تحلیل گفتمان ون‌دایکی هویت زنان در چهار رمان منتخب فارسی (سووشون، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، سال بلوا، شوهر آهو خانم)	سجاد باقری، علی علیزاده ۹۱-۱۱۹	
بررسی تطبیقی رمانتیسیم زبانی در اشعار هوشنگ ابتهاج و انسی الحاج با رویکردی شناختی	سلیم قادری تپه رشت، ۱۲۱-۱۴۳	ناصر حسینی، اردشیر صدرالدینی
نمود کهن‌الگوی پیر دانا و رؤیا در منظومه‌های حماسی بهمن نامه و فرامرزنامه	محسن آذربیرا، ۱۴۵-۱۶۶	حمیدرضا اردستانی رستمی، نصرالله امامی، مسعود خردمندپور
بررسی فرایند دگرسازی و شگردهای بازنمایی زندگی شرقی - ایرانی در گفتمان جیمز موریه	رضا قنبری عبدالملکی، ۱۶۷-۱۹۳	شهربانو قربان عبدالملکی
نقد کهن‌الگویی شخصیت مردان از مجموعه داستان‌های «یکی بود یکی نبود» از محمدعلی جمال‌زاده با تکیه بر نظریه‌های جین شینودا بولن	غلامحسین خلیل‌پور، ۱۹۵-۲۱۶	شاهپور شهولی کوه‌شوری، سید علی سهراب نژاد

<https://doi.org/10.22067/jlkd.2023.84080.1191>

The Representation of Body Names in Expressing Emotions: A Typological View

Vali Rezai¹

Associate Professor in Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding author)

Tahereh Samenian²

PhD Candidate in Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Received: Aug 23, 2023

Accepted: Nov 24, 2023

Abstract

Lexical typology is related to the specific ways in which languages incorporate meaning into words. In this way, lexical typology, which deals with words, can be considered a sub-branch of semantic typology. Recently, studies in cognitive linguistics have shown how body parts act as a source for conceptualizing different experiences such as feeling, thinking, etc., and are represented in different ways in different cultures. Using words that refer to body parts can help us express our feelings more accurately. This study tried to take a look at the lexical typological patterns of the role of body names in expressing the emotions of Persian speakers. This research may be considered the first typological collection of the figurative role of body names in describing emotions. This comparative-analytical study was done based on the studies of linguists in this field. For this purpose, 50 sentences of linguistic evidence were extracted from Persian language database and some written sources and were categorized based on the concept of nouns in expressing emotions. It was tried to examine the samples based on their role in expressing emotions. Data analysis was done on the patterns proposed by Ponsonnet and Laginha (2020) and the most prevalent body names. Moreover, the findings indicated that the words "heart", "eye" and "liver" are used more than other words in Persian to express feelings; however, in order to make an accurate assessment of this opinion, extensive research that combines a culture-specific and cross-cultural approach is needed.

Keywords: Body Names, Typological Patterns, Emotional Expression, Lexical Typology, Cultural Approach, Typological Hierarchy

1. Email: vali.rezai@fgn.ui.ac.ir

2. Email: tsamen2006@yahoo.com



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

نام‌اندام‌ها و بیان احساسات در زبان فارسی: نگاهی رده‌شناختی

والی رضایی، دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)^۱

طاهره ثامنیان، دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران^۲

صص ۱-۲۷

چکیده

رده‌شناسی واژگانی مطالعه روش‌های خاصی است که بر اساس آن‌ها زبان‌ها معنایی را در قالب واژه‌ها می‌گنجانند. به این ترتیب رده‌شناسی واژگانی را که با واژگان سروکار دارد، می‌توان زیرشاخه رده‌شناسی معنایی به حساب آورد. اخیراً مطالعات در زبان‌شناسی شناختی نشان داده‌اند که چگونه اعضای بدن به عنوان منبعی برای مفهوم‌سازی تجربه‌های مختلف مانند احساس کردن، اندیشیدن و غیره عمل می‌کنند و در فرهنگ‌های مختلف به شکل‌های متفاوت بازنمایی می‌شوند. استفاده از کلماتی که به اعضای بدن اشاره دارد می‌تواند به ما کمک کند تا احساسات خود را با دقت بیشتری بیان کنیم. در این پژوهش سعی بر آن شد که نگاهی به بررسی الگوهای رده‌شناسی واژگانی نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات فارسی‌زبانان داشته باشیم. این پژوهش را شاید بتوان اولین مجموعه رده‌شناختی نقش استعاره نام‌اندام‌ها در توصیف احساسات در نظر گرفت. روش پژوهش، شیوه‌ای تطبیقی تحلیلی با استناد به مطالعات زبان‌شناسان این حوزه است؛ بدین منظور، نزدیک به ۵۰ جمله از شواهد زبانی از پایگاه دادگان و برخی منابع مکتوب استخراج شد و بر مبنای مفهوم نام‌اندام‌ها در بیان احساسات دسته‌بندی گردید. سعی شد نمونه‌های مورد نظر بر اساس نقشی که در بیان احساسات دارند، بررسی شود. تحلیل داده‌ها بر اساس الگوی پونسون و لاگینها و متداول‌ترین نام‌اندام‌ها صورت گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد از واژه‌های دل، قلب، چشم و جگر بیشتر از سایر واژه‌ها در زبان فارسی برای بیان احساسات بهره گرفته شده است؛ البته برای بیان ارزیابی دقیق این نظر، به تحقیقات گسترده ترکیبی از رویکرد فرهنگ خاص و بین فرهنگی نیاز است.

کلیدواژه‌ها: نام‌اندام‌ها، الگوهای رده‌شناسی، بیان احساسات، رده‌شناسی واژگانی، رویکرد فرهنگی، سلسله‌مراتب رده‌شناختی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۶/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۳

1. vali.rezai@fgn.ui.ac.ir

2. tsamen2006@yahoo.com

پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

یکی از حوزه‌های زبان، که به بهترین نحو تعامل میان شناخت، فرهنگ و زبان را منعکس می‌کند، کاربرد نام‌اندام‌ها^۱ است (مالج^۲، ۲۰۰۴؛ یو^۳، ۲۰۰۲). پیش‌ازاین، با دیدی ساده‌انگارانه این عبارت‌ها را به‌عنوان آرایه‌های ادبی و صنایع بلاغی در نظر می‌گرفتند. اینکه احساسات، کدام بخش از اعضای بدن را درگیر می‌کند یک موضوع است و اینکه در استفاده از واژه‌ها برای بیان احساسات از چه اعضای بدن استفاده می‌کنیم، موضوع دیگری است. مثلاً اینکه خشم به‌عنوان یک احساس بر کدام عضو بدن بیشترین تأثیر را دارد یک طرف ماجراست و اینکه برای ابراز خشم در کلام از چه عضوی از بدن در زبان استعاری بهره می‌جویم خود ماجرای دیگر است. ولی آیا این دو مقوله ارتباطی به هم ندارند؟

در واقع، با توجه به اینکه احساسات ما به‌طور مستقیم با وضعیت فیزیکی بدن مرتبط هستند، استفاده از عباراتی که به اعضای بدن اشاره دارند، می‌تواند به ما کمک کند تا به بهترین و دقیق‌ترین شکل ممکن احساسات خود را بیان کنیم. به‌عنوان مثال، وقتی احساس ناراحتی یا اضطراب می‌کنیم، ممکن است بگوییم قلبم سریع می‌زند، دست‌انم تکان می‌خورد یا به‌سختی نفس می‌کشم به‌جای اینکه فقط بگوییم احساس ناراحتی می‌کنم یا اضطراب دارم. این امر باعث می‌شود تجربه هیجانی ما برای شنونده قابل‌تصورتر باشد و احساسات ما بهتر درک شود. همچنین، استفاده از عباراتی که به اعضای بدن اشاره دارند، می‌تواند به ما کمک کند که بهتر و دقیق‌تر درک کنیم که چه اتفاقی در بدن می‌افتد و به چه دلیلی احساساتی شبیه به آن را تجربه می‌کنیم.

مطالعه و مقایسه ساختارهای صرفی و نحوی در زبان‌های متفاوت با هدف یافتن جهانی‌های زبان از ابتدا مورد علاقه بسیاری از زبان‌شناسان بوده است و امروزه شاخه‌ای از زبانشناسی را با عنوان رده‌شناسی به خود اختصاص داده است. تحقیقات رده‌شناسی زبان در مقایسه با سایر زیرشاخه‌های زبانشناسی از جمله نحو، معناشناسی و ساختواژه، دانشی جدید به‌حساب می‌آید. برخلاف مطالعات قرن نوزده، رده‌شناسی به دنبال رده‌بندی زبان‌ها بر پایه مطالعات بین‌زبانی و متغیرهای زبان‌های خاص است؛ اما رده‌شناسی تنها ابزاری در جهت تقسیم‌بندی زبان‌ها و همچنین تعیین الگوهای کلی در زبان‌ها نیست، بلکه خود روشی در شناخت ماهیت زبان به شمار می‌رود. هدف مطالعات رده‌شناسی در آغاز بیشتر کشف جهانی‌ها بود و کمتر به دستور زبان‌های خاص توجه داشت. از این نظر رده‌شناسی

1. body names

2. Maalej

3. Yu

در مقابل دستور زایشی قرار دارد که به توانش زبانی سخنگویان و دانش فردی آن‌ها توجه می‌کند؛ زیرا هدف دستور زایشی دستیابی به این دانش ناخودآگاه است. اخیراً رده‌شناسان نیز با معرفی مفاهیم فضای مفهومی^۱ و نقشه معنایی^۲ یک بازنمایی هم از جهانی‌های زبان و هم از دستور زبان خاص به وجود آورده‌اند (کرافت^۳، ۲۰۰۳: ۱۳۳).

ایران کشوری است متشکل از جمعیت‌های ناهمگون و خرده‌فرهنگ‌های مختلف با ریشه‌های زبانی و تاریخی مشترک که شباهت‌هایی از طریق فرهنگ ایرانی باستان دارد. ملت ایران در تأثیرگذاری تجربیات خود به‌عنوان یک ملت دارای ویژگی‌هایی است که آن‌ها را از فرهنگ‌های آسیای شرقی و کشورهای عربی و اسلامی منطقه متمایز می‌کند به‌طورکلی، ایرانیان از نظر اجتماعی و بین فردی به‌عنوان افرادی حساس به حساب می‌آیند (ملکیان و دیگران، ۲۰۱۳). لذا بررسی کاربرد نام‌اندام‌ها از سوی آن‌ها در بیان احساسات درخور توجه است. اینکه چگونه این مفهوم‌سازی‌ها شکل می‌گیرد و از کدامیک از اندام‌ها بیشتر استفاده می‌شود خود موضوعی قابل تأمل است که نگارندگان این پژوهش در این مقاله در صدد رسیدن به این مهم هستند؛ ازاین‌رو با توجه به اینکه گرایش‌های غالب زبان‌ها را می‌توان به کمک سلسله‌مراتب رده‌شناختی نشان داد، در بررسی موضوع موردبحث، سلسله‌مراتب به‌کارگیری نام‌اندام‌ها در بیان احساسات در زبان فارسی تعیین می‌گردد.

هدف ما این است که سؤالات زیر را بررسی کنیم:

- ۱- کدام اعضای بدن برای بیان احساسات در زبان فارسی استفاده می‌شوند و به ترتیب با کدام احساسات مطابقت دارند؟
- ۲- آیا مشاهدات زبانی درباره این بازنمایی‌های تصویری احساسات می‌توانند مربوط به مفاهیم مشترک فرهنگی باشند و یا بازنمایی‌های مربوط به احساسات در فارسی‌زبانان را نشان دهند؟

۲. چارچوب نظری

هدف مطالعات رده‌شناسی، رده‌بندی زبان‌ها براساس متغیرهای زبانی خاص است. در مطالعات رده‌شناسی برای دسته‌بندی بهتر زبان‌ها تعریف بیرونی از یک متغیر خاص ارائه می‌شود. منظور از تعریف بیرونی، تعریف معنایی-کاربردی است. مطالعات رده‌شناسی این امکان را فراهم می‌آورد تا بتوان برای هر متغیری یک سری صورت‌ها از پرکاربردترین تا کم‌کاربردترین آن‌ها را دسته‌بندی کرد و این دسته‌بندی‌ها نه تنها باعث نظم بیشتر می‌شوند بلکه کمک

-
1. conceptual space
 2. semantic map
 3. Croft

می‌کنند در تحلیل‌های زبانی با بررسی سریع بتوان دریافت که در آن زبان صورت غالب و پرکاربرد آن متغیر چیست و از این لحاظ چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با زبان‌های دیگر دارد. بدین ترتیب، رده‌شناسان علاوه بر اینکه به کشف و توصیف صورت‌های مختلف زبانی برای هر متغیری می‌پردازند، تبیین و توضیحی در رابطه با آن‌ها نیز ارائه می‌کنند (شریفی، ۱۳۸۸). منظور از رده‌شناسی، مطالعه الگوهای زبانی موجود در زبان‌های دنیاست؛ به‌ویژه الگوهایی که از طریق مقایسه زبان‌ها قابل شناسایی هستند (کرافت، ۲۰۰۳: ۱).

تا مدت‌ها رده‌شناسان تردید داشتند که آیا می‌توانند به مطالعه بین‌زبانی واژگان بپردازند یا نه؛ آن‌هم به این دلیل که مباحث و پدیده‌های مربوط به واژگان تا حد زیادی زبان‌ویژه به نظر می‌رسیدند و دست یافتن به راه‌حلی متقاعدکننده برای مشخص و محدود کردن حوزه این پژوهش امکان‌پذیر نمی‌نمود. در دهه‌های اخیر مطالعات بین‌زبانی متعددی در باب واژگان بر مبنای رویکردهای مختلف و در چارچوب نظریه‌های گوناگون انجام شده است (کاپیوسکایا-تم^۱ ۲۰۰۷: ۳). به اعتقاد ایوانز (به نقل از کاپیوسکایا-تم، ۲۰۰۷: ۵)، رده‌شناسی معنایی را می‌توان مطالعه بین‌زبانی نظام‌مندی دانست که به دنبال کشف این مسأله است که زبان‌ها چگونه از طریق نشانه‌ها معانی را بیان می‌کنند. رده‌شناسی واژگانی^۲ نیز به روش‌های خاصی مربوط می‌شود که بر اساس آن‌ها زبان‌ها معنایی را در قالب واژه‌ها می‌گنجانند. به این ترتیب، رده‌شناسی واژگانی را که با واژگان سروکار دارد می‌توان زیرشاخه رده‌شناسی معنایی به حساب آورد.

تعریف دقیق از رده‌شناسی واژگانی، جدا از این واقعیت آشکار که شامل پژوهشی میان‌زبانی در مورد واژگان است کمی مبهم به نظر می‌رسد. بسیاری از زبان‌شناسان احتمالاً با تعریف لهر^۳ (۱۹۷۴: ۲۴۹) موافق خواهند بود که به‌طور گسترده نقل شده است که رده‌شناسی واژگانی مربوط به «شیوه‌های خاصی است که در آن زبان [۰...] مفاهیم معنایی را در کلمات بسته‌بندی می‌کند». از این نظر، رده‌شناسی واژگانی را می‌توان زیرشاخه‌ای از رده‌شناسی معنایی در نظر گرفت که به واژگان مربوط می‌شود، در رده‌شناسی واژگانی به مسائل متعددی پرداخته می‌شود از جمله بررسی واژه‌های ممکن یا غیرممکن زبان‌ها، معیارهای مختلف تشخیص واژه‌ها و تعامل میان آن‌ها و محدودیت‌های جهانی و زبان‌ویژه در شکل‌گیری واژه‌های ممکن یا غیرممکن زبان‌ها. به همان اندازه که یافته‌های مربوط به واژه‌ها و زبان‌های خاص مهم است، رده‌شناسی واژگانی نیز به همان اندازه به روشی دقیق نیاز دارد. رده‌شناسی درنهایت به

1. Koptjevskaja-Tamm

2. lexical typology

3. Lehrer

پرسش اصلی خود می‌پردازد: تا چه حد واژگان نظام‌مند و بر اساس اصول جهانی ساخته شده است؟ افزون بر این، اینکه کدام معانی را می‌توان از طریق یک واژه در زبان‌های مختلف بیان کرد و کدام معانی را نمی‌توان صرفاً از طریق یک واژه بیان نمود نیز از جمله مسائل مطرح در رده‌شناسی واژگانی است. به‌عنوان نمونه‌های دیگری از مسائل مطرح در این حوزه می‌توان به مباحث مربوط به واژگانی‌شدگی^۱ و مقوله‌بندی ساختار حوزه‌های معنایی^۲ و بسیاری موارد دیگر اشاره کرد (کاپوسکایا-تم، ۵-۶).

واژگان زبان ساخت پیچیده‌پویایی است که دائماً در حال تغییر می‌باشد و همواره واژه‌های جدید ابداع می‌شوند و واژه‌های قدیمی کاربردشان را از دست می‌دهند یا کاربرد متفاوتی می‌یابند. به همین دلیل پژوهش‌های رده‌شناسی واژگانی هم از جنبه هم‌زمانی برخوردارند و هم در زمانی. رده‌شناسی واژگانی تاریخ‌محور به مطالعه تغییر معنایی دستوری‌شدگی و فرایندهای واژگانی‌شدگی می‌پردازد (کاپوسکایا-تم، ۲۰۰۷: ۶). در تأکید بر اهمیت رده‌شناسی واژگانی می‌توان گفت که وقتی طبقه‌ای واژگانی بر اساس رفتار دستوری خاصی مشخص می‌شود این شرایط تا حد زیادی تعیین‌کننده ساخت دستوری زبان است. این نکته به معنی آن است که ساخت واژگانی نقش مهمی در رده‌شناسی زبانی ایفا می‌کند (لمان^۳، ۱۹۹۰: ۱۸۱).

در این مطالعه، قدم اول شناسایی این موضوع بود که چه عباراتی به‌عنوان علائم احساسی شناخته می‌شوند. به دلیل عدم توافق علمی برای تعریف احساسات (ایزارد^۴ ۲۰۱۰؛ ویرزبیکا^۵ ۲۰۰۹)، در راستای هدف این مطالعه، احساسات را به‌عنوان وضعیت‌های داخلی شناختی با بعد ذهنی تعریف کردیم (اورتونی، کلور و فاس^۶ ۱۹۸۷؛ شرر^۷ ۲۰۱۳؛ پونسونیت ۲۰۱۴: ۹-۱۷).

براساس این تعریف، احساسات حالت‌های روان‌شناختی بوده و به‌طور مستقیم قابل مشاهده نیستند. احساسات به‌طور منظم با علائم فیزیولوژیکی (مانند تپش قلب ناشی از ترس) یا علائم رفتاری (به‌عنوان مثال پشت کردن به هنگام قهر) همراه هستند، اما متمایز از خود احساسات در نظر گرفته می‌شوند؛ به‌طوری‌که کلماتی مثل گریه یا استدلال واژه‌های احساسی محسوب نمی‌شوند. ماهیت شناختی احساسات آن‌ها را از احساساتی مانند سرما و

-
1. lexicalization
 2. taxonomy of semantic field
 3. Lehmann
 4. Izard
 5. Wierzbicka
 6. Ortony, Gerald & Foss
 7. Scherer

گرسنه بودن متمایز می‌کند؛ و مؤلفه ذهنی آن‌ها را از حالت‌های فکری (یا قضاوت‌ها، برای مثال دانستن، موافقت کردن و غیره) جدا می‌کند (ملائی‌نژاد و دیگران، ۲۰۲۱).

رایج‌ترین مؤلفه‌هایی که در توصیف ویژگی‌های فیزیکی به کار می‌روند، یعنی ویژگی‌هایی که بخشی از وضعیت طبیعی بدن نیستند و برای نشان دادن یک احساس به کار می‌روند، عبارت‌اند از ویژگی‌هایی مانند نابودی، که بخشی از بدن را شکسته، بریده و غیره توصیف می‌کند، و ویژگی‌هایی مانند تغییر، که بخشی از بدن را به صورت دو یا چند قسمت، متفاوت و غیره توصیف می‌کنند، مقاومت، که بخشی از بدن سخت یا نرم توصیف می‌شود، حرکت، که بخشی از بدن گیر کرده در جایی یا برعکس در حال حرکت تعبیر می‌شود، حالت بدن، که بخشی از بدن به صورت کوتاه، بلند یا عمودی و افقی در نظر گرفته می‌شود.

از زمان لیکاف و جانسون^۱ (۱۹۸۰) تاکنون، زبان‌شناسی شناختی به عنوان یک جنبه از زبان‌شناسی شناخته شده است که ممکن است درک ذهنی گویندگان را نشان دهد. منظور این است که مؤلفه‌های زبانی نشان‌دهنده تصورات مفهومی گویندگان هستند. اگر سخنگویان بگویند به عنوان مثال شکم من گره خورده است به معنای من احساس اضطراب می‌کنم است، به این دلیل است که آن‌ها شباهت‌هایی بین اضطراب و گره خوردن می‌بینند. با این حال، وجود چنین نمایش زبانی در زبان خاصی، به تنهایی، ضمانتی برای فعال بودن تصویر مفهومی متناظر نیست. احتمال دارد با گذر زمان، ارتباط مفهومی که ممکن است باعث به وجود آمدن یک نمایش زبانی تصویری شده باشد از ذهن سخنگویان محو و پاک شده باشد؛ در حالی که فرم زبانی آن باقی مانده است.

یکی از مقوله‌های اساسی مربوط به استعاره بین یک بخش خاص از بدن و احساسات، از طریق پل‌های کاربردشناختی^۲ است (ایوانز و ویلکینز^۳، ۲۰۰۰). یک مقوله کلیدی که زمینه‌ساز ارتباط تصویری بین یک عضو معین بدن و احساسات است. این مورد مربوط به زمانی است که یک عبارت زبانی که بدن را توصیف می‌کند، دارای چند معنا می‌شود، زیرا این رویداد نشان داده می‌شود. با توجه به هر دو رویداد، عبارت زبانی که یکی از آن‌ها را توصیف می‌کند به راحتی به عنوان اشاره به دیگری تفسیر می‌شود. به عنوان مثال، در بسیاری از زبان‌های استرالیایی، سر نشان‌دهنده جایگاه عقل است. از آنجایی که هوش با نگرش‌های مثبت مانند آرامش همراه است، بسیاری از عبارات مربوط به سر نشان‌دهنده چنین احساساتی است.

1. Lakoff and Johnson

2. pragmatic bridges

3. Evans & Wilkins

یکی دیگر از عواملی که ممکن است باعث شود قسمتی از بدن با احساسات ارتباط زبانی برقرار کند، تغییر معنای یک عبارت دیگر باشد که در حال حاضر با یک احساس مرتبط است. این تغییرات در معنا بین قسمت‌های مختلف بدن چندان نادر نیستند (ویلکینز، ۱۹۹۶). لذا در یک زبانی که در حال حاضر شامل چندین عبارت احساسی مرتبط با عبارت شکم است، این عبارت ممکن است به صورت استعاری از شکم به قلب تغییر کند به طوری که رابطه‌ای بین قلب و احساسات پدید آید. در این مقوله، ارتباط استعاری نه بر پایه رابطه فرهنگی و نه بر پایه پل کاربردشناختی با قلب شکل گرفته است، بلکه فقط از طریق تغییر معنای عبارات به وجود آمده است.

علاوه بر پل‌های کاربردشناختی و تغییر معنایی، راه سومی که در آن زبان‌ها از طریق آن به بیان احساسات با بخشی از بدن می‌پردازند عبارت قرضی است که از زبان‌های دیگر می‌گیرند.

یک تصور پذیرفته شده وجود دارد که شش احساس اصلی (غم، خشم، تعجب، انزجار، شادی و ترس) پایه عصبی خاصی دارند و با تغییرات خاص بدن در بزرگسالان مرتبط هستند (اکمن^۱، ۱۹۹۲). ارتباط بین تغییرات فیزیکی و احساسات مختلف در فعالیت‌های روزانه ما نیز منعکس می‌شود. احساس ضعف در زنانها در هنگام ترس یا قرمز شدن صورت همراه با عصبانیت، تپش قلب همراه با برانگیختگی و انقباض عضلانی در هنگام اضطراب نمونه‌هایی از ادراک شخصی از احساسات هستند که بیشتر به عنوان تجربیات جهانی شناخته می‌شوند؛ درحالی که اکمن (۱۹۹۲)، اعتقاد به جهانی بودن شش احساس اصلی دارند مطالعات کمی به نقش فرهنگ در بیان احساس اشاره کردند (ماتسوموتو^۲ و همکاران، ۱۹۸۸؛ دزوکوتو^۳، ۲۰۱۰).

در این پژوهش سعی شده است الگوی معرفی شده پونسونت و لاگین‌ها (۲۰۲۰) که با بررسی نام‌اندام‌ها در بیان احساسات در زبان‌های استرالیایی صورت گرفته است، مبنایی برای مقایسه این عبارات در زبان فارسی قرار گیرد.

۳. پیشینه تحقیق

مطالعات رده‌شناسی زبان فارسی در مقایسه با دیگر زبان‌ها بسیار اندک است. هرچند در این زمینه مطالعاتی صورت گرفته است ولی بسیار محدود است و گاهی با موضوع مورد تحقیق ما فاصله دارد. نمونه‌هایی در زبان فارسی انجام شده است که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

1. Ekman
2. Matsumoto
3. Dzokoto

جلیلی مرند و همکاران (۱۴۰۱) به بررسی تطبیقی امثال و تعبیرات پنج عضو یعنی «سر، چشم، قلب، زبان، دست» در دو زبان فرانسه و فارسی می‌پردازند. نگارندگان مقاله برای محدود کردن موضوع، اصطلاحات مربوط به بدن انسان را انتخاب کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که به علت ریشه داشتن در فرهنگ عامه هر کشوری، اصطلاحات از نقاط مشترک فرهنگ‌ها بی‌بهره نیستند و برعکس آن نیز صادق است. ایشان برای هر یک از پنج عضو مورد مطالعه، شش اصطلاح فرانسوی به‌عنوان پیکره پژوهش انتخاب کرده‌اند؛ معادل فارسی آن‌ها در صورت وجود داشتن و در قالب جمله توضیحی در مقابل اصطلاحات فرانسه آمده است. همان‌طور که دیده می‌شود این مسأله تا حدودی با موضوع مورد نظر ما فاصله دارد.

راسخ‌مهند و ملکی (۱۳۹۸) نشان می‌دهند که اصطلاحات نام‌اندami زبان فارسی به‌واسطه فرایندهای اضافه‌سازی، جابه‌جایی نحوی، جایگزینی و حذف، در سطوح مختلف تغییرپذیرند. تغییرپذیری در سطح نحوی به‌صورت پسایندشدگی، قلب نحوی، مصدرشدگی و اسم مصدرشدگی، مجهول‌شدگی، تغییرپذیری نقشی، اضافه‌سازی گروه حرف‌اضافه‌ای و حذف فعل دیده می‌شود. در سطح معنایی، تغییرپذیری از طریق چندمعنایی و ابهام‌شدگی روی می‌دهد. تغییرپذیری در سطح واژگانی شامل فرایندهای اضافه‌سازی اسم، صفت، قید، جایگزینی اسم، جایگزینی فعل و حذف فعل است و در سطح واژی-نحوی نیز اضافه‌سازی یای نکره و نشانه‌های جمع مشاهده شد. در این پژوهش با دیدی نحوی به نام‌اندام «سر» پرداخته شده است.

معصومه مهرابی و ذاکر (۱۳۹۴) تغییرات معنایی و شیوه مفهوم‌سازی نام‌اندام «دست» را در جزء اول ۱۶۰ اسم مرکب فارسی بررسی کردند و به بررسی شیوه مفهوم‌سازی نام‌اندام «دست» در جزء آغازین کلمات مرکب پرداختند و نشان دادند در فارسی مفاهیم مختلفی از قبیل تقابل، نگهداری، مالکیت، تصرف و... در این کلمات نهفته است. همان‌طور که در این مقاله دیده می‌شود فقط به تغییرات معنایی نام‌اندام «دست» پرداخته شده است.

گندمکار (۱۳۹۰) با بررسی ۱۷۶ فعل مرکب اندام‌بنیاد که بر مبنای نگرش دبیر مقدم (۱۳۸۴) گردآوری شده‌اند نظیر «دل داشتن»، «گوش کردن»، «سررفتن» و غیره به این نتیجه رسیده است که هرچند نقش هسته معنایی افعال مرکب در شکل‌گیری طرح‌واره‌های تصویری قابل‌تأیید است ولی در واقع می‌توان عامل اصلی شکل‌گیری طرح‌واره‌های تصویری^۱ را هسته معنایی افعال مرکب دانست، اما رویکرد معنی‌شناسی شناختی در توجیه معنایی تمامی افعال مرکب، از طریق به دست دادن طرح‌واره‌های تصویری از کارایی لازم و کافی برخوردار نیست.

پژوهش دیگری را زاهدی و ذهاب ناظوری (۱۳۹۰) انجام داده‌اند. در این پژوهش ۹ نام‌اندام مورد تحلیل قرار گرفتند که عبارتند از «چانه، چشم، دماغ، دهان، زبان، سر، گردن، گوش و لب»؛ با مقایسه این مفاهیم در دو زبان فارسی و انگلیسی مشخص شد که اعضای بدن در حوزه معنایی مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرند. نام‌اندام‌ها در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها با هم‌نشینی در کنار سایر عناصر زبانی از قبیل حروف اضافه، فعل و سایر اسامی نیز معانی مختلفی را مفهوم‌سازی می‌کنند و البته بیشترین تأثیر را فعل در ایجاد مفاهیم مختلف بر عهده دارد. در این مقاله نیز فقط از کاربرد نام‌اندام «سر» در ضرب‌المثل‌ها نام برده شده است.

پژوهش‌های دیگری نیز انجام گرفته است که به اختصار از آن‌ها نام می‌بریم. پژوهشی با عنوان «واژگان دال بر نام‌اندام‌های بدن در ساختار اصطلاحات گویش راجی» که تحلیلی شناختی است و از سوی احمدی و محرابی (۱۳۸۹) انجام شده است و گلفام و ممسنی (۱۳۸۷) نیز به «بررسی راهبردهای شناختی استعاره و کنایه تصویری در اصطلاحات حاوی اعضای بدن» پرداخته‌اند و پژوهش دیگر مربوط به «مشکلات ترجمه‌ای استعاره‌های نام‌اندام‌های داخلی بدن در فارسی و انگلیسی» (۱۳۸۵) است.

به چند مورد مرتبط با موضوع مورد پژوهش ما که در زبان‌های دیگر انجام شده است در ذیل اشاره می‌شود. یو (۲۰۰۴) نشان داده است که هم در انگلیسی و هم در چینی عبارت‌هایی که دربردارنده واژه «چشم» هستند گویای این واقعیت‌اند که مفهوم‌سازی‌های مربوط به اعضای دریافتی برای بیان امور انتزاعی، مانند دریافت کردن، اندیشیدن و فهمیدن به کار می‌روند. در واقع در این زبان‌ها ما با استعاره [دیدن به مثابه دانستن] مواجه هستیم.

از سوی دیگر، زهیر مالچ (۲۰۰۹) نشان داده است خشم در عربی تونس (TA) ابعاد بسیار بیشتری از تجسم فیزیولوژیکی^۱ را نشان می‌دهد. خشم در TA به عنوان تجسم فیزیولوژیکی، تجسم فرهنگی خاص و تجسم آلوده فرهنگی می‌آید. شبیه به زبان انگلیسی، تجسم فیزیولوژیکی باعث بروز خشم می‌شود که در آن بخشی از بدن که برای مفهوم‌سازی استفاده می‌شود نیز در واقع از نظر فیزیولوژیکی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. تجسم خاص فرهنگی شامل بخش‌هایی از بدن است که از نظر فرهنگی با احساس خشم در ارتباط هستند. نشان داده شده است که این نوع تجسم به‌طور کلی خشم مثبتی بر فیزیولوژی را با کنایه و خشم مثبتی بر فرهنگ را با استعاره مرتبط می‌کند.

مفهوم معنا در سیر مطالعات علمی زبان، اندیشه و رفتار دستخوش تغییرات بسیاری شده است. در ابتدا به عنوان چیزی که در ذهن اتفاق می‌افتد توضیح داده شد و سپس به محصول تداعی ایده‌ها تبدیل می‌شود؛ اما امروزه مفهوم

1. physiological embodiment

جدیدی از معنا با تأکید بر مبنای تجربی که در بیان استعاره‌ی صورت‌بندی شده است، پدید آمده است. در مقاله گیز با عنوان «استعاره را از سرمان بیرون بیاوریم و وارد دنیای فرهنگی کنیم»، مطالعه‌ی مقدماتی در مورد معنا را با استفاده از آزمون معنا در چهار فرهنگ مختلف (ایرانی، آلمانی، عربی و آمریکایی) گزارش می‌کند. یافته‌ها در چارچوب استعاره‌های اولیه و نظریه‌ی تجسم تبیین شده‌اند.

مقاله‌ی پونسوننت و لاگینها^۱ (۲۰۲۰) اولین مطالعه‌ی رده‌شناختی نظام‌مند در مورد عبارات احساسی شامل اعضای بدن در مقیاس یک قاره، یعنی قاره استرالیا را ارائه می‌کند. نقش اعضای بدن در توصیف تصویری احساسات، پدیده‌ای که در سراسر جهان به‌خوبی تثبیت شده است، در زبان‌های استرالیایی رایج است. داده‌های این مطالعه شامل عبارات تصویری مبتنی بر بدن برای احساسات استخراج شده از اسناد زبانی زبان‌های استرالیایی، عمدتاً از دهه ۱۹۷۰ تا کنون، در نمونه‌ای از ۶۷ زبان است که از طریق بررسی نظام‌مند بر روی ۸۰ منبع فردی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. در این مقاله، دریافتند که حداقل ۳۰ قسمت متمایز بدن در عبارات احساسی رخ می‌دهند که شکم شایع‌ترین است و ده‌ها مورد دیگر نیز نمایانگر قابل توجهی هستند. این مطالعه نشان می‌دهد که چگونه ویژگی‌های این قسمت‌های بدن - به‌عنوان مثال، اندام‌های داخلی یا قسمت‌های قابل‌رؤیت صورت - تا حدی تعیین می‌کنند که کدام مقوله‌های تاریخی منجر به ارتباط زبانی آن‌ها با احساسات و به‌نوبه خود ویژگی‌های معنایی و مجازی آن‌ها شده است.

همان‌طور که دیده می‌شود از میان مطالعات انجام شده، پژوهش پونسوننت و لاگینها (۲۰۲۰) به‌طور گسترده‌ای به نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات می‌پردازد و پژوهش‌های دیگر برشی محدود به یک بعد از استعاره‌های مفهومی اعضای بدن و یا تمرکز فقط بر یک عضو را می‌رساند. جای خالی این مطالعه در زبان فارسی احساس می‌شد و این در حالی است که ایرانیان از این ابزار به‌طور قابل توجهی در بیان احساسات خود سود می‌جویند و لذا بررسی کاربرد نام‌اندام‌ها از سوی آن‌ها در بیان احساسات درخور توجه است. اینکه چگونه این مفهوم‌سازی‌ها شکل می‌گیرد و کدام‌یک از نام‌اندام‌ها کاربرد بیشتری دارد خود موضوعی قابل تأمل است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۴. روش پژوهش

در پژوهش حاضر که از نوع توصیفی-تحلیلی است سعی بر آن است برشی کوتاه و نه‌چندان گسترده به بررسی الگوهای رده‌شناختی نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات فارسی‌زبانان داشته باشیم. نزدیک به ۵۰ جمله از شواهد

زبانی از مکالمات گونه گفتاری فارسی معیار و برخی منابع مکتوب و پایگاه دادگان از پایگاه دادگان استخراج شد و بر مبنای مفهوم نام‌اندام‌ها در بیان احساسات دسته‌بندی شدند. تنوع منابع به منظور اطمینان از عدم تأثیر گونه زبانی خاص بر رخداد پدیده مذکور بوده است. تحلیل داده‌ها بر اساس الگوی پونسونِت و لاگینها (۲۰۲۰) و متداول‌ترین نام‌اندام‌ها صورت گرفته است که بر اساس کاربرد زیاد آن‌ها در گفتار فارسی‌زبانان و منابع مکتوب می‌باشد تا تبیین درست در مقایسه با آن ارائه شود. روش پژوهش، شیوه‌ای تطبیقی تحلیلی با استناد به مطالعات زبان‌شناسان این حوزه است؛ در این پژوهش، سعی گردید نمونه‌های مورد نظر بر اساس نقشی که در بیان احساسات دارند مورد بررسی قرار گیرند.

۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این بخش، نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات به صورت اجمالی با نگاهی رده‌شناختی بررسی می‌شوند. اصطلاحات نام‌اندام‌ها می‌توانند به ما کمک کنند تا به بهترین و دقیق‌ترین شکل ممکن احساسات خود را بیان کنیم. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، رده‌شناسی واژگانی به شیوه‌های خاصی مربوط می‌شود که بر اساس آن‌ها زبان‌ها معنایی را به صورت واژه بیان می‌کنند. در این پژوهش سعی بر آن است که نگاهی به بررسی الگوهای رده‌شناختی واژگانی نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات فارسی‌زبانان داشته باشیم. در ادامه، بخش‌هایی را با بررسی نام‌اندام‌های متداول زبان فارسی در بیان احساسات پیش می‌گیریم.

۵.۱. دل

این احتمال وجود دارد که مفهوم‌سازی‌های مربوط به واژه «دل» در زبان فارسی دست‌کم از دو منبع ناشی شده باشند (شریفیان، ۲۰۰۸)؛ اول طب سنتی ایرانی و دوم، نظام اعتقادی و روحانی مانند جهان‌بینی صوفیه. بر اساس طب سنتی ایرانی، «قلب و کبد» در بدن جزء اصلی‌ترین اعضای بدن به شمار می‌روند که بر عملکرد سایر اندام‌ها نظارت دارند. در نظریه اخلاط چهارگانه ابوعلی سینا یعنی صفرا، دم، بلغم و سودا، شخصیت فرد تا حد زیادی به مزاج و طبع او بستگی دارد و غلبه طبیعی یکی از این اخلاط در بدن می‌تواند باعث بروز ویژگی‌های رفتاری خاصی در فرد شود. برای نمونه این اعتقاد وجود دارد که صفرا در «جگر» تولید می‌شود و با شجاعت تداعی دارد. ردپای این ایده را می‌توان در عبارت‌هایی مانند «جگر داشتن» دید. همچنین در فارسی، صبوری و شکیبایی با «قلب» همراه است مانند «دل‌کوچک یا دل‌نازک» (شریفیان، ۲۰۰۸).

منبع دیگر مفهوم‌سازی اندام درونی بدن در زبان فارسی نظام اعتقادات روحانی و معنوی است. احمدی و احمدی (۱۹۹۸: ۴۰) خاطرنشان می‌کنند که نسخه تیرانی صوفیه که در دیدگاه سنتی ایرانی ریشه دارد (همان: ۴۰) تأثیر چشمگیری بر روان ایرانی و ادبیات فارسی گذاشته است (شریفیان، ۲۰۰۸). علاوه بر این، تفاوت‌های جنسی در درک و بیان احساسات نیز بحث‌برانگیز است. از لحاظ نظری، بین زن و مرد در احساس بدنی و درک روابط بین احساسات بدنی و حالات عاطفی تفاوت‌هایی وجود دارد (شریفیان، ۲۰۰۸).

در تعدادی از افعال زبان فارسی «دل» به مثابه جایگاه عشق به کار می‌رود. در فارسی برای اشاره به کسی که عاشق شده باشد از عبارت‌های «دل‌خسته» یا «دل‌داده» استفاده می‌شود. این عبارت‌ها منعکس‌کننده استفاده گویشوران زبان فارسی از واژه «دل» در بیان مفهوم عشق است. همچنین در این زبان، وابستگی‌های عاطفی نیز به «دل» نسبت داده می‌شود، برای مثال این جمله‌ها را در نظر بگیرید:

۱. علی به موسیقی دل‌بسته بود.

۲. مریم دل‌سپرده احمد است.

۳. رضا نوه دل‌بند من است.

و در مقابل قطع وابستگی‌های عاطفی نیز با عبارت‌هایی مانند «دل‌بریدن» و یا «دل‌کندن» بیان می‌شود. همچنین در فارسی چیزی یا کسی را که قدرت فریفتن و وسوسه کردن داشته باشد، چیزی یا کسی توصیف می‌کنند که می‌تواند دل را فریب دهد؛ مانند «دلفریب»، «دل‌ربا»، «دلکش» و حتی «دل‌انگیز». انواع مختلفی از عبارت‌های عزیز شمردن در زبان فارسی با استفاده از واژه «دل» بیان می‌شود.

۴. او آدم تودلیرویی است.

به غیر از عشق، واژه «دل» طرح‌واره‌هایی را نیز ایجاد می‌کند که با دامنه‌ای از احساسات و عواطف تداعی می‌شوند؛ برای نمونه، «به دل گرفتن» (یعنی ناراحت شدن) یا «از دست کسی دل‌پُر بودن» (یعنی خیلی از کسی ناراحت بودن) و یا انتقام گرفتن از کسی با عبارتی مانند «دق دل خالی کردن» بیان می‌شود. مفهوم‌سازی دیگر در اینجا با عبارت «دل‌چرکین بودن» همراه است که به معنای ناراضی بودن از اعمال و رفتار کسی است.

از دیگر مفهوم‌سازی‌ها «شکستن دل» را می‌توان نام برد. اینکه کسی غمگین و افسرده باشد با عبارت «دل‌گرفته» توصیف می‌شود و یا اگر کسی خوشحال و سرحال شود می‌گوید:

۵. دلم باز شد.

همچنین «دل‌تگ‌شدن»، «دل‌مرده»، «دل‌زنده»، «دلشاد» و «شوریده‌دل» نیز عبارت‌هایی هستند که وجود این حالات در انسان را توصیف می‌کنند. از طرف دیگر «دل» به‌مثابه صبر نیز مفهوم‌سازی شده است؛ عبارت «دل تو دلم نیست» اشاره به بی‌صبر بودن فرد و بی‌تابی او دارد.

به این مثال‌ها توجه کنید:

۶. به دلم افتاده امشب رضا برمی‌گرده.

۷. دلم بهم می‌گه قبول می‌شی.

این عبارت‌ها برای اشاره به احساسات درونی افراد استفاده می‌شود. برای اشاره به امیدوار بودن از «دلگرم» و برای نداشتن انگیزه برای کاری از «دل‌سرد» استفاده می‌کنیم. گویشوران فارسی معمولاً چیزهایی را که دوست دارند یا از آن‌ها متنفرند به «دل» نسبت می‌دهند. به این مثال‌ها توجه کنید:

۸. دلم بستنی می‌خواد.

۹. دلم بهونه می‌گیره.

۱۰. دلم نمی‌خواد با کسی حرف بزنم.

این مفهوم‌سازی‌ها نشان می‌دهند در زبان فارسی اگر عاملی روی احساسات فردی تأثیر بگذارد تا حدودی به‌صورت امری مفهوم‌سازی می‌شود که روی دل تأثیر گذاشته است. از سوی دیگر «دل» به‌مثابه دلیری و شجاعت نیز به کار می‌رود؛ عبارت «دل نداشتن» بر نداشتن جرأت دلالت می‌کند ولی برای اشاره به کسی که شجاع است می‌گوییم:

۱۱. او خیلی دل و جرأت دارد.

۱۲ - او خیلی دل و جگر دارد.

یا اگر «دل» جرأت و خطرپذیری را منعکس کند عبارت «دل به دریا زدن» به کار می‌رود. فرهنگ‌های مختلف ممکن است شجاعت را با سایر اعضای بدن مفهوم‌سازی کنند؛ برای مثال، در زبان چینی «شجاع بودن» با کیسه صفرا مفهوم‌سازی می‌شود و در این فرهنگ این قسمت از بدن جایگاه جرأت و شجاعت است (یو، ۲۰۰۴).

در مواردی که از دیدن منظره یا شنیدن صدایی می‌ترسیم می‌گوییم:

۱۳ - دلم ریخت.

یا برای بیان تجربه‌های ترسناک می‌گوییم:

۱۴ - دلم از جا کنده شد.

۱۵- بند دلم پاره شد.

گاهی عبارت‌های مربوط به ترحم و همدردی نیز با واژه «دل» همراه می‌شوند؛ برای مثال:

۱۶- دلم به رحم اومد وقتی گریه‌هاشو دیدم.

یا برخی عبارت‌ها همدردی با کسی را با «سوختن دل» مفهوم‌سازی می‌کنند:

۱۷- دلم برآش می‌سوزه.

همچنین اگر از دست کسی برنجیم یا ناراحت شویم از عبارت «دلخور شدن» یا «دل‌شکستگی» استفاده می‌کنیم. در مقابل وقتی از کسی صحبت می‌کنیم و در صدد رفع کدورت هستیم از عبارت «دلجویی کردن» بهره می‌بریم. علاوه بر این وقتی می‌خواهیم به انجام کار دشوار و عذاب‌آوری اشاره کنیم از «دل» برای این مفهوم‌سازی استفاده می‌کنیم:

۱۸- احمد برای به دست آوردن این شغل خیلی خون دل خورد.

همچنین زبان فارسی به سخنگویان خود این امکان را داده است که برای مفهوم‌سازی نگرانی‌ها و اضطراب‌های خود از واژه «دل» استفاده کنند. به این جملات توجه کنید:

۱۹- دل‌واپس او شدم.

۲۰- دلم شور افتاد.

به نظر می‌رسد که «دل» به‌عنوان بخشی از بدن برای گویشوران فارسی پایه‌ای مفهوم می‌فراهم می‌کند تا تجربه‌های زبانی، اجتماعی، عاطفی و شناختی خود را بیان کنند.

۲.۵. چشم

در فارسی احساسات تا حد زیادی با استعاره «چشم عشق است» تداعی می‌شوند. این اصطلاح گاهی بین اعضای یک خانواده مثل مادر و فرزند به کار می‌رود و به معنای عشق مادر و فرزند است. به این نمونه‌ها توجه کنید:

۲۱- مریم نور چشم منه.

به این معناست که کسی را آنقدر دوست داریم که مانند چشم ما با ارزش‌ترین چیز است.

در چینی (یو، ۲۰۰۴) نیز با چنین مفهوم‌سازی‌ای از چشم مواجه هستیم ولی در این زبان «نورچشم» به معنای

داشتن بصیرت و بینش است (همان: ۱۶۶). در فارسی «نورچشم» با احساسات همراه است.

زمانی که شخصی نگرش مثبت ما را نسبت به خود از دست می‌دهد این حس را این‌گونه مفهوم‌سازی می‌کنیم:

۲۲- فلانی از چشم من افتاده است.

علاوه بر این در فارسی «چشم» می‌تواند برای بیان مجذوب‌شدن به چیزی و دوست داشتن نیز به کار رود:

۲۳- این لباس چشمم را گرفت.

احساس دیگری که در زبان فارسی با «چشم» مفهوم‌سازی می‌شود حس حسادت است. شخصی که به موفقیت و پیشرفت دیگران حسادت می‌کند به‌عنوان «چشم‌تنگ» یا «تنگ‌نظر» معرفی می‌شود. عبارت‌های دیگری نیز وجود دارند که نشان می‌دهند در فارسی حسادت با توجه به «چشم» مفهوم‌سازی می‌شود:

۲۴- چشم دیدن ما رو نداره.

در اینجا نیز به نظر می‌رسد انگیزه‌ای که برای همراه شدن «چشم» با حسادت وجود دارد موضوع مجاز مفهومی است. همچنین، چشم در فارسی با طرح‌واره فرهنگی‌ای همراه است که طبق آن چشم را دارای قدرت مخرب و ویرانگری می‌دانند. عبارت‌هایی مانند «چشم کردن» یا «چشم زدن» بیانگر این نوع مفهوم‌سازی‌ها از واژه چشم هستند.

وقتی می‌خواهیم در مورد پدیده‌ای صحبت کنیم که بیش از حد ترسیده‌ایم و یا حساس شده‌ایم، می‌توانیم عبارت زیر را به کار ببریم:

۲۵- از وقتی تصادف برادرم را دیدم چشمم ترسیده.

زمانی که بخواهیم از حس مطمئن خود در مورد چیزی صحبت کنیم می‌توانیم بگوییم:

۲۶- مثل چشمم بهش اعتماد دارم.

برای نشان دادن اشتیاق خود به برآوردن تقاضا به نحوی مؤدبانه‌تر از عبارت «به روی چشم» نیز استفاده می‌شود. عبارت مربوط به «چشم»، بخش بزرگی از عبارت دیداری دارای بخش قابل مشاهده هستند و یکی از بزرگ‌ترین بخش‌هایی هستند که در آن‌ها از قسمت قابل مشاهده بدن استفاده شده است. در زبان فارسی، «چشم» غالباً در رابطه با ویژگی‌های رفتاری و احساساتی مفهوم‌سازی می‌شود که بنا بر ارزش‌های جامعه و فرهنگ ایرانی بار معنایی منفی دارند، مانند حسادت و طمع.

۳.۵. نام‌اندام‌های دیگر

همان‌طور که در بالا اشاره شد، در نمونه‌ای که در قاره استرالیا انجام شده است «شکم» کاربردی‌ترین قسمت بدن در حوزه احساسات بود و حدود ۲۷۵ عبارت احساساتی مبتنی بر آن در ۲۶ زبان در سراسر قاره یافت شده است. در

مقایسه با آن، دومین بخش پرکاربرد در حوزه احساسات «قلب» می‌باشد که در سه برابر کمتر و در تنها ۱۲ زبان شاهد نمونه آن هستیم. عبارات احساسی مبتنی بر «شکم» در اکثر مناطقی که مستندات مناسبی از آن‌ها داریم، ثابت شده‌اند. یکی از گسترده‌ترین معانی برای عبارات مبتنی بر «شکم»، احساسات نامشخص است، یا احساسات منفی که شامل حالاتی از ناراحتی، افسردگی و غیره هستند یا احساسات مثبت که شامل حالاتی از خوشحالی، شادی و غیره می‌باشند، و یا مفهوم خنثی.

علاوه بر «شکم و قلب»، بخش سومی که احتمالاً نقش مهمی دارد، «گلو» است که به‌طور کمتر در زبان‌های مختلف جهان به احساسات مرتبط است (شریفیان و همکاران، ۲۰۰۸). در نمونه‌ای که در قاره استرالیا انجام شده است ۴۱ عبارت احساسی مبتنی بر «گلو» در ۱۲ زبان یافت شد.

برخی مشاهدات نشان می‌دهد ارتباط زبانی بین احساسات و «گلو» ممکن است به‌تازگی در مقایسه با بیشتر قسمت‌های دیگری از بدن که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته‌اند، به وجود آمده باشد. «گلو» بیشتر از همه برای نشان دادن احساسات مربوط به خشم استفاده می‌شود. البته در زبان فارسی همراه با خشم، در مورد بغض یا غم زیاد هم می‌تواند به کار رود در عباراتی مانند:

۲۷ - بغض راه گلو مو گرفته و نمی‌تونم صحبت کنم.

۲۸ - چیزی گلو می‌سوزونه. (دردناک و طاقت‌فرسا بودن)

۲۹ - گلو می‌پیش دیگری گیر کرده است. (عاشق کسی شدن)

۳۰ - دیگه به گلویم رسیده. (صبر و تحمل کسی تمام شدن)

احساساتی نیز با استفاده از اعضای بیرونی مانند «دست» نیز بیان می‌شود که می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد:

۳۱ - دست از همه چیز و همه کس شسته. (نامید شدن از کسی)

۳۲ - دست و دلش می‌لرزید. (اضطراب و ترس داشتن و نگران بودن)

۳۳ - دست و پای خودش رو گم کرد. (سراسیمه شدن)

۳۴ - دست از پا درازتر برگشت. (برای اظهار ناامیدی)

از سه بخش دیگر قابل مشاهده بدن که تعداد قابل توجهی هم هستند «گوش، سر و پیشانی» عمدتاً از طریق ارتباطشان با فکر و ادراک در ارتباط با احساسات هستند و نه به واسطه پل‌های رفتاری^۱.

۳۵ - سر منو به درد آورد. (آزردن)

۳۶- سرش سوت کشید. (تعجب کردن)

۳۷- سر تترسی داشت. (بی‌باک بودن)

۳۸- بعد از بُرد مسابقات، سر از پا نمی‌شناخت. (سخت در هیجان بودن)

عباراتی احساسی نیز با واژه غیررسمی بینی یعنی «دماغ» یافت می‌شود:

۳۹- دماغت چاقه؟ دل و دماغ داری؟ (سرحال بودن)

۴۰- سر دماغ آمد. (به نشاط آمدن)

در عبارات مربوط به «چشم»، اغلب به عطش، حسادت و عشق اشاره می‌شود که در تقریباً نیمی از زبان‌ها مشاهده می‌شود. عبارات مربوط به «بینی» به‌طور واضح در برخی زبان‌ها برای احساسات منفی و جانبدار دیگران، به‌ویژه خشم و دلسردی، به‌کاررفته‌اند، ولی در زبان فارسی برای بیان سرحال بودن و شادی استفاده می‌شوند. احساسات خاصی که توسط عبارات مرتبط با «جگر» توصیف می‌شوند، به‌وضوح با توجه به ناحیه مختلف متفاوت است. تعبیرات مرتبط با «جگر» دارای نسبت بیشتری از استعاره‌ها نسبت به سایر اعضای شکم هستند (تقریباً ۵۰٪). این استعاره‌ها شامل مقاومت، از بین رفتن، دسترسی و حرکت هستند.

۴۱- حمید جگرشو داشت. (شجاع بودن)

۴۲- جگرم آتش گرفت. (بسیار متأثر شدن)

۴۳- جگرم برای دیدنش لک زده. (اشتیاق بسیار داشتن)

۴۴- جگرش حال او مد. (احساس نشاط کردن)

۴۵- جگرم خون. (بسیار ناراحت و آزرده بودن)

۴۶- جگرش دراومد. (اظهار ناراحتی و رنجش)

۴۷- جگرم رو خورد. (کسی را بسیار ناراحت کردن)

احساساتی که با عبارات مربوط به «گوش» بیان می‌شوند، با ادراک و فکر ارتباط نزدیکی دارند. در بسیاری از زبان‌ها در سراسر جهان، سر و مغز به‌عنوان محل عملکردهای فکری تعبیر می‌شوند (شریفیان ۲۰۰۸). بر این اساس، می‌توان دید که عباراتی که با استفاده از اندام «سر» به انجام می‌رسند به درک و ابراز احساسات اجتماعی با دیگران مرتبط هستند؛ احساساتی همچون خشم و شرم و حتی نگرش‌های عاطفی نیز از این قسمت «سر» بازتاب می‌یابند. حدود دوازده عضو بدن، از جمله «قلب»، کاربرد قابل توجهی از خود نشان می‌دهند. «گلو، جگر، سینه، شکم، چشم، بینی، صورت، گوش، سر و پیشانی» نیز با توجه به تفاوت‌های فرهنگی میزان کاربردشان متغیر است.

در دیدگاه ساخت‌گرایانه، اصطلاحات بدن که در زبان فارسی به کار می‌رود نیز بسیار مبهم هستند (شریفیان، ۲۰۰۸). به‌عنوان مثال، در زبان فارسی واژه «دل» به معنای اندام داخلی و جایگاه «قلب» - موتور بدن - و معده است و از سوی دیگر به معنای یک ظرفی که در آن احساسات، امیال، صبر، انگیزه، محبت، افکار و خاطرات فرد وجود دارد (پیرزاد و دیگران، ۲۰۱۲).

احساس خشم در اندام فوقانی به‌عنوان یک احساس رویکرد محور با یک الگوی جهانی همسو است (نومنما^۱ و دیگران، ۲۰۱۴؛ بروگلمانز^۲ و دیگران، ۲۰۰۵). اضطراب و به دنبال آن ترس و خشم بیشترین احساس درک شده در این زمینه است که شباهت به الگوهای جهانی را نشان می‌دهد (بروگلمانز و دیگران، ۲۰۰۵). انزجار و شادی رایج‌ترین احساسات در قسمت پایین صورت «دهان، گونه‌ها و چانه» بود که از این نظر شبیه الگوهای جهانی است. با کمال تعجب، غم، خشم، اضطراب و ترس خوشه‌ای را تشکیل می‌دهند که به نظر می‌رسد شبیه الگوهای بیان عاطفی آسیای شرقی است (چاکراواریتی^۳، ۲۰۱۴).

این نتیجه همچنین با یافته‌های مطالعه‌ای توسط بروگلمانز و همکارانش مطابقت دارد، که نشان داد «انزجار یکی از احساسات اساسی است که به نظر می‌رسد با احساسات بدن در فرهنگ‌ها بهتر متمایز می‌شود» (بروگلمانز و دیگران، ۲۰۰۵). احساسات در سیستم گوارش و ناحیه دهان عمدتاً در انزجار یافت می‌شوند که مطابق با الگوهای حسی جهانی است (نومنما و دیگران، ۲۰۱۴).

در مقاله پونسونیت و لاگینها (۲۰۲۰)، جمع‌بندی از رابطه اعضای بدن در بیان احساسات در جدولی به‌صورت زیر بیان شده است:

1. Nummenmaa
2. Breugelmans
3. Chakravarti

جدول ۱- بازنمایی رابطه نام‌اندام‌ها و احساسات در زبان‌های بومی استرالیا

مشخصات	اعضای بدن	احساسات
اعضای داخلی با پل‌های فیزیولوژیک رایج	شکم	احساسات نامشخص (احساسات خوب/بد) احساسات دیگر: خشم، عشق، مهربانی، اندوه و... ترس، علاقه، حسادت. و موارد دیگر
	قلب	عشق، ترس، خشم.
	گلو	علاقه و عشق (مشاهده‌شده در استرالیای مرکزی) خشم (مشاهده‌شده در دشت غربی)
قسمت‌های شکمی بدن حساس به تغییر معنایی	جگر	در مقایسه با شکم همدلی: دلسوزی، اندوه خشونت‌گرایی: خشم و حسادت
	اندام‌های شکمی	
	قفسه سینه	ترکیبی از محورهای معنایی شکم و قلب است عصبانیت، ترس، عشق عصبانیت و سایر احساسات منفی مرتبط با دیگران (شکم). ترس و احساسات مرتبط (قلب) آرزو، عشق و سایر احساسات همدردی (قلب و شکم)
قسمت‌های قابل مشاهده بدن با پل‌های رفتاری	چشم‌ها	میل، حسادت یا عشق شگفتی و ترس ثانویه: خشم، شرم و احترام همچنین مهربانی
	بینی	شباهت به سر و پیشانی دارد اساساً منفی است و بیشتر برای مسائل اجتماعی استفاده می‌شود.

مشخصات	اعضای بدن	احساسات
		احساسات دیگران محور: عصبانی، عبوس... و نگرش‌های اجتماعی: خودخواه، سرسخت، حریص...
قسمت‌های قابل مشاهده از بدن با پل‌های فکری	گوش	احساسات رفتاری: تطبیق‌پذیری، موافقت‌پذیری لجبازی، بخل، وسواس و احساسات مرتبط با وسواسی
	سر	شباهت به بینی و پیشانی دارد به‌طور عمده منفی است و بیشتر در زمینه‌های اجتماعی قرار دارد ویژگی‌های منفی اجتماعی: عدم انطباق، سرسختی، بی‌مسئولیتی، خودخواهی، فاصله‌گیری اجتماعی
	پیشانی	شبیه به سر و بینی است. صفات اجتماعی بیشتر منفی: عدم انطباق، لجبازی، خودخواهی، بی‌توجهی به دیگران و فاصله‌گیری اجتماعی دیگر صفات منفی: شوکه شدن، غمگینی و حسادت

در زبان فارسی، با توجه به اینکه نام اندام‌ها به‌عنوان عضوی از بدن برای تعداد نسبتاً زیادی از طرحواره‌ها و مقوله‌های فرهنگی، پایه‌ای مفهومی ایجاد می‌کنند و از طریق آن سخنگویان زبان می‌توانند تجربه‌های زبانی، اجتماعی، عاطفی و شناختی خود را بیان کنند نقش نام اندام‌ها برجسته می‌شود. شاید بتوان جدولی به‌صورت زیر در نظر گرفت که از طریق آن نشان داد چگونه یک عضو از بدن با توجه به قلمروهای مختلف مفهوم‌سازی می‌شود.

جدول ۲- بازنمایی رابطه نام اندام‌های متداول و احساسات در زبان فارسی

اعضای بدن	احساسات
دل	در بیان مفهوم عشق، ناراضی بودن، صبر، جایگاه اندیشه، برای اشاره به احساسات درونی، دلیری و شجاعت، ترحم و همدردی نگرانی‌ها و اضطراب‌ها
جگر	ابراز علاقه شدید، دوست داشتن شجاع بودن

اعضای بدن	احساسات
	اظهار ناراحتی
چشم	دوست داشتن داشتن بصیرت و بینش برای بیان علاقه به مادیات حس حسادت پیش از حد ترسیده
گلو	خشم ناراحتی زیاد عاشق کسی شدن
سر	آزردن تعجب کردن شجاع بودن
دست	ناامیدی اضطراب

همان‌طور که دیده می‌شود مشابهت‌های زیادی بین یافته‌های جدول ۱ و جدول ۲ به چشم می‌خورد؛ برای نمونه واژه‌هایی مثل «قلب» و «دل» برای بیان عشق و ترس و نگرانی به کار می‌رود و یا «چشم» برای ابراز حسادت و «گلو» برای بروز خشم استفاده شده است. البته برای رسیدن به نتیجه قطعی باید تحقیقات بیشتری صورت گیرد. پروگلمانز و همکاران (۲۰۰۵) توافق دارند که «ترکیبی از رویکرد فرهنگ خاص و بین فرهنگی» باید برای ارزیابی دقیق ارتباط بین احساسات درک شده، احساسات تجسم‌یافته و علائم جسمی غیرقابل توضیح به کار رود.

۶. نتیجه‌گیری

در این پژوهش نشان داده شد احساسات با وضعیت فیزیکی در ارتباط است؛ بنابراین استفاده از کلماتی که به اعضای بدن اشاره دارد می‌تواند به ما کمک کند تا احساسات خود را با دقت بیشتری بیان کنیم. این موضوع باعث می‌شود شنونده احساس شما را راحت‌تر و بنابراین بهتر درک کند.

پژوهش حاضر بر اساس یک نمونه متعادل از تحلیلی رده‌شناختی، نقش استعارای اعضای بدن را در توصیف احساسات در زبان فارسی ارائه می‌کند. ما حدود ۵۰ جمله احساسی مبتنی بر اعضای بدن را جمع‌آوری کردیم که حدود دوازده عضو بدن از جمله «قلب، گلو، کبد، قفسه سینه، شکم، چشم‌ها، بینی، صورت، گوش، سر و پیشانی» بهره‌وری قابل توجهی از خود نشان می‌دهند. برخی نام‌اندام‌ها در زبان فارسی به‌وفور استفاده می‌شود و کاربردهای متنوع‌تری دارد مانند «دل و چشم» و برخی نام‌اندام‌ها یا اصلاً در زبان فارسی کاربردی ندارد و یا محدود به یک یا دو زمینه می‌شود مانند «گلو یا گوش». بعضی از نام‌اندام‌ها از شکل غیررسمی‌شان بیشتر در زبان فارسی استفاده می‌شود مانند واژه «بینی».

این پژوهش که با دیدی رده‌شناختی انجام گرفت، سعی بر آن داشت نگاهی به الگوهای رده‌شناختی نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات فارسی‌زبانان داشته باشد. با مقایسه پژوهش‌های انجام‌گرفته در زبان‌های دیگر مانند چینی، عربی تونس و انگلیسی الگوهای رده‌شناختی نسبتاً مشابهی را می‌توان دید که البته با استعاره‌های مفهومی در رویکرد شناختی شکل گرفته است. با این حال، با وجود مشابهت‌های زیاد، تفاوت‌هایی بین نام‌اندام‌های متداول در زبان فارسی و تحقیق انجام‌گرفته در زبان انگلیسی به چشم می‌خورد.

براساس تحلیل انجام شده می‌توان گفت که نام‌اندام‌ها بر اساس ویژگی ارتباط استعاره‌ای که با احساسات دارند، دسته‌بندی می‌شوند؛ مثلاً برخی از اندام‌ها دارای وجهه احساسی قوی‌تری هستند و در بیان احساسات شدید و هیجانی به کار می‌روند مانند «قلب و گلو». دسته دیگری از نام‌اندام‌ها مربوط به بیان احساسات توأم با رفتار یا اصطلاحاً پل‌های رفتاری هستند مانند «سر، چشم و بینی». دسته دیگر به بیان احساسات از طریق عقل اشاره دارند مانند نام‌اندام‌های مربوط به «گوش» که البته در زبان انگلیسی دیده می‌شود. البته دسته دیگری نیز می‌توان یافت که بیشتر رویکردی فرهنگی پیدا می‌کند؛ به این صورت که یک عضو از بدن در زبانی می‌تواند برای همان احساسی به کار رود که در زبان دیگر از عضوی دیگر برای آن استفاده می‌شود مانند «کیسه صفرا» به جای «دل» در زبان چینی برای اشاره به مفهوم شجاعت.

همان‌طور که در نمونه‌های برگرفته از پیکره دیده شد از واژه‌های «دل»، «قلب»، «چشم» و «جگر» بیشتر از سایر واژه‌ها در زبان فارسی برای بیان احساسات بهره گرفته شده است؛ نکته جالب توجه در مورد کاربردهای مشترک برخی نام‌اندام‌ها در زبان‌های با فرهنگ مختلف را شاید بتوان این‌گونه تعبیر کرد که تأثیری که یک احساس مشخص مانند خشم، ناراحتی و علاقه بر آن عضو بدن می‌گذارد یکسان است و از تعبیر مشابهی برای آن استفاده می‌شود. البته برای

بیان ارزیابی دقیق این نظر، به تحقیقات گسترده ترکیبی از رویکرد فرهنگ خاص و بین فرهنگی نیاز است.

کتابنامه

- احمدی، امیر؛ محرابی، حجت. (۱۳۸۹). واژگان دال بر نام‌اندام‌های بدن در ساختار اصطلاحات گویش راجی: یک تحلیل شناختی. سومین جشنواره پژوهشی فرهنگ و گویش‌های استان سمنان. سمنان. همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران، دانشگاه سمنان، صص ۸۱-۱۰۱.
- جلیلی مرند، ناهید و همکاران (۱۴۰۱). بدن انسان در امثال و تعبیرات: مطالعه تطبیقی فرانسه و فارسی. جستارهای زبانی. دوره ۱۴، ش ۴: ۳۱-۶۱.
- راسخ‌مهند، محمد؛ ملکی، ساسان. (۱۳۹۸). تغییرپذیری در اصطلاحات دارای نام‌اندام «سر» در زبان فارسی. زبان فارسی و گویش‌های ایرانی. دوره ۴، شماره ۲، پیاپی ۸: ۷-۳۵.
- زاهدی، کیوان؛ ذهاب ناظوری، سمیرا. (۱۳۹۰). نام‌اندام‌های حوزه «سر» در ضرب‌المثل‌ها و حکم فارسی و انگلیسی: تحلیل شناختی پیکره‌بنیاد فرهنگی. فصلنامه تازه‌های علوم شناختی. سال ۱۳، ش ۵۲: ۱-۱۸.
- شریفی، شهلا. (۱۳۸۸). بررسی ساخت ملکی در زبان فارسی امروز از دیدگاه رده‌شناسی. پژوهش‌های زبان‌شناسی. دوره ۱، ش ۱: ۴۷-۶۲.
- گلفام، ارسلان؛ ممسنی، شیرین. (۱۳۸۷). بررسی راهبردهای شناختی استعاره و کنایه تصویری در اصطلاحات حاوی اعضای بدن. فصلنامه پازند. دوره ۱، ش ۱۲: ۹۳-۱۰۹.
- گندمکار، راحله. (۱۳۹۰). بررسی معنایی افعال مرکب‌اندام بنیاد در زبان فارسی: رویکردی شناختی. زبان و زبان‌شناسی. دوره ۷، ش ۱۴: ۹۷-۱۱۲.
- محمدی، ح. (۱۳۸۵). مشکلات ترجمه‌ای استعاره‌های نام‌اندام‌های داخلی بدن در فارسی و انگلیسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه اصفهان.
- مهرابی، معصومه؛ ذاکر، آرمان. (۱۳۹۵). تغییرات معنایی و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی نام‌اندام «دست» در جزء اول اسامی مرکب زبان فارسی در قالب زبان‌شناسی شناختی - فرهنگی. جستارهای زبانی دوره ۷، ش ۶ (۳۴): ویژه‌نامه: ۲۲۵-۲۵۳.
- Bruegelmans SM, Ambadar Z, Vaca JB, Poortinga YH, Setiadi B, Widiyanto P, et al. (2005). Body sensations associated with emotions in Raramuri Indians, rural Javanese, and three student samples. *Emotion*. 5(2):166-74.
- Dzokoto V. (2010). Different ways of feeling: Emotion and somatic awareness in Ghanaians and Euro-Americans. *J. Soc Evolut Cult Psychol*. 4(2): 68-78.
- Chakravarti, S. (2014). *Sing the rage: listening to anger after mass violence*. Chicago: the University of Chicago Press.
- Croft, W. (2003). *Typology and Universals* (2nd Edition), Cambridge: Cambridge University Press.
- Ekman P. (1992). An argument for basic emotions. *Cognitive Emotion*. 6(3-4):169-200.

- Evans, Nicholas & David Wilkins. (2000). In the mind's ear: The semantic extensions of perception verbs in Australian languages. *Language* 76(3). 546–592.
- Gibbs, R.W. (1999). Taking metaphor out of our heads and putting it into the cultural world. In R.W. Gibbs & G.J. Steen (Eds), *Metaphor in Cognitive Linguistics*. Pp. 145-166. Amsterdam: John Benjamins.
- Imani A, Rafie A, & Amoozadeh M. (2014). A socio-constructal analysis of “Del” (heart) in Persian language in *Linguistic literature*. *Ling Res J*. 9(2):33-42. [Persian]
- Izard, Carroll E. (2010). More meanings and more questions for the term “emotion” *Emotion Review* 2 (4).
- Koptjevskaja-Tamm, M. (2008). "Approaching Lexical Typology. From Polysemy to Semantic Change". Vanhove Martine (ed.). *Studies in Language*. John Benjamins Publishing Company. pp. 3-52.
- Lakoff, George and Mark Johnson. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lehrer, A. (1974). *Semantic fields and lexical structure*. Amsterdam: North Holland.
- Lehmann, C. (1990). Towards lexical typology. In *Studies in Typology and Diachrony*. Papers Presented to Joseph H. Greenberg on his 75th Birthday, W. Croft, K. Denning & S. Kemmer (Eds), 161–185. Amsterdam: John Benjamins.
- Malekian A, Ahamadzadeh G, Afshar H. (2013). Cultural issues in anxiety disorders: Some particularities of the Iranian culture. *Eur Psychiatry*. 28(1):1.
- Matsumoto, D., Kudoh, T., Scherer, K., & Wallbott, H. (1988). Antecedents of and Reactions to Emotions in the United States and Japan. *Journal of Cross-Cultural Psychology*, 19(3), 267-286.
- Matsumoto D, Ekman P. (1989) American-Japanese cultural differences in intensity ratings of facial expressions of emotion. *Motiv Emot.*;13(2):143-57.
- Molaeinezhad M, Scheidt C, Afshar H, Jahanfar S, Sohran F, Salehi M et al (2021). Bodily map of emotions in Iranian People. *Health Education and Health Promotion*. 9(2):153-164.
- Maalej, Z. (2004). Figurative Language in Anger Expressions in Tunisian Arabic: An Extended View of Embodiment. *Metaphor and Symbol*, 19 (1), 51-75.
- Nummenmaa L, Glerean E, Hari R, Hietanen JK. (2014). Bodily maps of emotions. *Proc Natl Acad Sci*. 111(2):646-51.
- Ortony, Andrew, Gerald L. Clore & Mark A. Foss. (1987). The referential structure of the affective lexicon. *Cognitive Science* 11(3). 341–364.
- Ponsonnet, M. & Laginha. K. J. (2020). The role of body in descriptions of emotions: A typology of the Australian Continent. In *Pragmatics and Cognition*.
- Ponsonnet, Maia. (2014). Figurative and non-figurative use of body-part words in descriptions of emotions in Dalabon. *International Journal of Language and Culture* 1(1). 98–130. <https://doi.org/10.1075/ijolc.1.1.06pon>
- Pirzad Mashak S, Pazhakh A, Hayati A. (2012). A comparative study on basic emotion conceptual metaphors in English and Persian literary texts. *Int Educ Stud.*;5(1):200-7.
- Riegel M, Moslehi A, Michalowski JM, Zurawski L, Horvat M, Wypych M, et al. (2017). Nencki affective picture system: Cross-cultural study in Europe and Iran. *Front Psychol.*; 8:274.
- Scherer, Klaus R. (2013). Measuring the meaning of emotion words: A domain-specific

- componential approach. In John R.J. Fontraine, Klaus R. Scherer & Cristina Soriano (eds.), *Components of emotional meanings: A sourcebook*, 7–30. Oxford: Oxford University Press.
- Sharifian, F. (2011). *Cultural Conceptualizations and language*. John Benjamins Publishing Company. Amsterdam / Philadelphia.
- Sharifian, F. (2008). Culture, body and language: Conceptualizations of internal body organs across cultures and languages. Berlin: Mouton de Gruyter;
- Wierzbicka, Anna. (2009). *Emotions across languages and cultures: Diversity and Universals*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wilkins, David. (1996). Natural tendencies of semantic change and the search for cognates. In Mark Durie & Malcolm Ross (eds.), *The comparative method reviewed: Regularity and irregularity in language change*, 264–304. Oxford: Oxford University Press.
- Yu, N. (2004). The eyes for sight and mind. *Journal of Pragmatics*, 36, 663–686.

Thalamus and Bilingualism: Evidence from fMRI

Simin Meykadeh¹

PhD in Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran (Corresponding author)

Werner Sommer²

Professor in Psychology, Humboldt-Universität zu Berlin, Berlin, Germany

Seyed Amir Hossein Batouli³

*Assistant Professor, Department of Neuroscience and Addiction Studies,
Tehran University of Medical Sciences, Tehran, Iran*

Received: July 13, 2023

Accepted: Nov 3, 2023

Abstract

Bilingualism is associated with structural adaptations of subcortical regions taking part in controlling multiple languages. The thalamus is a paired gray matter structure located near the center of the brain, regulating the information transmission to cortical regions. In a recent fMRI study, the sensitivity of the thalamus to grammatical and ungrammatical stimuli has been shown at whole-brain level in the first language (L1) of bilinguals. This study explored the activation patterns of bilateral thalamus in both L1 and L2 using a ROI-based approach. To do so, the percentage of signal change for grammatical and ungrammatical stimuli in L1 and L2 was extracted as the intensity measure per participant. Thirty-six Turkish-Persian bilinguals (21 women) who had acquired their L2 at the age of 7 were selected. Based on the Bilingual Dominance Scale, there was no significant difference between the proficiency level of participants in L1 (Turkish) and L2 (Persian). Participants carried out an auditory grammaticality judgment task in an alternating language switching paradigm while fMRI images were acquired. ROI-based results confirmed the grammaticality effect only in L1 and the left thalamus. Considering that L1 was the dominant language in this study and

1. Email: a.meykadeh@modares.ac.ir

2. Email: werner.sommer@cms.hu-berlin.de

3. Email: batouli@sina.tums.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

gave rise to larger reversed language dominance effects, it was suggested that the engagement of the thalamus in L1 is not associated with syntactic processing but instead may exert an overall *monitoring* and control function for language-specific cortical activities.

Keywords: Thalamus, Bilingualism, L1, Switching Costs, Left Hemisphere, fMRI

تالاموس و دوزبانگی: شواهدی از fMRI

سیمین میکده، دکتری زبانشناسی، گروه زبانشناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
(نویسنده مسئول)^۱

ورنر زومر، استاد، گروه روانشناسی، دانشگاه هومبولت برلین، برلین، آلمان^۲

سیدامیرحسین بتولی، استادیار، گروه علوم اعصاب، دانشکده فناوری‌های نوین، دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ایران^۳

صص ۲۹-۵۱

چکیده

دوزبانگی با انطباق‌های ساختاری نواحی زیرقشری دخیل در کنترل چندین زبان مرتبط است (کرنار، ترفرز-دالر و پلیاستیکاس، ۲۰۲۳). تالاموس یک ساختار زوجی ماده خاکستری است که در نزدیکی مرکز مغز قرار دارد و انتقال اطلاعات به نواحی قشری را تنظیم می‌کند. اخیراً در یک مطالعه fMRI، حساسیت تالاموس به محرک‌های دستوری و نادرستی زبان اول در سطح کل-مغز در افراد دوزبانه شناسایی شد (میکده و همکاران، ۲۰۲۱ الف). مطالعه حاضر درصدد است با اتخاذ رویکرد ناحیه موردنظر، الگوهای فعالیت تالاموس دوجانبه را برای هر دو زبان اول و دوم بررسی کند. بدین منظور، درصد تغییر سیگنال محرک‌های دستوری و نادرستی در زبان اول و دوم به‌عنوان معیار «شدت» برای هر شرکت‌کننده استخراج شد. تعداد ۳۶ نفر دوزبانه ترکی-فارسی (۲۱ زن) که زبان دومشان را به‌طور رسمی در ۷ سالگی آموخته بودند، انتخاب شدند. بر مبنای شاخص تسلط دوزبانه، هیچ تفاوت معناداری بین سطوح بالای بسندگی شرکت‌کنندگان در زبان اول (ترکی) و دوم (فارسی) وجود نداشت. شرکت‌کنندگان یک آزمون شنیداری قضاوت دستوری بودگی با پارادایم زبان‌گردانی جایگزین را در حین اخذ تصاویر fMRI اجرا کردند. نتایج مبتنی بر ناحیه موردنظر، اثر دستوری بودگی را در زبان اول و تالاموس چپ تأیید کرد. با توجه به اینکه در پژوهش حاضر زبان اول به‌عنوان زبان غالب عمل کرد و اثرات معکوس بزرگ‌تری را ایجاد نمود، به نظر می‌رسد دخالت تالاموس در زبان اول به پردازش نحوی مربوط نمی‌شود، بلکه ممکن است تالاموس نقش کنترلی و نظارتی را برای فعالیت‌های زبان-ویژه قشر مغز ایفا می‌کند.

کلیدواژه‌ها: تالاموس، دوزبانگی، زبان اول، بار زبان‌گردانی، fMRI.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۲۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۱۲

پست الکترونیکی:

1. a.meykadeh@modares.ac.ir

2. werner.sommer@cms.hu-berlin.de

3. batouli@sina.tums.ac.ir

۱. مقدمه

تالاموس، ساختاری متقارن است که در عمق قشر مغز و هسته دیانسفالون^۱ قرار دارد و به‌طور کلی نقش باز پخش اطلاعات بین نواحی مختلف قشری و زیرقشری مغز را به عهده دارد. تقریباً پنجاه سال پیش بود که سانیدس^۲ (۱۹۷۰) ادعا کرد مسیر عملیاتی تالاموکورتیکال^۳، پیش‌شرط ساختاری برای کارکردهای رفتاری پیچیده است. سال‌ها بعد، این دیدگاه با مشاهدات بالینی در بیمارانی با ضایعات تالامیک^۴ که منجر به اختلالات شناختی شده بودند، تأیید شد. علاوه بر این، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد ضایعات تالامیک می‌تواند بر طیف گسترده‌ای از رفتارها از جمله رفتارهای ادراکی، توجهی، حافظه‌ای، اجرایی و به‌ویژه ظرفیت‌های زبانی تأثیر بگذارد (بوغوسلاوسکی^۵ و همکاران، ۱۹۸۸؛ ون در ورف^۶ و همکاران، ۲۰۰۰؛ فیم^۷ و همکاران، ۲۰۰۱؛ لیبرمن^۸ و همکاران، ۲۰۱۳؛ کلوسترمان، کوگل و ایلن^۹، ۲۰۱۳). در بافت دوزبانگی نیز شواهد قابل توجهی وجود دارد که نشان می‌دهد تجارب دوزبانگی موجب انطباق ساختاری نواحی مغزی زیربنای زبان‌گردانی^{۱۰}، کنترل شناختی و گفتاری و انتخاب زبان می‌شود (مشیلی^{۱۱} و همکاران، ۲۰۰۴؛ برگالتا^{۱۲} و همکاران، ۲۰۱۶؛ فدلی^{۱۳} و همکاران، ۲۰۲۱). مشخصاً، این تغییرات نواحی زیرقشری مانند هسته کودیت^{۱۴}، گلوبوس پالیدوس^{۱۵}، هسته اکومبنس^{۱۶}، پوتامن^{۱۷} و تالاموس را متأثر می‌کند که نواحی کلیدی برای کنترل زبان در دوزبانانهای باتجربه محسوب می‌شوند (هوسودا^{۱۸} و همکاران، ۲۰۱۳؛ برکن، گرادو

-
1. Diencephalon
 2. Sanides
 3. Thalamo-cortical
 4. thalamic
 5. Bogousslavsky
 6. Van Der Werf
 7. Fimm
 8. Liebermann
 9. Klostermann, Krugel and Ehlen
 10. Language-switching
 11. Mechelli
 12. Burgaleta
 13. Fedeli
 14. caudate nucleus
 15. globus pallidus
 16. nucleus accumbens
 17. putamen
 18. Hosoda

و کلاین^۱، ۲۰۱۷؛ پلیاستیکاس^۲ و همکاران، ۲۰۱۷؛ دلوکا^۳ و همکاران، ۲۰۱۹؛ گلو^۴ و همکاران، ۲۰۲۱). اخیراً، کرنار، ترفرز-دالر و پلیاستیکاس^۵ (۲۰۲۳) نشان دادند که حجم نواحی تالاموس و پوتامن با میزان تجربه دوزبانها رابطه مثبت دارد. به عبارتی دقیق‌تر، هر چه تجربه فرد دوزبان بیشتر باشد، حجم نواحی تالاموس و پوتامن بزرگ‌تر خواهد بود. با توجه به اهمیت نقش ناحیه تالاموس در کنترل زبان در افراد دوزبان، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تصویربرداری تشدید مغناطیسی عملکردی^۶ (fMRI) بر روی این ناحیه زیرقشری متمرکز خواهد بود. روش تصویربرداری fMRI، غیرتهاجمی^۷ است و برای اندازه‌گیری و مکان‌یابی^۸ کارکردهای خاص مغز انسان بدون استفاده از اشعه عمل می‌کند. دقت مکانی ۲-۳ میلی‌متری fMRI (پروس و همکاران، ۲۰۱۸)، آن را به ابزاری قدرتمند برای تصویربرداری از مغز مبدل کرده است.

بر اساس دانش ما، مطالعه وارتنبرگر^۹ و همکارانش (۲۰۰۳) تنها اثری است که تا کنون به موضوع پردازش دستوری در افراد دوزبان پرداخته است. آن‌ها با به‌کارگیری سه گروه از دوزبانهای ایتالیایی-آلمانی با (۱) بسندگی بالا در زبان دوم و سن یادگیری خیلی زود هنگام^{۱۰} (۲) بسندگی بالا در زبان دوم و سن یادگیری دیر هنگام^{۱۱} و (۳) بسندگی پایین در زبان دوم و سن یادگیری دیر هنگام^{۱۲} به بررسی تأثیر سن یادگیری و بسندگی زبانی با استفاده از یک تکلیف قضاوت دستوری بودگی دیداری^{۱۳} که شامل دستکاری نشانگرهای صرفی بود، پرداختند. دوزبانهای زود هنگام از بدو تولد در معرض زبان دوم بودند؛ در حالی که میانگین سنی دوزبانهای دیر هنگام با بسندگی بالا و پایین به ترتیب ۱۸/۹ و ۲۰/۴ بود. در گروه دوزبانهای زود هنگام با بسندگی بالا در زبان دوم، هیچ تفاوتی در سطح فعالیت مغزی بین دو زبان اول و دوم مشاهده نشد. در حالی که در هر دو گروه دوزبانهای دیر هنگام، فعالیت گسترده‌تر ناحیه بروکا و ساختارهای زیرقشری (از جمله ناحیه تالاموس) در زبان دوم مشاهده شد. این نتایج مبین این است که بنیان نورو

-
1. Berken, Gracco, Klein
 2. Pliatsikas
 3. DeLuca
 4. Gallo
 5. Korenar, Trefers-Daller & Pliatsikas
 6. Functional Magnetic Resonance Imaging (fMRI)
 7. non-invasive
 8. localization
 9. Wartenburger
 10. early acquisition of L2 and high proficiency in L2
 11. late acquisition of L2 and high proficiency in L2
 12. late acquisition of L2 and low proficiency in L2
 13. Virtual grammaticality judgment task

پردازش صرفی-نحوی حتی در دوزبانه‌های دیر هنگام با بسندگی زبانی بالا در زبان دوم (در حد سخنگویان بومی)، به سن یادگیری زبان دوم حساس است. فعالیت مغزی گسترده‌تر در دوزبانه‌های دیر هنگام حاکی از دشواری بیشتر پردازش زبان دوم در این افراد است که متأثر از یادگیری زبان دوم بعد از سن بلوغ^۱ است. نظر به اینکه تا کنون هیچ مطالعه‌ای پردازش همزمان نحوی زبان اول و دوم را در یک گروه واحد از افراد دوزبانه مورد بررسی قرار نداده است، پژوهش حاضر در صدد است الگوی فعالیت ناحیه تالاموس را در دوزبانه‌های متوازن^۲ بیازماید.

در بافت دوزبانگی، کنترل شناختی^۳ یا کارکردهای اجرایی^۴، یک عامل اساسی در توانش زبان به شمار می‌رود (لرمان و اُبلر^۵، ۲۰۱۷). دوزبانگی، منابع حافظه فعال را برای مدیریت زبان‌هایی که به‌طور پیوسته برای گزینش رقابت می‌کنند، به کار می‌گیرد (آنتون^۶ و همکاران، ۲۰۱۹). بر اساس مدل کنترل بازداری گرین^۷ (۱۹۹۸) یک سازوکار بازدارنده در رفع تعارض بین دو زبانی که به‌طور همزمان فعال‌اند دخالت دارد تا با مهار زبان غیرهدف^۸، تولید زبان هدف^۹ را تسهیل کند. استدلال شده است که در دوزبانه‌های متأخر، زبان مادری به‌عنوان زبان غالب^{۱۰} عمل می‌کند و هنگامی که دوزبانه‌ها در تلاش‌اند تا زبان اولشان را بعد از فعالیت زبان دوم مجدداً بازیابی کنند، دسترسی به بازنمایی‌های مهار شده در زبان اول زمان‌بر خواهد بود (رومان و گومز-گومز^{۱۱}، ۲۰۲۲). در همین راستا، دکلرک، کلاین‌مان و گلن^{۱۲} (۲۰۱۶)، مطرح کردند که دوزبانه‌ها گاهی اوقات اثرات تسلط زبان معکوس را بروز می‌دهند. این پژوهشگران با بررسی بیش از ۴۰۰ فرد دوزبانه دریافتند که دوزبانه‌های متوازن‌تر (در مقایسه با دوزبانه‌های کمتر متوازن) اثرات تسلط زبان معکوس بزرگ‌تری را در بلوک‌های زبان مختلط^{۱۳} ایجاد می‌کنند. دلیل این امر این می‌تواند باشد که وقتی دوزبانه‌های متوازن تلاش می‌کنند تا به یک اندازه به هر دو زبان دسترسی داشته باشند، ممکن است دچار خطای بیشتری شوند. در پژوهش حاضر، سخنگویان دوزبانه از تسلط بالایی در هر دو زبان ترکی (زبان اول) و

1. Puberty
2. balanced bilingual
3. Cognitive control
4. Executive functions (EFs)
5. Lerman & Obler
6. Antón
7. Green
8. Non-target language
9. Target language
10. Matrix language
11. Román and Gómez-Gómez
12. Declerck, Kleinman & Gollan
13. mixed-language blocks

فارسی (زبان دوم) برخوردار بودند و به طور منظم از هر دو زبان استفاده می کردند. آن‌ها غالباً در خانه با زبان ترکی مواجه شده بودند و از حدود ۷ سالگی که وارد دبستان شدند شروع به یادگیری زبان فارسی کردند. به طور خاص، مطالعه این جمعیت بدین دلیل حائز اهمیت است که اگرچه آن‌ها یادگیری زبان دوم را نسبتاً دیر شروع کردند، اما در ادامه به سطح بسیار بالایی از بسندگی رسیدند. زبان‌های ترکی و فارسی مشخصه‌های دستوری مشترکی دارند که عامل مهمی در کنترل پردازش زبان دوم محسوب می شود. در حالت بی نشان هر دو دارای ترتیب واژه زبان فاعل-مفعول-فعل^۱ هستند و از ویژگی‌های نحوی خاصی مانند مطابقت فعلی^۲ پیروی می کنند. بر اساس توصیف نحو مشترک^۳ (هارتسوک^۴ و همکاران، ۲۰۰۴)، مادامی که بازنمایی‌های نحوی بین زبان‌ها مشابه باشند، دوزبان‌ها بازنمایی‌ها را بین زبان‌ها به اشتراک می گذارند؛ اینک، نگارندگان در تلاشند تا در بازتحلیل^۵ حاضر، عملکرد ناحیه مغزی تالاموس را که در دوزبان‌های متوازن ترکی-فارسی مطالعه می‌کند و همکاران (۲۰۲۱ الف) شناسایی شده بود، مورد بررسی قرار دهند. بنابراین، با هدف بررسی نقش تالاموس در پردازش زبان اول و دوم با روش fMRI در افراد دوزبان‌ای که در ۷ سالگی زبان دوم را به طور رسمی آموخته بودند، به دو پرسش زیر پاسخ داده خواهد شد:

(۱) تا چه میزانی ناحیه تالاموس در پردازش جملات دوزبان‌ها دخالت دارد؟

(۲) چه تفاوتی در کارکرد تالاموس چپ و راست برای پردازش همزمان زبان اول و دوم وجود دارد؟

۲. روش پژوهش

در مطالعه حاضر، داده‌های fMRI که توسط میکده و همکارانش (۲۰۲۱ الف) گزارش شده بود، بازتحلیل شد. در پژوهش اصلی فعالیت ناحیه تالاموس در افراد دوزبان شناسایی شد. در مطالعه فعلی، نگارندگان درصددند تا الگوی فعالیت این ناحیه مغزی را برای هر دو زبان اول و دوم بررسی کنند.

۲-۱. شرکت کنندگان

بر اساس یک فراخوان، دانشجویان واجد شرایط مقطع دکتری دعوت به همکاری در پژوهش کاربردی-بنیادی حاضر شدند. از بین داوطلبان، ۳۶ دانشجوی ترک‌زبان (۲۱ زن و ۱۵ مرد به ترتیب با میانگین سنی و انحراف معیار

-
1. Subject-object-verb (SOV)
 2. Verbal agreement
 3. Shared syntax account
 4. Hartsuiker
 6. Reanalysis

۲۷/۷۱±۳/۵ و ۲۶/۸۷±۲/۹۷، در محدوده سنی ۲۲-۳۴ سال) انتخاب شدند^۱. همه افراد سالم و طبق گزارش فردی شنوایی طبیعی داشتند. ملاک ورود به مطالعه شامل داشتن والدین ترک‌زبان، متولد و ساکن استان‌های ترک‌زبان ایران تا سن ۷ سالگی، راست‌دستی، عدم ابتلا به بیماری‌های زبانی-روانی، حداقل ۵ سال سکونت در شهرهای فارسی‌زبان و شروع آموزش رسمی زبان فارسی در ۷ سالگی بود. بنا بر اظهارات شخصی، همه شرکت‌کنندگان در زندگی روزمره با زبان ترکی ارتباط برقرار می‌کردند. پس از غربالگری اولیه، افراد ملزم به شرکت در جلسه ارزیابی رفتاری که در گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد، بودند. بر اساس آزمون دست‌برتری ادینبورگ^۲ همه افراد راست‌دست بودند. جهت سنجش ظرفیت حافظه فعال، تکلیف فراخوانی خواندن^۳ (خدادادی و همکاران، ۱۳۹۳) برای همه افراد اجرا شد. کسب امتیاز ۵۰ (از ۱۰۰) الزام‌آور بود و همه افراد موفق به کسب امتیاز لازم شدند. خودارزیابی بسندگی در زبان فارسی و ترکی با اختلاف اندک بین درک و تولید زبان (۶ در برابر ۵) عالی بود. مصاحبه‌هایی به زبان فارسی و ترکی توسط یک مصاحبه‌گر زبان‌شناس فارسی‌زبان و یک دانشجوی دکتری ترک‌زبان انجام شد. در بخشی از این مصاحبه، یک آزمون قضاوت دستوری‌بودگی شبیه‌سازی‌شده از شرکت‌کنندگان اخذ شد. با توجه به ماهیت آزمایش اصلی، این خرده آزمون (شامل ۳۰ آیتم) به صورت شنیداری به زبان ترکی و فارسی ارائه و بر این اساس توانمندی شنیداری و دستوری افراد در هر دوزبان «عالی» تشخیص داده شد. ضمناً، موقعیت اجتماعی-اقتصادی افراد بر اساس شاخص چهار-عاملی جایگاه اجتماعی-اقتصادی^۴ (هالینگزهد^۵، ۱۹۷۵) بررسی و اختلافی بین شرکت‌کنندگان پژوهش حاضر و گروه کنترل (افراد تک‌زبان فارسی‌زبان با میزان بسندگی زبانی بالا) مشاهده نشد (برای جزئیات بیشتر به میکده و همکاران (۲۰۲۱) ب) و میکده و همکاران (۲۰۲۳) ب) مراجعه شود). ضمناً، میزان تسلط دوزبان‌ها به زبان اول و دوم بر اساس معیار تسلط دوزبان^۶ (دان و فاکس‌تری^۷، ۲۰۰۹) ارزیابی و اختلاف معناداری مشاهده نشد. افراد با رضایت کتبی در این آزمایش شرکت و حق‌الزحمه حضور دریافت کردند. پژوهش حاضر مورد تصویب کمیته اخلاق دانشگاه علوم پزشکی ایران (مطابق با اعلامیه هلسینکی) و دارای کد IR.IUMS.REC.1398.465 است.

۱. در مطالعات fMRI، حداقل حجم نمونه برای هر گروه ۱۵ نفر پیشنهاد شده است (فریستین، ۲۰۱۲).

2. Edinburgh handedness inventory (EHI)
3. reading span test
4. four factor index of socio-economic status
5. Hollingshead
6. Bilingual Dominance Scale (BDS)
7. Dunn & Fox Tree

۲-۲. مواد آزمون

به منظور بررسی پردازش نحوی سخنگویان دوزبانه یک تکلیف قضاوت دستوری بودگی شنیداری^۱ طراحی شد (میکده و همکاران، ۲۰۲۱ الف). محرک‌ها شامل ۶۴ جمله فارسی و ۶۴ جمله ترکی با ساختار فاعل + مفعول + فعل بود که نیمی از محرک‌ها در هر زبان به لحاظ نحوی درست و سایر محرک‌ها دارای نقض مطابقت فاعل-فاعل بودند. همه محرک‌ها به لحاظ معنایی درست بودند و محرک‌های به لحاظ نحوی درست و نادرست، از یکدیگر مشتق نشدند؛ بنابراین، هر محرک چه درست و چه نادرست فقط یکبار ارائه شد. زمان گذشته ساده افعال (بدون هیچ فعل کمکی) استفاده شد. در محرک‌های درست، فاعل اول و سوم شخص مفرد با افعال اول و سوم شخص مفرد و فاعل اول و سوم شخص جمع با افعال اول و سوم شخص جمع همراه بودند. در مقابل، در شرایط نقض مشخصه‌های شخص و شمار، فاعل اول و سوم شخص مفرد با افعال اول و سوم شخص جمع و فاعل اول و سوم شخص جمع با افعال اول و سوم شخص مفرد همراه بودند^۲. جملات توسط یک خانم با ریتم طبیعی قرائت و در استودیوی صدابرداری با فرمت WAV ذخیره شد (نرخ نمونه‌برداری ۱۶ بیت، ۴۴ کیلوهرتز). روایی محتوایی تکلیف قضاوت دستوری بودگی به تأیید متخصصین حوزه نحو رسید و میزان اعتبار آن با استفاده از آزمون آلفای کرونباخ^۳ ۰/۹۳ به دست آمد.

۲-۳. نحوه اجرای آزمون

پس از دریافت آموزش‌های لازم در زمینه نحوه اجرای تکلیف، شرکت‌کنندگان بر اساس دستوری/نادرستی بودگی جملات پاسخ خود را ثبت کردند. محرک‌های شنیداری طراحی شده توسط نرم‌افزار سایکوپای^۴، از طریق هدفون ارائه شد. الگوی تحریک وابسته به رویداد^۵، شامل ۴ بلوک^۶ جملات شنیداری، ۴ بازه استراحت^۷ بود و پارادایم زبان‌گردانی جایگزین^۸ نیز به کار گرفته شد. هر بلوک متشکل از ۳۲ بخش^۹ است که برای ثبت پاسخ همودینامیکی^{۱۰}

1. Auditory grammaticality judgment task

۲. فهرست کامل محرک‌ها در مقاله میکده و همکاران (۲۰۲۳ الف) ارائه شده است.

3. cronbach's alpha

4. PsychoPy

5. Event-related design

6. block

7. Resting period

8. alternating language switching paradigm

9. run

10. Hemodynamic baseline

جدول ۱- مثال‌هایی از مواد آزمون در زبان ترکی و فارسی با حرف‌نویسی و ترجمه انگلیسی

(اقتباس از میکده و همکاران، ۲۰۲۱ الف)

زبان اول	زبان دوم
نقض مطابقت دستوری *بیز 1.pl کیتابلاریمیزی گتیردیم 1.sg. *Biz kitâb-lar-i-mizi gatirdim. We book-PL-HI-OBJ-CLT.Def bring-PAST-1SG (We brought our books)	*ما 1.pl بدهکاری‌مان را پرداختیم 1.sg. *Ma_{1.pl} bedehkari-ye-mân râ pardâxtam_{1.sg}. We debt-HI-OBJ-CLT.Def pay.PAST-1SG (We paid our debts.)
مطابقت دستوری من 1.sg پالتارمی یودوم 1.sg. Man_{1.sg} pâltâr-e-mi yudum_{1.sg}. I cloth-HI-OBJ-CLT.Def wash.PAST-1SG (I washed my cloth.)	من 1.sg نظرش را پذیرفتم 1.sg. Man_{1.sg} nazar-aş râ paziroftam_{1.sg}. I offer-OBJ-CLT.Def accept.PAST-1SG (I accepted her/his offer.)

* جملات غیردستوری. زیر هجای هدف خط کشیده شده است.

نیز بازه‌های زمانی استراحت ۳۰ ثانیه‌ای در قبل و بعد از آن تعبیه شد که طی آن هیچ تحریکی ارائه نشد. مدت زمان هر بلوک ۳۱۸ ثانیه بود. هر بخش شامل یک بوق هشدار ۱ ثانیه‌ای، یک جمله ۳ ثانیه‌ای و مرحله پاسخ ۴، ۵ یا ۶ ثانیه‌ای بود. به علت ماهیت شنیداری تکلیف شناختی، یک علامت به علاوه (+) در وسط صفحه نمایش در کل زمان اجرای تکلیف^۱ نمایش داده شد. در هر بلوک، جملات دو زبان به‌طور پیوسته تغییر می‌کردند (به‌طور مثال، زبان اول، زبان دوم، زبان اول، زبان دوم و ...). محرک‌های دستوری/نادستوری هر زبان، در هر بلوک به‌طور تصادفی توزیع و به‌طور یکسان برای همه شرکت‌کننده‌ها اجرا شد. مزیت پارادایم زبان‌گردانی جایگزین بر دیگر پارادایم‌ها از جمله پارادایم زبان‌گردانی توالی-محور^۲ این است که شرایط برنامه‌ریزی زبانی را برای زبان بعدی فراهم می‌کند به‌گونه‌ای

1. Task

2. Sequence-based language switching paradigm

که وضعیت پیش برنامه‌ریزی را در طول پردازش زبان طبیعی تداعی می‌کند (دکلرک و فیلیپ^۱، ۲۰۱۵). لذا، بر مبنای توالی قابل‌پیش‌بینی، شرکت‌کننده می‌تواند برای زبان بعدی خود را آماده کند. در دنیای واقعی، سخنگویان دوزبانه قادرند تا هر یک از زبان‌هایشان را به‌طور مناسب استفاده کنند و به‌سرعت زبان‌گردانی بین دوزبان را انجام دهند. برای هر شرکت‌کننده، مدت‌زمان اجرای آزمون fMRI به انضمام مرحله آماده‌سازی تقریباً ۳۵ دقیقه به طول انجامید.

جدول ۲- پروتکل‌های تصویربرداری ساختاری و عملکردی

نام پروتکل	T1-weighted MP-RAGE (ساختاری)	T2-weighted EPI-BOLD (عملکردی)
اندازه وکسل ^۲ (mm ³)	۱ × ۱ × ۱	۳ × ۳ × ۳
اندازه ماتریس ^۳ (mm ²)	۲۵۶	۶۴
زمان اکو ^۴ (TE) (ms)	۳/۵۳	۳۰
زمان تکرار ^۵ (TR) (ms)	۱۸۰۰	۳۰۰۰
ضخامت اسلایس ^۶ (mm)	۱	۳
میدان دید ^۷ (FOV) (mm ²)	۲۵۶	۱۹۲
زاویه چرخش ^۸ α (deg)	۷°	۹۰°

۲-۴. پروتکل تصویربرداری

تصاویر fMRI توسط اسکنر MRI سه تسلا^۹ی زیمنس مدل پریزما^۹ با کوئل سر ۲۰ کاناله^{۱۰} در آزمایشگاه ملی نقشه‌برداری مغز ثبت شد. تصویربرداری ساختاری رزولوشن بالا و عملکردی حالت استراحت از مغز هر فرد در یک جلسه انجام شد. پروتکل‌ها و پارامترهای مورداستفاده در جدول ۲ ارائه شد. تصاویر ساختاری با استفاده از توالی

1. Declerck & Philipp
2. voxel size
3. matrix size
4. echo time
5. repetition time
6. slice thickness
7. field of view
8. flip angle
9. 3.0 Tesla Siemens Prisma MRI Scanner
10. 20-channel head coil

سه‌بعدی اکوگرادیانت سریع مغناطش آماده‌شده^۱ و تصاویر عملکردی به‌صورت تصویربرداری اکو صفحه‌ای^۲ گرفته شد. زمان تصویربرداری عملکردی ۱۲۹۰ ثانیه به طول انجامید. تعداد کل والیوم‌ها^۳ ۴۳۰ عدد و هر والیوم نیز حاوی ۴۵ اسلایس بود.

۲-۵. پیش‌پردازش تصاویر

پیش‌پردازش تصاویر با استفاده از ابزارهای موجود در نرم‌افزار FSL مدل ۶/۰۰ مجموعه^۴ FMRIB^۴ به شرح زیر انجام شد: (۱) حذف حجمه و استخراج قشر مغز، (۲) انطباق^۵ داده ساختاری T1-MPRAGE بر روی اطلس MNI و سپس انطباق داده‌های عملکردی بر آن، (۳) تصحیح حرکت سر^۶، (۴) تصحیح زمان‌بندی برش‌ها^۷ با استفاده از درون‌یابی فوریه^۸، (۵) نرم کردن مکانی^۹ توسط فیلتر کرنل گوسی^{۱۰} با FWHM برابر با ۶ میلی‌متر، (۶) نرمال کردن^{۱۱} دامنه همه والیوم‌ها در هر نقطه زمانی بر پایه شدت میانگین، (۷) فیلتر کردن زمانی^{۱۲} توسط فیلتر بالاگذر گوسی^{۱۳} با سیگمای^{۱۴} ۵۰ ثانیه، (۸) حذف مؤلفه‌های نویز^{۱۵} از تصاویر پیش‌پردازش شده با استفاده از روش تحلیل مؤلفه‌های مستقل^{۱۶}. نهایتاً، از مدل خطی عمومی^{۱۷}، جهت آنالیز سطح اول (اجرای فردی) و دوم (اجرای گروهی) استفاده شد. با استفاده از مدل تأثیر آمیخته^{۱۸}، آنالیزهای بین‌گروهی^{۱۹} انجام و وکسل‌هایی با Z-stat بالای ۳/۱ و سطح معناداری کمتر از $p < ۰/۰۵$ به‌صورت وکسل فعال تشخیص داده شد. فقط جملاتی که به آن‌ها

1. three-dimension magnetization-prepared rapid gradient-echo (MP-RAGE) sequence
2. echo planner imaging (EPI)
3. volume
4. www.fmrib.ox.ac.uk/fsl
5. mapping
6. Head Motion Correction
7. Slice Timing Correction
8. fourier interpolation
9. Spatial Smoothing
10. gaussian kernel
11. Normalization
12. Temporal Filtering
13. gaussian high pass filter
14. sigma
15. noise
16. independent component analysis (ICA)
17. Generalized Linear Model (GLM)
18. Mixed effects
19. between-subjects

پاسخ درست داده شده بود، در چرخه آنالیز قرار گرفتند.

۲-۶. روش تحلیل آماری

پیروشناسایی فعالیت ناحیه تالاموس در رویکرد کل-مغز^۱ (میکده و همکاران، ۲۰۲۱ الف)، به منظور تعیین نقش ناحیه تالاموس در پردازش همزمان زبان‌های اول و دوم در افراد دوزبانه، تحلیلی با رویکرد ناحیه موردنظر^۲ بر اساس مطالعات پیشین (میکده، زومر و بتولی، ۱۴۰۲؛ میکده، زومر و بتولی، ۱۴۰۳) اجرا شد تا الگوی فعالیت محرک‌ها در این ناحیه مغزی آشکار گردد (پلدراک^۳، ۲۰۰۷). بدین ترتیب، درصد تغییر سیگنال^۴ به عنوان معیار «شدت»^۵ برای هر شرکت‌کننده در ناحیه تالاموس مطابق با اطلس هاروارد-آکسفورد^۶ در FSL محاسبه شد. شدت سیگنال به عنوان متغیر وابسته و دستوری بودگی، زبان، نیمکره و جنسیت به عنوان متغیرهای مستقل در نظر گرفته شدند. آنالیز آماری با استفاده از نرم‌افزار SPSS نسخه ۲۶ انجام شد. تغییرات شدت سیگنال از طریق آزمون استنباطی تحلیل واریانس^۷ با اندازه‌گیری‌های مکرر^۸ $2 \times 2 \times 2 \times 2 \times 2$ دستوری بودگی (دستوری، نادرستی) $\times$ زبان (زبان اول = ترکی، زبان دوم = فارسی) نیمکره (چپ، راست) $\times$ (جنسیت (زن، مرد)) بررسی شد.

۳. نتایج

۳-۱. نتایج رفتاری

نتایج رفتاری شرکت‌کنندگان شامل زمان واکنش به محرک‌ها و نرخ پاسخ صحیح در مطالعه اصلی (میکده و همکاران، ۲۰۲۱ الف) در دسترس است.

۳-۲. نتایج ناحیه تالاموس

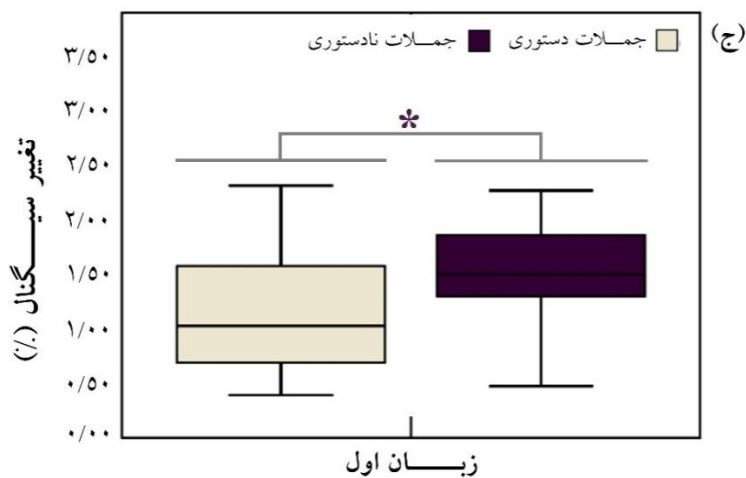
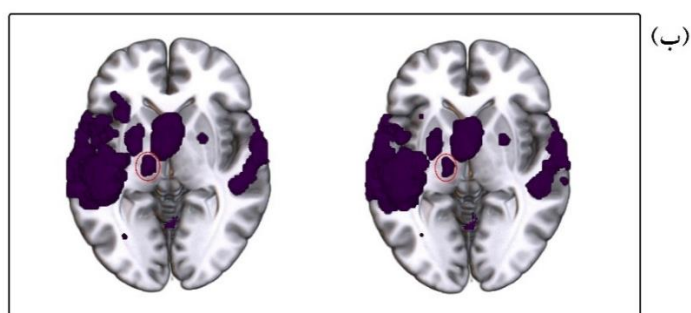
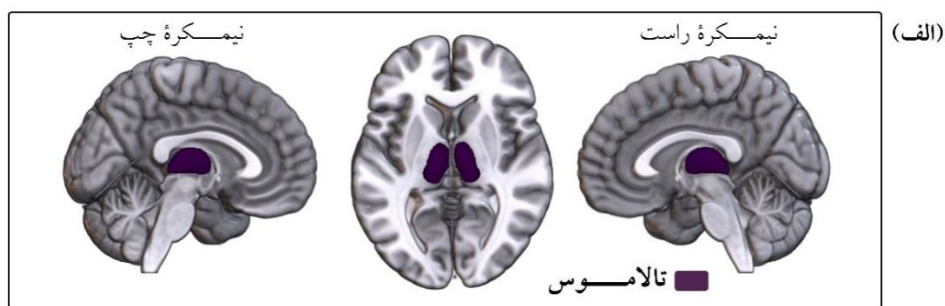
موقعیت ناحیه تالاموس در شکل ۱ الف نمایش داده شد. در ناحیه تالاموس، نتایج تحلیل واریانس (جدول ۳) نشان از معناداری عامل اصلی دستوری بودگی دارد. مشخصاً، شدت درصد تغییر سیگنال در جملات نادرستی (۱/۲۵۳)

1. whole-brain
2. region-of-interest analysis (ROI)
3. Poldrack
4. Percent Signal Change (PSC)
5. Intensity
6. Harvard-Oxford Atlas
7. analysis of variance
8. repeated measures

به نسبت جملات دستوری (۱/۱۳۶) بیشتر بود. همچنین، عامل اصلی زبان با شدت درصد تغییر سیگنال بیشتر در زبان اول (۱/۲۵۶) به نسبت زبان دوم (۱/۱۳۲) به سطح معناداری رسید.

اثر تعاملی دستوری‌بودگی × زبان نیز معنادار بود. با در نظر گرفتن عامل دستوری‌بودگی، مشاهده شد که در زبان اول درصد تغییر سیگنال جملات نادرستی (۱/۳۶۳) در مقایسه با جملات دستوری (۱/۱۵۰) بیشتر بود (۰/۰۰۲). $p = ۳/۳۳۸$ ، $t_{(۳۵)} = ۰/۳۳۸$ ، اما در زبان دوم اختلاف معناداری بین درصد تغییر سیگنال جملات نادرستی (۱/۱۴۳) و دستوری (۱/۱۲۲) مشاهده نشد ($p = ۰/۶۹۴$ ، $t_{(۳۵)} = ۰/۳۹۶$). با در نظر گرفتن عامل زبان، مشاهده شد که در جملات نادرستی درصد تغییر سیگنال در زبان اول (۱/۳۶۳) در مقایسه با زبان دوم (۱/۱۴۳) بیشتر بود (۰/۰۰۲) = $p = ۳/۲۷۴$ ، $t_{(۳۵)} = ۰/۲۷۴$ ، اما در جملات دستوری هیچ تفاوتی بین درصد تغییر سیگنال زبان اول (۱/۱۵۰) و دوم (۱/۱۲۲) مشاهده نشد ($p = ۰/۶۲۷$ ، $t_{(۳۵)} = ۰/۴۹۰$).

اثر تعاملی زبان × نیمکره هم به سطح معناداری رسید. با در نظر گرفتن عامل زبان، مشاهده شد که در نیمکره چپ درصد تغییر سیگنال جملات زبان اول (۱/۳۴۱) در مقایسه با زبان دوم (۱/۱۱۲) بیشتر بود ($p = ۰/۰۰۱$ ، $p = ۳/۷۷۹$ ، $t_{(۳۵)} = ۰/۳۴۱$ ، اما در نیمکره راست اختلاف معناداری بین درصد تغییر سیگنال جملات زبان اول (۱/۱۷۱) و دوم (۱/۱۵۳) مشاهده نشد ($p = ۰/۷۳۵$ ، $t_{(۳۵)} = ۰/۳۴۱$). با در نظر گرفتن عامل نیمکره، مشاهده شد که در زبان اول درصد تغییر سیگنال در نیمکره چپ (۱/۳۴۱) در مقایسه با نیمکره راست (۱/۱۷۱) بیشتر بود ($p = ۰/۰۴۲$ ، $t_{(۳۵)} = ۲/۱۱۵$ ، اما در زبان دوم اختلاف معناداری بین درصد تغییر سیگنال در نیمکره چپ (۱/۱۱۲) در مقایسه با نیمکره راست (۱/۱۵۳) دیده نشد ($p = ۰/۵۵۰$ ، $t_{(۳۵)} = -۰/۶۰۳$).



شکل ۱- (الف) موقعیت ناحیه تالاموس؛ (به ترتیب از راست) نمای ساجیتال^۱ راست، آکسیال^۲ و ساجیتال چپ. (ب) فعالیت مغز-کل (بنفش) در جملات دستوری (تصویر سمت راست) و نادرستی (تصویر سمت چپ) زبان اول برای ناحیه تالاموس چپ نسبت به خط مبدأ. دایره قرمز رنگ مکان فعالیت هر محرک را نشان می دهد. (ج) نمودارهای جعبه ای درصد تغییر سیگنال برای اثر دستوری بودگی در تالاموس چپ برای زبان اول؛ علامت ستاره نشانه معناداری است.

1. Sagittal
2. Axial

جدول ۳- نتایج آزمون تحلیل واریانس ۴-راهه در ناحیه تالاموس

منبع تغییرات	آماره F	درجه آزادی	معناداری	مجذوراتا
دستوری‌بودگی	۶/۱۲۷	۱	۰/۰۱۸	۰/۱۵۳
دستوری‌بودگی × جنسیت	۰/۵۵۹	۱	۰/۴۶۰	۰/۰۱۶
زبان	۶/۴۵۵	۱	۰/۰۱۶	۰/۱۶۰
زبان × جنسیت	۰/۰۵۲	۱	۰/۸۲۰	۰/۰۰۲
نیمکره	۰/۶۳۶	۱	۰/۴۳۱	۰/۰۱۸
نیمکره × جنسیت	۰/۵۶۹	۱	۰/۴۵۶	۰/۰۱۶
دستوری‌بودگی × زبان	۴/۹۹۷	۱	۰/۰۳۲	۰/۱۲۸
دستوری‌بودگی × زبان × جنسیت	۲/۳۷۶	۱	۰/۱۳۲	۰/۰۶۵
دستوری‌بودگی × نیمکره	۲/۱۹۴	۱	۰/۱۴۸	۰/۰۶۱
دستوری‌بودگی × نیمکره × جنسیت	۱/۰۷۳	۱	۰/۳۰۸	۰/۰۳۱
زبان × نیمکره	۱۳/۲۰۸	۱	۰/۰۰۱	۰/۲۸۰
زبان × نیمکره × جنسیت	۱/۴۵۱	۱	۰/۲۳۷	۰/۰۴۱
دستوری‌بودگی × زبان × نیمکره	۱۲/۴۷۷	۱	۰/۰۰۱	۰/۲۶۸
دستوری‌بودگی × زبان × نیمکره × جنسیت	۰/۲۲۶	۱	۰/۶۳۷	۰/۰۰۷

افزون بر این، تعامل سه عامل دستوری‌بودگی × زبان × نیمکره معنادار بود. با در نظر گرفتن عامل دستوری‌بودگی، در نیمکره چپ درصد تغییر سیگنال جملات نادرستی زبان اول (۱/۵۱۰) در مقایسه با جملات دستوری زبان اول (۱/۱۷۲) بیشتر بود ($t_{(۳۵)} = ۳/۷۰۵$ ، $p = ۰/۰۰۱$)، اما هیچ اختلاف معناداری بین درصد تغییر سیگنال جملات نادرستی زبان دوم (۱/۱۰۳) در مقایسه با جملات دستوری زبان دوم (۱/۱۲۱) بیشتر بود ($t_{(۳۵)} = ۰/۷۶۹$ ، $p = ۰/۲۹۷$) = $-۰/۲۹۷$ ، $p = ۰/۷۶۹$). در نیمکره راست نه تنها درصد تغییر سیگنال جملات نادرستی زبان اول (۱/۲۱۶) در مقایسه با جملات دستوری زبان اول (۱/۱۲۷) متفاوت نبود ($t_{(۳۵)} = ۱/۵۵۶$ ، $p = ۰/۱۲۹$)، بلکه، تفاوت معناداری بین درصد تغییر سیگنال جملات نادرستی زبان دوم (۱/۱۸۳) در مقایسه با جملات دستوری زبان دوم (۱/۱۲۳) مشاهده نشد ($t_{(۳۵)} = ۱/۰۸۰$ ، $p = ۰/۲۸۸$). با در نظر گرفتن عامل زبان، مشاهده شد که نه تنها در جملات دستوری نیمکره چپ اختلافی در درصد تغییر سیگنال زبان اول (۱/۱۷۲) در مقایسه با زبان دوم (۱/۱۲۱) مشاهده نشد ($p = ۰/۳۶۸$)،

$t_{(35)} = 0/912$ ، بلکه، در جملات دستوری نیمکره راست هم هیچ تفاوتی در درصد تغییر سیگنال زبان اول ($1/127$) در مقایسه با زبان دوم ($1/123$) دیده نشد ($t_{(35)} = 0/952$, $p = 0/061$). از سوی دیگر، در جملات نادرستی نیمکره چپ درصد تغییر سیگنال در زبان اول ($1/510$) در مقایسه با زبان دوم ($1/103$) بیشتر بود ($p < 0/001$), $p = 4/330$ ($t_{(35)}$)؛ اما در جملات نادرستی نیمکره راست هیچ اختلافی در درصد تغییر سیگنال زبان اول ($1/216$) در مقایسه با زبان دوم ($1/183$) دیده نشد ($t_{(35)} = 0/453$, $p = 0/653$). با در نظر گرفتن عامل نیمکره مشاهده شد که نه تنها در جملات دستوری زبان اول هیچ اختلافی بین درصد تغییر سیگنال در نیمکره چپ ($1/172$) در مقایسه با نیمکره راست ($1/127$) دیده نشد ($t_{(35)} = 0/595$, $p = 0/556$)، بلکه در زبان دوم هم اختلافی در درصد تغییر سیگنال نیمکره چپ ($1/121$) در مقایسه با نیمکره راست ($1/123$) یافت نشد ($t_{(35)} = -0/028$, $p = 0/978$). از سوی دیگر، در جملات نادرستی زبان اول درصد تغییر سیگنال در نیمکره چپ ($1/510$) در مقایسه با نیمکره راست ($1/216$) بیشتر بود ($t_{(35)} = 2/865$, $p = 0/007$)؛ اما در جملات نادرستی زبان دوم اختلافی در درصد تغییر سیگنال نیمکره چپ ($1/163$) در مقایسه با نیمکره راست ($1/183$) دیده نشد ($t_{(35)} = -1/234$, $p = 0/225$). تنها اثر معنادار دستوری‌بودگی در قالب نمودار جعبه‌ای در شکل ۱ ج به تصویر کشیده شد. همان‌گونه که جدول ۳ نشان می‌دهد، تعامل جنسیت با سایر عوامل معنادار نبود^۱.

۴. بحث و نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، عملکرد ناحیه تالاموس دوجانبه در پردازش همزمان زبان اول و دوم در دوزبان‌های متوازن ترکی (زبان اول)-فارسی (زبان دوم با سن یادگیری ۷ سالگی در بدو ورود به مدرسه) بررسی شد. محرک‌های دستوری/نادرستی به صورت تصادفی و محرک‌های زبان اول/دوم به صورت متوالی توزیع شدند که مستلزم مشارکت/عدم مشارکت متناوب بین زبان‌هاست. به دنبال شناسایی حساسیت ناحیه تالاموس چپ به محرک‌های دستوری و نادرستی زبان اول در دوزبان‌های ترکی-فارسی در سطح کل-مغز (میکده و همکاران، ۲۰۲۱ الف)، یک آنالیز مبتنی بر ROI در پژوهش حاضر اجرا و اثر دستوری‌بودگی در تالاموس چپ برای زبان اول تأیید شد. نتایج حاصل از آنالیز مبتنی بر ROI حاکی از این است که در پژوهش حاضر دوزبان‌ها در حین زبان‌گردانی زبان

۱. مسئله جنسیت جزء موضوعات کلیدی مقاله حاضر نیست؛ اما با توجه به ناترازی تعداد شرکت‌کنندگان مرد و زن، نویسندگان مقاله علاقمند بودند با داده‌های آماری به خواننده کنجکاو القا کنند که نتایج فعلی متأثر از پارامتر جنسیت نبوده است.

ترکی را به‌عنوان زبان پایه و زبان فارسی را به‌عنوان زبان مهمان^۱ انتخاب کرده‌اند که در راستای فرضیه آستانه فعالیت (پردیس، ۱۹۹۳ و ۲۰۰۱) است. بر این اساس، هر دو زبان اول و دوم فعال هستند، اما زبان پایه، فعالیت قوی‌تری دارد (گرین، ۱۹۹۸) که منجر به اثرات تغییر نامتقارن^۲ می‌شود (ژیو و همکاران، ۲۰۲۰)؛ زیرا وقتی زبان‌گردانی به‌سمت محرک‌های زبان اول انجام می‌شود، مهار زبان اول که در طول پردازش جملات زبان دوم اتفاق افتاده بود باید غلبه شود که خود منجر به فعالیت بیشتر نواحی درگیر فرایند مهار می‌شود.

نتایج فوق در راستای یافته‌های رفتاری شرکت‌کنندگان است که زمان واکنش کمتری را برای زبان دوم نسبت به زبان اول نشان می‌دهد. در مقابل، تغییر در جهت زبان غالب (زبان اول)، مستلزم زمان بیشتری است تا به مهار قبلی که به این زبان اعمال شده است، غلبه گردد. به عبارتی دیگر، به این دلیل که زبان دوم زبان ضعیف‌تری محسوب می‌شود کنترل شناختی مضاعفی لازم است تا زبان اول را پس از تولید زبان دوم بازفعال کند (ژیو و همکاران، ۲۰۲۰)؛ بنابراین، فعالیت تالاموس برای زبان اول بر نقش حیاتی این ناحیه مغزی در کنترل رفتاری و شناختی صحه می‌گذارد که در راستای مطالعات پیشین است (هوسودا^۳ و همکاران، ۲۰۱۳؛ برکن، گرادو و کلاین^۴، ۲۰۱۷؛ پلیاستیکاس^۵ و همکاران، ۲۰۱۷؛ دلوکا^۶ و همکاران، ۲۰۱۹؛ گلو^۷ و همکاران، ۲۰۲۱). با توجه به اینکه در مطالعه پیشین نویسندگان حاضر (میکده، زومر و بتولی، در دست انتشار)، حساسیت هسته کودیت نیز به زبان اول مشاهده شد، به نظر می‌رسد این دو ناحیه مغزی (تالاموس و هسته کودیت) نقش ویژه‌ای در فرایندهای زبان‌گردانی، کنترل شناختی و انتخاب زبان ایفا می‌کنند. همان‌طور که در بخش مقدمه مطرح شد، اختلافات روش شناختی قابل‌توجهی که مطالعه حاضر را از اثر وارتبرگر و همکارانش (۲۰۰۳) - به‌عنوان تنها اثر موجود در زمینه پردازش دستوری در افراد دوزبانه - متمایز می‌کند، امکان مقایسه بین این دو اثر را بسیار کمرنگ می‌کند و گویای این است که پردازش زبان در یک مغز واحد دوزبانه مستلزم انجام مطالعات عمیق‌تری است.

لازم به ذکر است که فعالیت تالاموس در مطالعه حاضر محدود به نیمکره چپ مغز بود؛ بنابراین با توجه به فعالیت غالب نیمکره چپ در پردازش نحوی دوزبانه‌های ترکی-فارسی (میکده و همکاران، ۲۰۲۱ الف)، می‌توان

-
1. Guest language
 2. Asymmetrical switch effects
 3. Hosoda
 4. Berken, Gracco, Klein
 5. Pliatsikas
 6. DeLuca
 7. Gallo

استنباط کرد که این تالاموس چپ است که نقش انتقال‌دهنده اطلاعات از مسیر تالاموکورتیکال به نواحی قشری را انجام می‌دهد.

تشکر و قدردانی

این پژوهش برگرفته از رساله دکتری نویسنده اول این مقاله است که با حمایت مالی ستاد توسعه علوم و فناوری‌های شناختی به شماره ۷۴۰۱ انجام شده است. ضمناً، این پروژه از حمایت مالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ایران نیز جهت تکمیل اهداف پروژه در دانشگاه هومبولت برلین ۱ (آلمان) تحت راهنمایی نویسنده دوم این مقاله برخوردار بوده است؛ از همکاری آن سازمان متبوع قدردانی می‌گردد.

کتابنامه

- پورمحمد، مهدی. (۱۳۹۳). روان‌شناسی زبان. تهران: سمت.
- خدادادی، مجتبی؛ اسدزاده، حسن؛ کلاتر قریشی، منیر؛ امانی، حسین. (۱۳۹۳). نرم‌افزار حافظه کاری دانمین و کارپتر. تهران: موسسه تحقیقات علوم رفتاری-شناختی سینا.
- میکده، سیمین. (۱۴۰۰). بررسی اثرات بسندگی زبان و سن یادگیری زبان دوم بر دستگاه عصبی برای پردازش صرفی-نحوی با استفاده از ERPs و fMRI، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- میکده، سیمین و زومر، ورنر. (در دست انتشار/الف). عدم تفاوت‌های جنسیتی در پردازش مشخصه‌های فای در افراد دوزبانه متوازن: مطالعه‌ای بر پایه تصویربرداری تشدید مغناطیسی عملکردی (fMRI). پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی.
- میکده، سیمین، زومر، ورنر؛ بتولی، سید امیر حسین. (۱۴۰۲). مخچه و مطابقت دستوری در دوزبانه‌ها: شواهدی از قضاوت دستوری‌بودگی با استفاده از fMRI. علم زبان.
- میکده، سیمین؛ زومر، ورنر؛ بتولی، سیدامیر حسین. (۱۴۰۳). پوتامن و درک جمالت زبان اول و دوم: شواهدی از تصویربرداری تشدید مغناطیسی عملکردی. نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی. ۹۵-۱۱۰. (۱)۱۶.
- میکده، سیمین؛ زومر، ورنر؛ بتولی، سیدامیر حسین. (در دست انتشار). فعالیت نوروئی هسته کودیت چپ در حین زبان‌گردانی: شواهد fMRI از دوزبانه‌های ترکی-فارسی. پژوهش‌های نوین روانشناسی.
- Antón, E., Carreiras, M., & Duñabeitia, J. A. (2019). The impact of bilingualism on executive functions and working memory in young adults. *PloS one*, 14(2), 1-30. <https://doi.org/10.1371/journal.pone.0206770>
- Berken, J. A., Gracco, V. L., & Klein, D. (2017). Early bilingualism, language attainment, and brain development. *Neuropsychologia*, 98, 220-227. <https://doi.org/10.1016/j.neuropsychologia.2016.08.031>
- Bogousslavsky, J., Regli, F., & Uske, A. (1988). Thalamic infarcts: clinical syndromes, etiology, and prognosis. *Neurology*, 38(6), 837-848. <https://doi.org/10.1212/wnl.38.6.837>
- Burgaleta, M., Sanjuán, A., Ventura-Campos, N., Sebastian-Galles, N., & Ávila, C. (2016). Bilingualism at the core of the brain. Structural differences between bilinguals and monolinguals revealed by subcortical shape analysis. *NeuroImage*, 125, 437-445. <https://doi.org/10.1016/j.neuroimage.2015.09.073>
- Declerck, M., & Philipp, A. M. (2015). A review of control processes and their locus in language switching. *Psychonomic bulletin & review*, 22(6), 1630-1645. <https://doi.org/10.3758/s13423-015-0836-1>

- DeLuca, V., Rothman, J., Bialystok, E., & Pliatsikas, C. (2019). Redefining bilingualism as a spectrum of experiences that differentially affects brain structure and function. *Proceedings of the National Academy of Sciences of the United States of America*, 116(15), 7565–7574. <https://doi.org/10.1073/pnas.1811513116>
- Dunn, A. L., & Fox Tree, J. E. (2009). A quick, gradient Bilingual Dominance Scale. *Bilingualism: Language and Cognition*, 12(3), 273-289. <https://doi.org/10.1017/S1366728909990113>
- Fedeli, D., Del Maschio, N., Sulpizio, S., Rothman, J., & Abutalebi, J. (2021). The bilingual structural connectome: Dual-language experiential factors modulate distinct cerebral networks. *Brain and language*, 220, 1-13. <https://doi.org/10.1016/j.bandl.2021.104978>
- Fimm, B., Zahn, R., Mull, M., Kemeny, S., Buchwald, F., Block, F., & Schwarz, M. (2001). Asymmetries of visual attention after circumscribed subcortical vascular lesions. *Journal of neurology, neurosurgery, and psychiatry*, 71(5), 652–657. <https://doi.org/10.1136/jnnp.71.5.652>
- Friston K. (2012). Ten ironic rules for non-statistical reviewers. *NeuroImage*, 61(4), 1300-1310. <https://doi.org/10.1016/j.neuroimage.2012.04.018>
- Gallo, F., Novitskiy, N., Myachykov, A. & Shtyrov, Y. (2021). Individual differences in bilingual experience modulate executive control network and performance: Behavioral and structural neuroimaging evidence. *Bilingualism: Language and Cognition*, 24(2), 293-304. DOI: <https://doi.org/10.1017/S1366728920000486>
- Hartsuiker, R. J., Pickering, M. J., & Veltkamp, E. (2004). Is syntax separate or shared between languages? Cross-linguistic syntactic priming in Spanish-English bilinguals. *Psychological science*, 15(6), 409-414. <https://doi.org/10.1111/j.0956-7976.2004.00693.x>
- Hollingshead, A. (1975). *Four Factor Index of Social Status*. Unpublished Manuscript. New Haven, CT: Yale University Department of Sociology.
- Hosoda, C., Tanaka, K., Nariai, T., Honda, M., & Hanakawa, T. (2013). Dynamic neural network reorganization associated with second language vocabulary acquisition: a multimodal imaging study. *The Journal of neuroscience*, 33(34), 13663-13672. <https://doi.org/10.1523/JNEUROSCI.0410-13.2013>
- Korenar, M., Treffers-Daller, J., & Pliatsikas, C. (2023). Dynamic effects of bilingualism on brain structure map onto general principles of experience-based neuroplasticity. *Scientific reports*, 13(1), 3428. <https://doi.org/10.1038/s41598-023-30326-3>
- Lerman, A., & Obler, L. K. (2017). Aging in bilinguals: Normal and abnormal. In A. Ardila, A. B. Cieslicka, R. R. Heredia & M. Rosselli (Eds.), *Handbook of Psychology of Bilingualism: The Cognitive and Emotional World of Bilinguals*. (Vol. 5) (pp. 189-210). Switzerland. Springer International Publishing, https://doi.org/10.1007/978-3-319-64099-0_8
- Liebermann, D., Ploner, C. J., Kraft, A., Kopp, U. A., & Ostendorf, F. (2013). A dysexecutive syndrome of the medial thalamus. *Cortex*, 49(1), 40-49. <https://doi.org/10.1016/j.cortex.2011.11.005>
- Mechelli, A., Crinion, J. T., Noppeney, U., O'Doherty, J., Ashburner, J., Frackowiak, R. S., & Price,

- C. J. (2004). Neurolinguistics: structural plasticity in the bilingual brain. *Nature*, 431, 757. <https://doi.org/10.1038/431757a>
- Meykadeh, S. (2021). An investigation of the effects of language proficiency and age of acquisition on neural organization for morphosyntactic processing using ERPs and fMRI [Doctoral dissertation, Tarbiat Modares University [In Persian].
- Meykadeh, A., Golfam, A., Batouli, SAH. & Sommer, W. (2021a). Overlapping but language-specific mechanisms in morphosyntactic processing in highly competent L2 acquired at school entry: fMRI evidence from an alternating language switching task. *Frontiers in Human Neuroscience*, 26(15), 1-13. <https://doi.org/10.3389/fnhum.2021.728549>
- Meykadeh, S., Golfam, A., Batouli, S. A. H., & Sommer, W. (2023a). The neural basis of Number and Person phi-features processing: An fMRI study in highly proficient bilinguals. *Bilingualism: Language and Cognition*, 1–16. <https://doi.org/10.1017/S1366728923000615>
- Meykadeh, A., Golfam, A., Nasrabadi, AM., Ameri, H. & Sommer, W. (2021b). First Event-Related Potentials evidence of auditory morphosyntactic processing in a subject-object-verb nominative-accusative language (Farsi). *Frontiers in psychology*, 16(12), 1-9. <https://doi.org/10.3389/fpsyg.2021.698165>
- Meykadeh, S., Khadem, A., Sulpizio, S. & Sommer, W. (2023b). Functional connectivity during morphosyntactic processing: An fMRI study in balanced Turkish-Persian bilinguals. *Journal of Neurolinguistics*. 68 (101162), 1-12. <https://doi.org/10.1016/j.jneuroling.2023.101162>
- Paradis, M. (1993). Linguistic, psycholinguistic and neurolinguistics aspects of “interference” in bilingual speakers: the activation threshold hypothesis. *Int. J. Psycholinguist*. 9, 133–145.
- Paradis, M. (2001). An integrated neurolinguistic theory of bilingualism (1976–2000). Paper Presented at the LACUS Forum 27 Houston, TX.
- Pliatsikas, C., DeLuca, V., Moschopoulou, E., & Saddy, J. D. (2017). Immersive bilingualism reshapes the core of the brain. *Brain structure & function*, 222(4), 1785–1795. <https://doi.org/10.1007/s00429-016-1307-9>
- Poldrack, R. A. (2007). Region of interest analysis for fMRI. *Social Cognitive and Affective Neuroscience*, 2(1), 67-70. <https://doi.org/10.1093/scan/nsm006>
- Purves, D., Augustine, G. J., Fitzpatrick, D., Hall, W. C., LaMantia, A., Mooney, R. D., Platt, M. L., & White, L. E. (2018) *Neuroscience*. 6th Edition. New York, NY: Sinauer Associates.
- Román, P., & Gómez-Gómez, I. (2022). Changes in Native Sentence Processing Related to Bilingualism: A Systematic Review and Meta-Analysis. *Frontiers in psychology*, 13, 1-15. <https://doi.org/10.3389/fpsyg.2022.757023>
- Sanides, F. (1970). Functional architecture of motor and sensory cortices in primates in the light of a new concept of neocortex evolution, in C. Noback, & W. Montagna (Eds.), *Advances in Primatology: The Primate Brain*. (pp. 137-208). New York, Appleton-Century-Crofts.
- Van der Werf, Y. D., Witter, M. P., Uylings, H. B., & Jolles, J. (2000). Neuropsychology of infarctions in the thalamus: a review. *Neuropsychologia*, 38(5), 613–627.

[https://doi.org/10.1016/s0028-3932\(99\)00104-9](https://doi.org/10.1016/s0028-3932(99)00104-9)

Zhu, J. D., Seymour, R. A., Szakay, A., & Sowman, P. F. (2020). Neuro-dynamics of executive control in bilingual language switching: An MEG study. *Cognition*, 199, 104247. <https://doi.org/10.1016/j.cognition.2020.104247>

Patriarchy and Social Linguistics in Poetry; A Case Study of the Concept of Patriarchy in Iranian Myths

Ahmad Sepantamehr¹

*PhD Candidate, Department of Persian Language and Literature,
Islamic Azad University, Birjand Branch, Birjand, Iran*

Majidreza Khazaivafa²

*Assistant Professor, Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Birjand, Birjand Branch, Iran
(Corresponding author)*

Ali Mandegar³

*Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature,
Islamic Azad University, Birjand Branch, Birjand, Iran*

Received: August 15, 2023

Accepted: Nov 3, 2023

Abstract

Language can be studied from various perspectives. One of the methods for studying linguistic variations in society is examining cultural sources such as stories, novels, musical productions, poems, and ancient myths. Among the topics that have received significant attention in the media and have an important place in the representations is the concept “gender”, particularly the representation of masculinity or femininity. The representation of patriarchy has various positive and negative aspects and varies across different cultures. The portrayal of a powerful and influential man is influenced by the components of a culture and its role and position within that context. This study aimed to explore the representation of patriarchy in a positive form in ancient Persian poetry from the perspective of social linguistics. To achieve this, verses that have a clear connection with the subject matter of the research, that is, gender-based linguistic interaction, were selected. Using Barthes’ three-level semiotic analysis method, the representation of the male character and specifically the father, as well as the linguistic position of the

1. Email: alfmehr@gmail.com

2. Email: majidreza.vafa@gmail.com

3. Email: a.mandegar.70@gmail.com



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

father compared to other roles, were analyzed from the perspective of social linguistics. The results on that the ancient poetry showed the representation of male linguistic control, linguistic dominance of the father over other roles, the absence of dialogue, and the establishment of a framework for making requests from the central male figure (father), as well as gendered language in linguistic interactions. This representation is based on the ideology and patriarchy discourse in society, and although it has been considered positive in society and culture, it does not hold the same position and role in contemporary society.

Keywords: Social Linguistics, Iranian Myths, Father, Patriarchy, Linguistic Dominance

مردسالاری و زبان‌شناسی اجتماعی در شعر (مطالعه موردی: مفهوم پدرسالاری در اساطیر ایرانی)

احمد سپنتامهر، دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران
مجیدرضا خزاعی وفا، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران (نویسنده مسئول)
علی ماندگار، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران
صص ۸۹-۵۳

چکیده

زبان از منظرهای مختلفی قابل مطالعه است و یکی از روش‌های پژوهش دگرگونی‌های زبانی در جامعه، پژوهش در منابع فرهنگی جامعه از قبیل داستان‌ها، رمان‌ها، تولیدات موسیقایی و اشعار و اساطیر کهن است. از مقولات موردتوجه رسانه‌ها که در بازنمایی‌ها جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است، مقوله جنسیت و به‌طور ویژه بازنمایی جنسیتی مردانه یا زنانه است. نمایش مردسالاری جنبه‌های مختلف مثبت و منفی دارد و در فرهنگ‌های مختلف دگرگون است و نحوه به تصویر کشیدن مرد دارای اقتدار و تأثیرگذار برخاسته از مؤلفه‌های یک فرهنگ به نقش و جایگاه او در همان بستر و زمینه است. هدف پژوهش حاضر، مطالعه شیوه بازنمایی مردسالاری در شکل مثبت در شعر کهن فارسی از منظر زبان‌شناسی اجتماعی است. به این منظور، ابیاتی که در ارتباط روشن‌تری با موضوع تحقیق، یعنی تعامل زبانی مبتنی بر جنسیت، هستند انتخاب شده و با استفاده از روش تحلیل نشانه‌شناختی سه سطحی بارت، نحوه بازنمایی شخصیت مرد و به‌طور مشخص پدر، همچنین جایگاه زبانی پدر در برابر دیگر نقش‌ها از منظر زبان‌شناسی اجتماعی تحلیل شده است. نتایج به‌دست‌آمده، نشان می‌دهد در شعر کهن شاهد بازنمایی از نوع کنترل زبانی مردان، فرادستی زبانی پدر در برابر دیگر نقش‌ها، غیاب گفتگو و بسترسازی برای درخواست از مرد کانونی (پدر) و همچنین جنسیت‌زدگی در مرادفات زبانی هستیم که این بازنمایی مبتنی بر ایدئولوژی و گفتمان مردسالاری در جامعه است و هرچند مثبت قلمداد می‌شده است در جامعه و فرهنگ کنونی آن جایگاه و نقش را بر عهده ندارد.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی اجتماعی، اساطیر ایرانی، پدر، مردسالاری، فرادستی زبانی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۵/۲۴ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۸/۱۲

پست الکترونیکی:

1. alfmehr@gmail.com

3. a.mandegar.70@gmail.com

2. majidreza.vafa@gmail.com

۱. مقدمه

مفهوم پدر در فرهنگ و ادب همه ملت‌ها و زبان‌ها از جمله در زبان و ادبیات کهن فارسی دارای اهمیت و قداست به شمار می‌رفته است. با این وجود، واژه پدر و مضمون‌های مرتبط با آن در متون ادبیات کلاسیک تا پیش از مشروطیت بیشتر به صورت اشارات، تلمیحات، شخصیت‌های قصه، داستان‌ها و مرثی و مدیحه‌ها به کار رفته، اما در ادبیات معاصر اشعاری در قالب‌ها و مضامین کاملاً مشخصی درباره پدر سروده شده است. ادبیات ملی ایران، به دلیل برخورداری از شالوده‌های عمیق اساطیری با خاستگاهی پیش‌تاریخی، از متونی هستند که قابلیت تحلیل اسطوره‌شناختی و کهن‌الگویی دارند. اشعار با مضامین پدر، پدرمثالی اسطوره‌ای و کهن‌الگویی نه تنها از موضوعات قابل طرح در متون حماسی بوده بلکه از دیدگاه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز مورد توجه و تحلیل قرار گرفته است. بر این اساس، در این پژوهش برترین نمونه‌های اشعار با مضامین پدر به شیوه توصیفی، تحلیلی، مقایسه‌ای و کمی در تمام ادوار ادبیات فارسی به عنوان مسئله اصلی مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به این موضوع، ابتدا به تاریخچه و پیشینه اشعار پدر از ایران باستان تا قرن دوازدهم با تأکید بر انواع ادبی تجزیه و تحلیل شده و سپس نمونه‌هایی از اشعار شاعران معروف ارائه شده است. ادبیات معاصر با تقسیم‌بندی به سه دوره مشروطیت، پهلوی و انقلاب اسلامی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

۲. مبانی نظری تحقیق (زبان، جنسیت و قدرت)

زبان جنسیتی مبین هویت زبانی متمایز زنانه و مردانه است؛ زیرا هر دو جنس نظام‌ها یا رمزهای ساختی خاصی دارند که معرف جنسیت آن‌هاست. این زبان اشکال نحوی و قابلیت‌های زبانی متفاوتی را به وجود می‌آورد. تفاوت‌های جنسیتی در استفاده از زبان بارز است، چون زبان جنسیتی به نحو متمایزی معرف ساخت اجتماعی هویت جنسیتی بوده و تفاوت جنسیتی و نه ذاتی زبان را باز می‌کند. دهه ۱۹۷۰ آغاز مطالعات درباره نسبت زبان و جنسیت بود که با آثار رابین لکاف شروع شد. این نظریات به سه دسته نقصان، تفاوت و سلطه تقسیم می‌شوند. در واقع، جنسیت‌زدگی زبانی شیوه‌ای مناسب برای کنترل زبانی از سوی گروه‌هایی فرادست جامعه است. در این میان، دو دیدگاه کلی تفاوت و سلطه اهمیت بیشتری دارند.

نخستین دیدگاهی که از بسیاری لحاظ مورد توجه اولین زبان‌شناسان طرفدار برابری جنسیتی قرار گرفت دیدگاه تسلط (سلطه) بود. رابین لکاف (۱۹۷۳) معتقد است زنان به این دلیل که فاقد اقتدارند و زبانی محتاطانه دارند با زبانی

ضعیف صحبت می‌کنند (پاک‌نهاد جبروتی، ۱۳۸۳: ۳۵).

دیدگاه مهم دیگر، که بخشی از آن در انتقاد به دیدگاه تسلط مطرح شد، «دیدگاه تفاوت» است. دیدگاه تفاوت تا حدودی مشخص‌کننده رفتار زبانی زنان با نگرشی مثبت‌تر است و اخلاق نیز نفوذ می‌کند و در این ارتباط است که زبان و جنسیت و قدرت به هم پیوند می‌خورند و می‌توان تفاوت نابرابری و سلطه‌طلبی در این عرصه را آزمود. این بدان معناست که نقش جنسیت از زاویه زبان در حوزه سیاست جریان می‌یابد؛ طوری که جنسیت به انحای گوناگون از امکانات زبانی در توزیع قدرت زنانه مردانه متأثر می‌شود. این جلوه‌ها حتی در خصوصی‌ترین ارتباطات آدمی با خودش نیز نمود پیدا می‌کند (محمدی اصل، ۱۳۸۹: ۹۷).

داستان‌های قومی عمدتاً موفقیت مرد را با کار بیرون از خانه گوشزد می‌کنند؛ درحالی‌که سکوت و اطاعت زن را شرط توفیق زن می‌شمارند. انتظار ما از سخنگویی زنان و مردان متفاوت است؛ چنان‌که صراحت لهجه مردان و بیان تلویحاً ملاحظه‌آمیز زنان را می‌پسندیم و در غیر این صورت، زن رک‌گو را سلطه‌طلب و بی‌تربیت قلمداد می‌کنیم و فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا را شایسته او می‌دانیم (همان: ۹۸)؛ بنابراین، زبان عاملی فرهنگی است که می‌تواند محدودیت‌هایی برای فرهنگ فراهم آورد. پس زبان جنسیت زده فرهنگی را ترویج می‌کند که بر اساس وجود رابطه سلسله‌مراتبی موجود در آن، یک جنسیت در موقعیتی بالاتر از جنسیت دیگر قرار می‌گیرد و می‌تواند با تسلط بر آن اعمال قدرت کند.

۲-۱. زبان و کلیشه‌های جنسیتی

کلیشه عقیده‌های به‌شدت ساده شده در مورد نگرش‌ها، رفتارها و انتظارات یک گروه یا فرد است و معمولاً بار ارزشی دارد. یکی از کلیشه‌های مهمی که رسانه‌ها در جامعه اشاعه می‌دهند، کلیشه‌هایی است که در آن زنان به‌عنوان جنس دوم و افرادی بی‌کفایت و فرودست بازنمایی می‌شوند (مهدی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۴۸).

از نظر فمینیست‌ها، رسانه‌های جمعی نقش بازنمایی کلیشه‌ها یا تصورات قالبی جنسیتی را بر عهده می‌گیرند. یکی از نکات قطعی دربارهٔ صفات یا خصیصه‌های مربوط به کلیشه‌ها یا تصورات قالبی این است که برای صفاتی که به مردان منسوب می‌شود، بیش از صفاتی که به زنان نسبت می‌دهند اهمیت قائل می‌شوند. قدرت، استقلال و تمایل به خطرپذیری در برابر ضعف، زودباوری و تأثیرپذیری اغلب مثبت تلقی می‌شود. این تفاوت در ارزش‌هایی که با صفات مردانه و زنانه تداوی شده است، ممکن است تا حد زیادی به‌نوعی برچسب مربوط باشد که به برخی خصوصیات زده می‌شود. شیوهٔ اطلاق معانی روان‌شناختی به برخی از رفتارهای خاص تا حدی تعیین می‌کند که این

رفتارها تا چه حد مثبت یا منفی پنداشته می‌شوند (کولومبوگ، ۱۳۸۷: ۲۹-۲۸). معمولاً جنس به زیست‌شناسی بدن و جنسیت به مفروضات و اعمالی فرهنگی اشاره می‌کند که برساخت اجتماعی مردان و زنان را هدایت می‌کند. در نتیجه این گفتمان‌ها و اعمال اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جنسیت‌اند که ریشه فرودستی پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌های فرهنگی و اجتماعی، زنان را به نحو خاصی در رسانه‌ها بازنمایی می‌کنند و از این طریق افکار و اندیشه‌های قالبی و کلیشه‌ای را تداوم می‌بخشند. جنسیت‌زدگی، تعصب یا تبعیضی است که افراد بر اساس جنسیت خود تجربه می‌کنند. به عبارت دیگر، رفتار، گفتار، منش یا هر واکنشی که از اعتقاد به فرودستی زنان برخاسته باشد و باورهای اجتماعی ناشی از آن راه را بر فعالیت‌های زنان می‌بندند. این اصطلاح در میان جنبش‌های فمینیستی موج دوم، در قیاس با نژادپرستی ساخته شد و هر دو اصطلاح بیانگر رشد نوعی آگاهی بود به ستمی که به زنان و رنگین‌پوستان اعمال می‌شد. تبعیض جنسیتی در حقیقت پرابلماتیکایی است که جنبش‌های آگاهی‌بخش زنانه و اساساً فمینیسم بر اساس آن به وجود آمده‌اند.

به باور نجم عراقی، در بررسی مفهوم جنس گرایی دورویکرد عمده وجود دارد: رویکرد اول ناظر بر آن است که این ویژگی نوعی نگرش و عاطفه ناخودآگاه است که در جریان اجتماعی شدن و شکل‌گیری هویت جنسی از سوی افراد آموخته می‌شود. این در حالی است که رویکرد دوم بر نسبت تبعیض جنسیتی با سایر شرایط مرتبط و مشابه آن از جمله استثمار طبقاتی، نژادپرستی و... است (مهدی‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۱۶).

جنسیت‌زدگی زبانی یکی از عواملی است که ممکن است باعث شود زنان تصویری منفی و کلیشه‌ای از خود دریافت کنند و در نتیجه بر انتظارات مردان یا خود آن‌ها از آنچه شایسته زن است تأثیر بگذارد. درواقع، جنسیت‌زدگی زبانی شیوه‌ای مناسب برای کنترل زبانی از سوی گروه‌های فرادست اجتماعی است. زبانی جنسیت زده است که کاربرد آن تمایزی بی‌ادبانه، نامربوط، یا ناعادلانه را در میان جنسیت‌های مختلف به وجود آورده یا ترویج نماید (براگین، نقل شده در پاک‌نهاد جبروتی، ۱۳۸۱).

۲-۲. زبان و بازنمایی رسانه‌ای

امروزه، مفهوم بازنمایی در مطالعات رسانه‌ای از اهمیت خاصی برخوردار است. این مفهوم با تلاش‌هایی که برای ترسیم واقعیت صورت می‌گیرد رابطه تنگاتنگ دارد. بازنمایی را تولید معنا از طریق چارچوب‌های مفهومی و زبانی تعریف می‌کنند (۱۱، ص ۱۲۷). هال (۲۰۰۳) استدلال می‌کند که واقعیت به نحو معنادار وجود ندارد و بازنمایی یکی از شیوه‌های کلیدی تولید معناست. معنا صریح یا شفاف نیست و از راه بازنمایی درگذر زمان یک‌دست باقی

نمی‌ماند. بی‌تردید، جهان مستقل از بازنمایی‌هایی که در آن صورت می‌گیرد وجود دارد، اما معنادار شدن جهان در گرو بازنمایی آن است. بازنمایی فرهنگی و رسانه‌ای نه امری خنثی و بی‌طرف، که آمیخته به روابط و مناسبات قدرت جهت تولید و اشاعه معانی مرجع در جامعه در جهت تداوم و تقویت نابرابری‌های اجتماعی است (۱۲، ص ۱۶۶). بازنمایی یکی از مراجع تولید فرهنگ است. بازنمایی فرایند ذاتی تولید و مبادله معنا بین اجزای یک فرهنگ است و این امر مستلزم به‌کارگیری زبان، نشانه‌ها و تصاویر برای بازنمایی چیزهاست. بازنمایی به این نکته اشاره دارد که پدیده‌ها فی‌نفسه معنادار نیستند، بلکه معنای پدیده‌ها محصول چگونگی بازنمایی آن‌هاست (سروی زرگر به نقل از هال) (سروی، ۱۳۷۸: ۴۰). باید تأکید کرد که هر محصول یا تولید رسانه‌ای، به‌ویژه تولیدات رسانه‌های تصویری، اعم از خبر، مستند و حتی سخنرانی یا مراسم دعا و نیایش، با واقعیت آن‌ها بسیار متفاوت‌اند و درواقع، در فرایند ارتباطات رسانه‌ای، رسانه به بازنمایی واقعیت اقدام می‌کند و به‌طور حتم، معنای تولیدی در این فرایند، معنای تولیدشده رسانه به شمار می‌رود نه آنچه در واقعیت وجود دارد و رسانه همواره در این فرایند خنثی و بی‌طرف نیست. در حقیقت، خنثی نبودن بازنمایی رسانه‌ای ناشی از خنثی نبودن زبان است یا بهتر است بگوییم به علت بهره‌گیری رسانه از زبان، چنین پدیده‌های حادث می‌شود. به‌طور خلاصه، می‌توان گفت جهانی که رسانه‌ها آن را ترسیم می‌کنند، همانند جهانی که ما احساس می‌کنیم، یک مجموعه سازمان‌یافته فرهنگی از مقوله یا مفاهیم کلی است (مهدی‌زاده، ۱۳۸۴: ۵۱).

زبان، به‌مثابه مجرای تولید و توزیع معنا، نقش مهمی در هرگونه صورت‌بندی اجتماعی و فرهنگی دارد. به سبب اهمیت زبان در فرایند بازنمایی است که کنترل و نظارت بر عقاید و رفتارهای دیگران از طریق ساختن و شکل دادن معنا میسر می‌شود و در این میان، زبان رسانه و واسطه ممتازی است که معنا از طریق آن تولید می‌شود و انتقال می‌یابد. اگر معنا نتیجه قراردادهای زبانی، فرهنگی و اجتماعی و نه چیز ثابتی در طبیعت باشد، در آن صورت معنا را هرگز نمی‌توان ثابت و قطعی فرض کرد؛ یعنی معنا در ذات چیزها وجود ندارد، بلکه معنا ساخته و تولید می‌شود (۱۱، ص ۲۲). به‌طور خلاصه، می‌توان گفت به‌کارگیری زبان در ساحت رسانه چه‌بسا در جهت هدایت افکار عمومی یا انحراف آن به کار گرفته شود، زیرا این زبان است که می‌تواند بازنمایاننده حقایق باشد یا حقایق را وارونه کند و آن را واقع‌نما عرضه کند.

۲-۳. بازنمایی تبعیض‌آمیز جنسیت در رسانه‌ها

زبان می‌تواند در بازنمایی زنان و مردان مبتنی بر عدالت یا عادلانه باشد یا در مقابل تبعیض‌گرایانه و جنسیت‌محور.

منظور از جنس و جنسیت چیست؟ همان‌طور که قبلاً ذکر شد، جنس به طبقه‌بندی زیست‌شناختی اشاره دارد که معمولاً قبل از تولد محقق می‌شود. جنسیت به طبقه‌بندی اجتماعی اشاره دارد که با رفتار خاصی در ارتباط است. جنسیت گرای چیست؟ زبان جنسیت گرا، زنان و مردان را به‌طور نابرابر بازنمایی می‌کند؛ گویی افراد یک جنسیت تا حدودی از لحاظ انسانی ناقص‌ترند و پیچیدگی کمتری دارند و در مقایسه با جنسیت دیگر حقوق کمتری دارند. زبان جنسیت گرا همچنین دربردارنده کلیشه‌هایی درباره زنان و مردان است؛ گاهی اوقات به زیان مردان، ولی اغلب به زیان زنان. در مجموع، در بسیاری از جوامع، مردان جایگاه‌های بالاتری را در مقایسه با زنان اشغال کرده‌اند. مردان همچنان از دارایی و اموال بیشتری برخوردارند و نسبت به زنان درآمد بیشتری دارند. هنوز بیشتر سیاست‌مداران، مدیران سازمان‌ها، قضات، استادان دانشگاه‌ها، جراحان و کارگردانان مردند. این موضوع محل بحث است که آیا استفاده از زبان برای فروکاهیدن جایگاه مردان همان اثر را دارد که از زبان برای این منظور استفاده می‌شود، زیرا روابط قدرت تشکیل‌دهنده زیربنای استفاده از زبان، برای مردان و زنان، متفاوت است (توماس، ۲۰۴۴: ۷۶-۷۷). یکی از نمونه‌های بارز تبعیض‌گرایی جنسیتی در زبان رسانه‌ها نشان‌دار بودن واژگان است. بسیاری از اوقات، واژگان به‌صورت ملموسی به نفع مردان و به زیان زنان نشان‌دار هستند.

برای مثال در صحبت از جراح، پزشک یا استاد دانشگاه، به نحوی واژگان به کار می‌روند گویی این واژگان در اصل برای جنس خاصی وضع شده‌اند و اگر برای جنس دیگر به کار روند، باید به‌صورت نشان‌دار باشد. واژگانی مانند یک پزشک خانم، یک استاد زن یا جراح زن تلویحاً بیان می‌کنند که اصل بر مرد بودن در این مشاغل است و یک پرستار مرد تلویحاً حاکی از این است که اصل بر زن بودن پرستاران است. لازم به ذکر است که اغلب پرستاری به لحاظ شغلی در جایگاه پایین‌تر از دیگر مشاغل یادشده دانسته می‌شوند، بنابراین می‌توان تفسیر کرد که این‌ها حاکی از جنسیت‌گرایی زبان (رسانه‌ها) هستند و براین اساس، مردان در جایگاه طبیعی یا بالاتر هستند (توماس، ۲۰۰۴: ۷۹).

۳. روش‌شناسی

در این پژوهش، تلاش می‌کنیم با استفاده از روش تحلیل نشانه‌شناسی سه‌سطحی رولان بارت نحوه بازنمایی مردسالاری در اساطیر ایرانی را از منظر زبان‌شناسی اجتماعی تحلیل کنیم.

الگوی تحلیل نشانه‌شناختی بارت بر معنای ضمنی و صریح هر نشانه تأکید می‌کند. هر نشانه ممکن است علاوه

بر معنای صریحی که دارد، معانی ضمنی نیز داشته باشد. در نشانه‌شناسی، معنای صریح و معنای ضمنی در حقیقت مفاهیمی هستند که با رابطه دال و مدلول سر و کار دارند و دو نوع مدلول از هم متمایز می‌شوند: مدلول صریح و ضمنی. معنا هر دو را شامل می‌شود. بی‌تردید، هیچ‌یک بر دیگری اولویت ندارد و بافت تعیین‌کننده است. معنای صریح با عباراتی همچون مبتنی بر تعریف، معنای بدیهی یا معنای مبتنی بر دریافت عام یا مطابق عقل سلیم توصیف کرده‌اند (چندلر، ۱۳۸۶: ۲۱۷).

عبارت معنای ضمنی به تداعی‌های اجتماعی فرهنگی و شخصی (ایدئولوژیک و عاطفی و...) نشانه اشاره دارد. عواملی چون طبقه، سن، جنسیت و تعلق قومی و نژادی مخاطب و مشابه آن در شکل‌گیری معانی ضمنی دخالت دارند (سجودی، ۱۳۹۰). دلالت ضمنی می‌گوید که هر دال فقط سازنده یک مدلول نیست، بلکه مدلول‌هایی متفاوت و گاه حتی متضاد می‌سازد. درست به همین دلیل می‌توان پیام را فراتر از معناهای از پیش نهاده تأویل کرد (احمدی، ۱۳۹۱).

درکل، بارت سه مرحله از دلالت را معرفی می‌کند:

مرتبۀ اول، دلالت صریح است؛ در این مرحله نشانه از یک دال و یک مدلول تشکیل شده است؛

۲. مرتبۀ دوم، دلالت ضمنی است که نشانه دارای دلالت صریح را در حکم دال خود می‌پذیرد و مدلولی تازه را به آن منصوب می‌کند؛

۳. مرتبۀ سوم، ایدئولوژی است. دلالت ضمنی و دلالت صریح در تلفیق با یکدیگر ایدئولوژی را تولید می‌کنند. در این مرتبه، نشانه‌ها بازتابی از اصلی‌ترین مفاهیم متغیر فرهنگی هستند که حامی یک دیدگاه جهان‌شمول خاص مانند پدرسالاری، آزادی، خردگرایی، عین‌گرایی، نژادپرستی و... است (همان: ۲۱۷).

۴. داده‌های پژوهش

۴-۱. پدر در اوستا

پدر در اوستا به صورت «پِتر و پِتر» آمده و در زبان امروزی به صورت پدر تلفظ می‌شود. پیشوند (پی، پ، پ) به معنی پاینده و نگهبان و (تر، در) پسوند فاعلی هستند. چون وظیفه پدر محافظت و نگهبانی از خانواده بوده است، این نام را بر او نهاده‌اند (انقطاع، ۱۳۹۵).

در زبان انگلیسی father از همین ریشه است. مرد از ریشه «مَرْتَن» اوستایی است. مَرْتَن صفت است؛ به معنی مُردنی و درگذشتنی، این واژه اغلب با واژه «گیه» به معنی جان و زندگی آمده است، «گیه مَرْتَن» در اوستا همان است

که در زبان پهلوی «گیو مرد» و در زبان فعلی کیومرث تلفظ می‌شود، که به معنی زنده فانی و درگذشتنی است. در باور ایرانیان باستان کیومرث جد اقوام آریائی‌هاست. (اوشیدری، ۱۳۹۴: ۴۱۴ و ۴۳۰)

مترادفات پدر

اطلاعات بیشتر واژه	
واژه	پدر
معادل ابجد	۲۰۶
تعداد حروف	۳
تلفظ	pedar
نقش دستوری	اسم
ترکیب	(اسم) [پهلوی: pitar]
مختصات	(به‌ویژه انسان)
آواشناسی	pedar
الگوی تکیه	WS
شمارگان هجا	۲

آباء: اجداد، اسلاف، پدران، پیشینیان، نیاکان و اخلاف

آقا: ارباب، افتدی، خداوندگار، خواجه، سرور، سید، صاحب، کارفرما، مالک، مخدوم، بابا، پدرشهر، همسر و مخدوم

آقازاده: پسر، پدر، فرزند و بنده‌زاده

آب: ابو، باب، بابا، پدر، والد و ابن، ام

ابوی: آب، بابا، پدر، والد و والده

۴-۲. مفهوم پدر

مفاهیم پدر در فرهنگ و ادب همه ملت‌ها و زبان‌ها ازجمله زبان و ادبیات غنی فارسی از اهمیت و قداست ویژه‌ای برخوردار است.

شاعران کوشیده‌اند تا تصویری از پدر دلسوز و فداکار را که همیشه در کنار خانواده است و همواره مراقب و نگهبان آن‌هاست برای مخاطبشان به تصویر بکشند. آن‌ها در جای‌جای اشعارشان تلاش کرده‌اند تفاوت‌های زنانگی و

مردانگی را بیان کنند؛ زیرا می‌دانند اگر می‌خواهند پدر باشند، می‌بایست از افکار، احساس و هرگونه رفتار مغایر با ارزش‌های پدر دوری کنند. این دوگانگی در شعر شاعران باعث شده است که ناخودآگاه بسیاری از اشعارشان تحت تأثیر اندیشه‌های مردانگی و معرفی پدر شایسته و الگویی آرمانی برای فرزندان قرار بگیرد.

۴-۳. تفاوت بین مرد و پدر

بین مرد بودن و پدر تفاوت است و این اینکه هر پدری می‌تواند مرد باشد ولی هر مردی پدر نیست. مرد زمانی به مقام پدری می‌رسد که دارای فرزند و پذیرای مسئولیت‌های پدری باشد، پدر مردی است که یک یا چند فرزند را به فرزندپذیری پذیرفته است. او همچنین باید به‌عنوان پدر دارای ویژگی‌های پدرانه و عمل‌گرا نیز باشد. نقش پدر در زندگی فرزندان اهمیت دارد؛ بنابراین پدر بودن بیشتر از یک مسئله ژن، بیولوژیکی و عمل‌لحاق است. پرورش و تربیت کردن فرزندان در کنار با او بودن معنا پیدا می‌کند.

از سوی دیگر، بابا یک اصطلاح احساسی و ارزشی است. پدر شدن به معنای پذیرفتن تمام مسئولیت‌های مربوط به کودک و کمک به رشد جسمی، عاطفی و عقلی اوست. پدر مسئول سلامت روانی، جسمی و عاطفی کودک است، برخلاف پدری که مسئولیت‌های خود را بر عهده نمی‌گیرد و در نقش یک مرد مسئولیت‌گریز ظهور پیدا می‌کند تا یک پدر مسئولیت‌پذیر.

وجود فرزند در نظام خانواده، مرد را در جایگاه ارزشمند با عنوان جایگاه پدری قرار می‌دهد. پدر خانواده، تداوم وجود خویش را در ثبات خانواده، تولید و پرورش فرزندان می‌داند و همه تلاش خویش را صرف حمایت و مراقبت از خانواده به کار می‌گیرد. پدر شادی خویش را در شادی خانواده و موفقیت خویش را در گرو رشد و تکامل آن‌ها می‌بیند. خانواده نیز او را تنها تکیه‌گاه خویش شمرده و اقتدار او را به رسمیت می‌شناسند.

خوشبختانه برای پدران درست مانند مادران، بیولوژیک نقش مهمی در پدر خوب بودن، ایفا می‌کند. مطالعات نشان می‌دهد تا یک هفته بعد از به دنیا آمدن بچه، میزان هورمون اکسی‌توسین در بدن مردان بالا می‌رود. این هورمون به نام هورمون عشق شناخته می‌شود و احساس وابستگی و محبت را در بین افراد بالا می‌برد. زمانی که پدران با فرزندان‌شان بازی می‌کنند میزان این هورمون افزایش می‌یابد. پدر بودن بر اساس تحقیقات، میزان تستوسترون بدن را کاهش می‌دهد. این تغییر زمانی که پدر از فرزند خود مراقبت می‌کند، قوی‌تر می‌شود و به همان مقدار احساس خشونت را کاهش می‌دهد و به همان میزان میل به نگهداری و محبت را بالا می‌برد.

۴-۵. کارکرد پدر

پدر در ادبیات در نقش‌های، مرد، شوهر، پدر بزرگ، پدر شوهر، پدرزن و... نمود پیدا کرده است، ولی بحث مورد نظر در این پژوهش، پدر با ویژگی‌های پدرانه است.

مرا همچون پدر بنگر نه همچون شوهر مادر پدر را نیک واقف دان از آن کژبازی مضمهر

(دیوان شمس، ج اول، ۱۳۷۵: ۴۰۸)

خویشی میان پور و پدر، نه یاری میان شوهر و زن نیست

(بهار، ج اول، ۱۳۸۲: ۲۳۲)

با توجه به ابیات فوق شعرا بین شوهر و پدر بودن تفاوت قائل می‌شود و رتبه پدر را چند پله بالاتر از مرد بودن و شوهر مادر بودن معرفی می‌کنند پدری که دارای عاطفه، پیوند خویشاوندی و دارای ویژگی‌های پدرانه است را بیان می‌کند.

۴-۶. جایگاه پدر در خانواده و جامعه

درباره پدر و اهمیت وجود او در خانواده همین بس که از دیدگاه اسلام، پدر نقشی ویژه و وظایف بسیاری در نهاد خانواده و در رابطه با تربیت کودک دارد؛ به‌طوری‌که حتی مادر، قادر به ایفای برخی از این وظایف نیست حضور مؤثر و مشارکت پدر در امور تربیتی باعث می‌شود، تا کودک پدر را صاحب قدرت بداند و به او تکیه کند. وقتی پدر کنار می‌کشد یا کنار گذاشته می‌شود، ناخودآگاه این تصور برای کودک ایجاد می‌شود که پدرش ضعیف است و از پس کارها بر نمی‌آید. در نتیجه به‌طور طبیعی نمی‌تواند به یک فرد ضعیف تکیه کند و رابطه سالم او با پدر مخدوش می‌شود و برایش خلأهای می‌سازد که با هیچ چیزی پر نمی‌شود.

نقش پدر در گذشته در درجه اول به‌عنوان یک تأمین‌کننده نیازهای مادی و اقتصادی خانواده بود که در دوره معاصر از این کار رها شده است و به انجام کارهای مربوط به حیاط، تعمیر یک خودرو، شرکت در فعالیت‌های ورزشی بچه‌ها و یا به نمایش گذاشتن دانش و حکمت مشغول است. او مطمئناً شام درست نمی‌کند و لباس نمی‌شوید و قطعاً مسئول اصلی مراقبت از فرزندانش نیست. در طول ۵۰ سال گذشته، نقش پدر در خانواده‌ها به‌صورت قابل توجهی تغییر کرده است. امروزه یک‌پنجم از والدین، مردانی هستند که در حال ایفای نقش‌هایی هستند که به‌صورت سنتی توسط یک پدر و یک مادر باهم انجام می‌شد. پدر از نظر کودک مظهر قانون و عدل و انصاف است و می‌تواند پناهگاه خوبی برای خانواده باشد. روش پدر، مهر و انصاف و نیز ظلم و ستم و قدرت پدر در رفتار و آینده کودک اثر می‌گذارد.

برای دهه‌ها روان‌شناسان و دیگر محققان تصور می‌کردند که رابطه مادر فرزندی از روابط دیگر میان اعضای خانواده مهم‌تر است. آن‌ها بیشتر روی این رابطه متمرکز بودند و چنانچه بچه در موردی مشکل پیدا می‌کرد، آن‌ها نقش مادر را برجسته‌تر می‌کردند یا حتی ممکن بود او را سرزنش کنند؛ اما همان‌طور که زمان گذشت، دانشمندان متوجه نقش مهم پدر در زندگی کودکان شدند. همانند مادران، جسم پدران برای پدر شدن تنظیم شده است و اصول پدر بودن درست به اندازه مادران و حتی بیشتر از آنان مهم و تأثیرگذار است.

نقش پدران در زندگی فرزندان گاه بیشتر از مادران است. نقش پدر و مادر در رفتارهای فرزندان بسیار مهم و حیاتی است، درست است که این احساسات درباره پدر و مادر وجود دارد؛ اما در مواردی نقش پدر حتی مهم‌تر از نقش مادر است. مشکلات رفتاری، افسردگی، احساس مورد سوء استفاده قرار گرفتن و عدم تطابق با محیط بیشتر با رفتار پدر مرتبط است تا مادر. در عین حال عشق پدران به فرزند در مواقعی نسبت به عشق مادر به آنان قدرتمندتر عمل می‌کند. اینکه فرزندان بدانند از طرف پدرشان پذیرفته شده‌اند و او آن‌ها را دوست دارد در اینکه در آینده انسان‌های خوشحال‌تری باشند نقش بسیار مهم‌تری ایفا می‌کند. احساس عشق و علاقه از طرف مادر هم مهم است؛ اما به نظر می‌رسد مهارت‌های اجتماعی با احساسات نسبت به پدر همخوانی بیشتری دارند. مطالعات نشان می‌دهد پدران نقش بسیار مهمی در ایجاد احساس پشتکار و استقامت فرزندان دارند و این از نقش مادران مهم‌تر است.

در واقع خانواده اولین مکانی است که کودک در آن مهارت‌های اجتماعی را می‌آموزد، مهارت‌هایی مانند ارتباط با دیگران، مسئولیت‌پذیری، خویشتن‌داری، همدردی، صبر و تحمل... در این زمینه پدر به عنوان مدیر خانواده در آموزش این مسئولیت‌ها نقش ویژه‌ای را بر عهده دارد. خود پدر به اموری که آن‌ها را بیان می‌کند، پایبند باشد و خود به آن‌ها عمل کند و نقش یک الگوی مناسب را برای فرزندانش ایفا نماید، علی‌الخصوص در فرزندان پسر که در سنین مختلف پدر خود را به عنوان الگو برمی‌گزینند.

مسئله اقتصاد و تأمین معاش از ضروریات زندگی است و یکی از وظایف پدر پایه‌گذاری ینش و دید صحیح در این زمینه در فرزندان است. نهاده شدن به دست آوردن روزی حلال، انفاق و دستگیری نیازمندان در دوران کودکی است که برای فرزند به صورت یک ارزش درمی‌آید. از نقش پدر در تربیت فرزند باید گفت نقش پدر در این موارد محدود نمی‌شود.

۴-۷. سیمای پدر در ادبیات

«پدر در همه جا و در همه وقت جلاد و دیکتاتور که بود، هیچ، بلکه کسی بود که تمام تلاش و توانش برای رفاه هر چه بیشتر خانواده و حفظ حرمت و آبروی اهل منزل به کار گرفته می‌شد و در پناه رافت و رحمت او دیگر اعضای خانواده هر یک به فراخور حال خویش می‌بالیدند و برمی‌آمدند؛ لذا شاهنامه‌خوانی و حافظ‌خوانی از مرسومات عموم خانواده‌ها بود و غالباً همان پدر کشاورز و یا پیشه‌ور در حافظه خود انبانی از ضرب‌المثل‌ها، دعاها، شعرهای حماسی و عاشقانه و عارفانه را داشتند و به‌طور طبیعی به نسل بعد از خود منتقل می‌کردند» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۱۶۴).

در واقع شاعران هر دوره در کنار دیگر مضامین شعری، به نقش پدر و تصویر رابطه عاطفی او با اعضای خانواده پرداخته‌اند. اگرچه رنگ غالب این اشعار علاقه طفل به پدر و مادر است؛ اما گاهی از چشم کودک، فداکاری، خدمت به مادر و تلاش پدر مطرح می‌شود.

باز هم مادر من، نخ و سوزن برداشت روی پیراهن من وصله‌ای دیگر کاشت
پدرم کفش مرا، قالبی دیگر زد کت و شلوارش را کرد با من هم‌قد
(موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۲۳۸)

از دیرباز نقش پدر را در دو چیز خلاصه می‌کردند: اول نان‌آوری و دوم الگوی نقش جنسیتی به‌ویژه برای پسرها، ولی دو دهه‌ای است که روان‌شناسان بر نقش مهم و حیاتی پدر در رشد و تربیت فرزندان تأکید بیشتری از دو نقش سابق می‌کنند، موضوعی که از آن با عنوان «پدری» یا «پدری کردن» نام برده می‌شود.

در ادبیات، شاعران، نگاه ویژه‌ای به جایگاه پدر دارند و تلاش می‌کنند تصویری مثبت از او ارائه دهند؛ هر چند گاه شاهد تصاویر متضاد و متناقض از پدر هستیم که با وظیفه و نقش پدری در تضاد است. گاه پدری فرزندکشی می‌کند و گاهی برعکس، در جایی پدر ستایش می‌شود و در جایی دیگر مورد نقد و نکوهش، ولی آنچه مشهود است در ادبیات بیشتر تصویری مثبت از پدر به نمایش گذاشته شده است. تصویر مثبت از پدر در ادبیات کلاسیک برخاسته از نگاه پدرانه به فرزند است؛ ولی در ادبیات معاصر معمولاً نگاه فرزند به پدر است، عاطفه و احساسات در اشعار پدران بسیار قوی‌تر از اشعار سروده شده توسط فرزندان برای پدران است.

که پروردگار از پدر برترست اگر زاده را مهر با مادرست
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۲۴۶)

در احادیث و روایات نیز احترام به پدر جایگاه خاصی دارد و بخش بزرگی از سخنان بزرگان دینی به این موضوع اختصاص یافته است. در عصر باستان نیز طبق تحقیقات انجام شده، پدر به جز تأمین نیازهای خانواده اداره امور

زندگی و پرورش فرزندان به عهده پدران در کنار مادران بوده است.

پدر چون کانون مهر و عاطفه است حتی در زمانی که قدرت فراوانی دارد باز هم ارمغان صلح و همدلی است. ناگفته نماند که در جامعه باستانی ایران در زمانی که پدرسالاری رواج می‌یابد. شخصیت‌های بزرگ تاریخ نیز اهمیت ویژه‌ای برای پدر قائل بوده‌اند، حتی مغولان نیز با آن روحیه خشن و تهاجمی برای پدر احترام و مرتب‌هایی والا قائل بوده‌اند به‌ویژه پس از رسمی شدن دین اسلام در نزد ایلخانان این موضوع اهمیت بیشتری پیدا کرده است (بیاتی، ۱۳۸۲: ۵۵).

۴-۷-۱. تک‌خدایی شدن بشر و گرایش به مردسالاری

با نگاهی اجمالی به تاریخ بشر و خدایان مورد پرستش او می‌توان دریافت که تک‌خدایی شدن او و یکتاپرستی‌اش متأخر است و بشر پیش‌ازتاریخ همواره خدایانی را می‌پرستیده که بر خلاف خدای واحد لزوماً مذکر نبوده و شامل ایزد بانوان، الهه‌ها یا همان خدایان مؤنثی می‌شده که صاحب قدرت و استقلال بوده‌اند و تحت سیطره خدایان مذکر تعریف نشده‌اند.

در فرایند تک‌خدایی شدن انسان، به نظر می‌رسد جامعه انسانی به پدرسالاری نیز روی می‌آورد. خدای واحد در ادیان آسمانی چون مسیحیت تبدیل به پدر می‌شود و پسر و نماینده‌ای زمینی نیز دارد. در اسلام و یهودیت به کل از مظاهر مادی مبرا می‌شود؛ اما از ضمائر و ویژگی‌های مذکر بهره‌مند است و در ادیانی چون زرتشتی‌گری و بودیسم گرچه هنوز با نمادهایی به انسان زمینی و مظاهر مادی متصل است؛ اما کاملاً از نمادها و عوامل انسان مؤنث مبرا شده است.

در جستجویی برای ریشه‌ها و نقطه آغاز پدرسالاری در تاریخ، بررسی فرایند تک‌خدایی انسان و تمایل به خدای یکتای مذکر نکات مهمی را می‌تواند آشکار سازد. در این فرایند پرداختن به الهه‌های اساطیری در فرهنگ‌ها و جغرافیاهای مختلف از جمله یونان، ایران، مصر، هندو، بین‌النهرین و عربستان کمک به سزایی به آشکارسازی این فرایند می‌کند.

بشر پیش از آغاز یکتاپرستی، مجموعه خدایانی را می‌پرستیده که شباهت‌های بیشتری به جوامع بشری داشته‌اند و دارای محدودیت‌های بشری بوده، زاد و ولد می‌کرده، خصوصیات خیر و شر داشته و همچنین جنسیت داشته است. بشر در آفرینش خدایان اساطیری، خدایانی شبیه خود خلق کرده که تا حدی محدودیت‌های بشری را زیر پا گذاشته و گاهی قدرتی فرا انسانی داشته‌اند؛ اما هرگز قادر مطلق نبوده‌اند.

در نگاهی جزئی‌تر به خدایان می‌بینیم که در میان خدایان اساطیری این جنس نر یا مذکر نیست که حاکمیت، قدرت یا حتی برتری کمی دارد. هم‌زمان الهه‌ها یا ایزد بانوان نیز در عرصه‌های مختلف تقسیم قدرت بین خدایان حضور دارند. این الهه‌ها در اساطیر مختلف گرچه ویژگی‌های پررنگی چون زیبایی و زایش را دارند؛ اما به هیچ‌وجه تفکیک‌های خصوصیت‌های جنسیتی دوران پدرسالاری بشر شامل خدایان زن و مرد نمی‌شود و الهه‌ها صرفاً مظهر زیبایی لطافت و آفرینش یا زایش نیستند؛ بلکه دارای خصوصیتی چون شجاعت، جنگاوری، خرد و پاسداری هستند که در دنیای مردسالارانه تک‌خدایی، خصوصیتی مردانه فرض می‌شوند.

در خدایان هندو که مظهر زمینی دارند با الهه‌هایی چون الهه قدرت، الهه ثروت، الهه علم و هنر، و حتی الهه نابودگری مواجه می‌شویم. همان‌طور که می‌بینیم خدایان دارای خصوصیات خیر و همچنین شر بوده‌اند و در دوره‌ای دیگر از تاریخ قبل از تک‌خدایی با دو آلیسم به شکل خدای خیر و خدای شر نیز مواجه می‌شویم.

۴-۷-۲. پدران اسطوره‌ای و تاریخی

شاعران در همه‌جا می‌کوشند در ضمن اشعارشان راه درست زیستن، ترکیه نفس، راستی و جوانمردی و رسیدن به رستگاری را از طریق بیان حکایت‌های متنوع درباره بزرگان دینی و شخصیت‌های تاریخی، حماسی و اسطوره‌های به مخاطبان خود بیاموزند و برای رسیدن به این هدف از استدلال تمثیلی بهره می‌گیرند. در این بخش به پدرانی اشاره می‌شود که در ادبیات و در آثار شاعران به‌عنوان پدر از آن‌ها یاد شده است. پدران اسطوره‌ای و تاریخی که در فرهنگ و ادبیات ایران ماندگار شده‌اند.

۴-۷-۳. سیمرغ، ضحاک

سیمرغ مشهورترین پرنده اساطیری ایران است که نامش در داستان‌ها با زال و سرنوشت او و خاندانش پیوند خورده است. سیمرغ در شاهنامه به غیر از خان پنجم اسفندیار که ماجرای آن متفاوت است و برخی آن را حمل بر چهره اهریمنی سیمرغ کرده‌اند، سه بار ظاهر شده است که هر سه بار با زال و خاندانش مرتبط است و هر بار مشکلی دشوار را حل می‌کند؛ یک بار در نقش یاریگر و پرورش دهنده کودک و دو بار دیگر در نقش حکیمی شفاف‌بخش و راز آگاه که از اسرار قدسی باخبر است. دارای ویژگی نرینگی پدرانه است که بدون تبعیض با فرزندان خود برخورد می‌نماید و در پرورش آن‌ها تمام تلاش خود را می‌کند؛ همان‌گونه که فرزند آدم (زال) را پرورش داد. درباره ماهیت انسانی سیمرغ در شاهنامه باید گفت که هرچند فردوسی از سیمرغ به‌صراحت به‌عنوان یک پرنده نام می‌برد؛ اما نشانه‌هایی از رفتار انسان در این مرغ دیده می‌شود. همه کارهای او به انسان همانند است، طبعی دانا و غیب‌شناسی رازدان است. برای زال و

فرزندانش نقش پدر یا مادر را دارد. سخن می‌گوید و انتقام جوست. مهم‌ترین نشانه، سخن گفتن سیمرغ با انسان است:

خاصه سیمرغ کیست جز پدر روستم؟ قاتل ضحاک کیست جز پسر آبتین؟

(خاقانی شروانی، ۱۳۸۸: ۳۳۵)

سیمرغ در شاهنامه فقط پرورش زال را به عهده دارد؛ اما در ادبیات کودکی رها شده را پرورش می‌دهد، بلکه از هنگام بسته‌شدن نطفه آن‌ها تا زمان جوانی‌شان، نقش‌های مختلفی را برای رشد و نگهداری آن‌ها به عهده می‌گیرد و در این به ویژگی پدرانه و پرورش دهنده اشاره دارد. در بیت دوم به کین‌خواهی خون پدر توسط اشاره دارد که بجای فرزند نام پدر را ذکر نموده و به مبارزه به ضحاک برمی‌خیزد و او را در کوه دماوند به بند و زنجیر می‌کشد.

۴-۷-۴. بهمن و اسفندیار

بهره‌گیری تعلیمی از شخصیت اسفندیار بیشتر در ارتباط با مرگ وی است. بهمن در یسن فرزندان اسفندیار حکم ارشدیت را داشته و به تعبیری جانشین وی بوده است. سنایی در یک قصیده، با نگاهی کلی به داستان اسفندیار و جانشینی پسرش، بهمن پس از مرگ او، به شکلی تمثیلی به ممدوحش چنین تسلی می‌دهد:

لیکن از مرگ پدر یابند مردان نام و ننگ نام بهمن بر نیامد تا نمرد اسفندیار

(سنایی، ۱۳۶۲: ۲۳۷)

در اینجا سنایی با زیرکی با اشاره به مرگ پدر ممدوح با نگاهی زیبا و حرفه‌ای مرگ پدر را مایه دیده شدن و رشد ممدوح می‌داند. اینکه نباید از مرگ پدر ناراحت شد؛ چون تا او زنده باشد پسر نمی‌تواند ابراز وجود کند مانند بهمن چون‌که پدرش به دست رستم کشته شد. بعد از مرگ او بهمن رشد و نمو و ظرفیت پادشاهی پیدا کرد.

حال اسفندیار و ظلم پدر حال افراسیاب بسته کمر

(سنایی، ۱۳۶۸: ۴۲۳)

اسفندیار هم سرگذشتی چون سیاوش دارد که از بی‌عدالتی و دروغ و ظلم‌های پدر جان خود را از دست می‌دهد. زال و رنگ او در ادبیات نماد رنگ فلسفی دارد و در ادبیات هم به شخصیت و هم رنگ او اینکه از طرف پدرش طرد شده و با قدرت ماورایی و فرازمینی توسط سیمرغ بزرگ می‌شود در ادبیات به تصویر کشیده است.

شاعر در بیت زیر، فلک را شکننده دل‌های بزرگان و عامل بی‌سروسامانی خود می‌داند و همان‌گونه که زال از دست نامهربانی پدرش دچار سختی‌ها شد کار فلک را به پدرش که در حق فرزند کم‌لطفی می‌نماید تشبیه کرده است:

دل پاکان شکسته فلک است زال دستان فکنده پدر است

(خاقانی، ج اول، ۱۳۷۵: ۱۰۶)

نیاش سام و پدر زال و مام رودابه ز تخم گرشاسب مانده در جهان رستم

(بهار، ۱۳۸۷: ۲۶۰)

رستم در شاهنامه، نماینده انسان آرمانی قوم ایرانی و در ادبیات فارسی نمونه‌ای برای شجاعت و مردانگی در میدان مبارزه با پلیدی‌ها و بدی‌ها است. شاعران این خصوصیت را دست‌مایه طرح مسائل تعلیمی کرده‌اند. رستم در شاهنامه امید ایرانیان، پناه پهلوانان و کمر بسته شهریاران توصیف شده است. رستم آب‌قهرمانی است که هیچ چیز و هیچ کس مانع او در انجام مسئولیتش نمی‌شود و بزرگ‌ترین افتخار او خدمت به سرزمین ایران و حفظ کیان این سرزمین است. کای پدر! این کیست، این مردی که رستم نام اوست / تو، نسب از دو پدر می‌بردی

(نادرپور، ۱۳۷۸: ۷)

۴-۷-۵. رستم و سهراب

سهراب، ثمره پیوندی هوشیارانه میان رستم و تهمنه است؛ از این جهت گوهر و سرشت او سرشار از شجاعت و نیروی پهلوانی است. از سوی دیگر مقابله جهان‌بینی دو نسل کهنه و نو و هوا دارای از نظام دیوان‌سالاری و نظام مردم‌سالاری در حکومت، که رستم و سهراب مظاهر آن‌ها هستند و پرداختن به خردمندی و تجربه و دفاع از نام و اعتبار که رستم واجد آن‌ها است و احساسات و عاطفه و بی‌تجربگی که شخصیت سهراب بر پایه آن‌ها استوار است از اهداف دیگر فردوسی در سرودن این داستان است. (ر.ک. رزم‌جو، ۱۳۸۱، ج ۱) رستم باید برین حالت عاطفی غلبه کند. در نهایت آرمان‌خواهی و روحیه قوی او تهییج می‌شود و عواطف فردی او را تحت الشعاع قرار می‌دهد و راز کامیابی رستم همین است.

به‌طور کلی، در زندگی هر کودکی، پدر نقطه اتکا، قدرت و پشت‌گرمی محسوب می‌شود. در لحظات خوف و خطر و مواجهه با آشفتگی‌های روزگار، نقد پدر سرنوشت‌ساز است؛ وظیفه‌ای که مادر به‌سختی می‌تواند از عهده آن برآید. سهراب به دنبال پدر می‌گردد و وقتی می‌فهمد که پدرش قوی‌ترین مرد دنیاست، سر از پا نمی‌شناسد، دیگر مجال برای تفکر و تعقل به‌جا نمی‌ماند، مضاف بر این کم‌سال نیز هست. نهایت شوق او رسیدن به پدر است پس نه پند نمی‌پذیرد و نه تدبیر به کار می‌برد. او ایمان دارد که پدرش قوی‌ترین است و برترین نیز هست. پس با نیروی مضاعف به سویی او ره می‌سپارد. تمام قوایش را به کار می‌گیرد تا به ملاقات او نائل آید؛ غافل آن‌که سرنوشت چیز

دیگری می‌خواهد و او محکوم به مرگ، است آن هم به دست پدرش که این همه رنج را به‌خاطر او می‌کشد و این حکم سرنوشت تنها به سهراب ختم نمی‌شود؛ رستم نیز محکوم است به فرزندکشی و داغ جگر ناشی از فقدان فرزند و انقراض نسل پهلوانی سیستان پس از مرگ به دست شغاد:

من رستم شعرم و تو سهراب منی از خنجر من جان نبری جان پدر
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۴۹۴)

باتوجه‌به نیرومندی رستم، بر آن است که اگر انسان می‌خواهد کسی را محترم و بزرگ بدارد، بهتر است که آن فرد آزاده و وارسته باشد و اگر می‌خواهد با کسی دشمنی کند، بهتر است که حریفی در خور همت عالی خود یابد همچون رستم که دشمنانش نیز قدرتمند بودند: در شاعری از لحاظ قدرت به رستم تشبیه می‌کند و دیگر شاعران راه چون سهراب می‌داند که به دست پدر کشته می‌شوند و رقیبان را به سهراب تشبیه می‌کنند که مانند فرزندان وی هستند و آن‌ها را به دست شاعر از بین می‌برد و با خنجری (قلم) که دارد رقیبان را از میان می‌برد و یا اینکه شاعر خود را چون پدری دارای اندیشه سنتی و کهنه‌کار می‌داند و دیگر شاعران را نوآموز می‌داند که جیره‌خوار فکر و اندیشه وی هستند:

از جهان گم شده مهر پدر و فرزندی و نه دستم ز چه داری سر سهراب خورد
(نسفی، ۱۳۸۲: ۲۴۷)

پدران خنجر خون‌ریز مغلوب جنگ روستم وار به خون پسر آمیخته‌اند
(قآنی، ۱۳۳۶: ۱۶۹)

در این ابیات رستم را پدری بی‌عاطفه و نامهربان هم معرفی می‌کند که مرگ فرزند را با دستان خود رقم می‌زند و نقش و حرمت پدری خودش را با خواست و اراده به زیر پا می‌گذارد.

۴-۶. سیاوش و کیکاووس

اگر بخواهیم پادشاهان ایران در شاهنامه فردوسی را به دو دسته «شاهان خوب» و «شاهان بد» یا دست‌کم «درخور ستایش» و «مستوجب سرزنش» بخش کنیم، یقیناً کاووس از گروه اخیر و در شمار شاهانی همچون جمشید (در نیمه دوم پادشاهی)، ضحاک، نوذر و گشتاسب خواهد بود؛ در برابر کسانی چون هوشنگ، فریدون، منوچهر، کیقباد و کیخسرو.

البته منظور از «بد بودن» این نیست که نژاد برجسته و فرّیانی کاووس که در پایان از او گسسته شد و قدرت و شکوه جمشیدوار (صفا، ۱۳۶۹: ۵۰۱) و پیروزی‌های چشم‌گیرش را یک‌باره نادیده بگیریم؛ بلکه مجموعه اعمالی که در شاهنامه به وی نسبت داده شده است، همراه با قضاوت‌هایی که از زبان دیگران درباره او به چشم می‌آید، وی را

شاهی خودکامه، سبک‌سر و خام‌کار (کزازی، ۱۳۷۰: ۶۹)، تند و حق‌ناشناس (صفا، ۱۳۶۹: ۵۰۱) و فزون‌خواه معرفی می‌کند. یکی از مستشرقان اروپایی در این باره می‌گوید: «کاووس با آنکه فرومایه و کژنهاد نیست، باز شاهی نفهم، مغرور و بی‌ثبات و پست‌همت مجسم می‌شود» (نولدکه، ۱۳۶۹: ۱۰۸).

نقش کیکاووس در ادبیات نیز چون داستان فرزند ستیزی رستم و سهراب و اسفندیار و گشتاسب است؛ با این تفاوت که رستم به صورت غیرآگاهانه ولی کیکاووس آگاهانه فرزند را به کام مرگ می‌کشانند و مهم‌ترین دلیل آن را می‌توان رقیب عشقی و قدرت‌طلبی دانست که فرزند را از خود رانده و به غربت آواره می‌کند و این رفتار کیکاووس به عنوان یک پدر غیرمسئول و منفی و آزاردهنده در ادبیات نمود پیدا کرده است و شاعران آن را دست‌مایه ادبی خود قرار داده‌اند. سبک‌سری‌های بسیار بر شکوه اندک‌ش خط می‌زند. هم‌چنین خام‌کاری و کژروی‌هایی که در متن‌های پس از اسلام (فارسی و عربی) به او نسبت داده شده است، چندان شکوهی برایش به جا نمی‌گذارد:

سیاوخش ار ز آسیب پدر شد جانب‌توران به خاک درگه پور پشن بنهاد پیشانی
(قآنی، ۱۳۳۶: ۷۹۵)

کیکاووس پدری است که باعث آزار روحی و روانی خانواده می‌شود و بجای آنکه آرامش‌دهنده خانواده باشد باعث ازم‌پاشیدگی و فرار پسر خانواده است. سیاوش نیز برای فرار از همین ویژگی کاووس و ستیزه‌جویی به توران پناهنده می‌شود:

سرگذشت سیاوش مظلوم پدر بی‌حفاظ و آن زن شوم
(سنایی، ۱۳۶۸: ۴۲۳)

کاووس شاهنامه، پادشاهی است که زود به زنان دل می‌بندد و این خصلت باعث رنج و آزاردیدگی فرزند می‌شود؛ چون او را رقیب سرسخت عشقی می‌داند.

۷-۷-۴. کیخسرو

کیخسرو، پادشاه هفت‌کشور، که بر مردمان، دیوان، جادوان و پریان مسلط است. کیخسرو در شمار شهریاران اساطیری شاهنامه است. شهریار که زاده شدن، پرورش، خویشکاری‌ها (کارکردها) و فرجام کارش فراتاریخی و تا حدی فراطبیعی است. او در سرزمین دشمن زاده می‌شود، سرزمین ظلمت و تیرگی، یعنی توران زمین که در برابر ایران‌شهر نورانی قرار دارد، چونان اهریمن ظلمانی در برابر هرمزد درخشان. در توران زمین به دست پیران ویسه پهلوان خویشاوند و وزیر افراسیاب — که همسر آبستن سیاوش را از مرگ رهایی بخشیده بود پرورده می‌شود. خبر به دنیا آمدن

کیخسرو، امید کین‌خواهی را در دل ایرانیان زنده کرد و کاوس گیو، پسر توانای گودرز و یکی از سرداران پادشاه را به یافتن شاهزاده و آوردنش به ایران فرستاد. کیخسرو پس از سفری پر مخاطره، پیروزمندانه به دربار ایران آورده می‌شود (یارشاطر، ۱۳۶۸: ۴۸۷). با توجه به اینکه کیخسرو بزرگ‌ترین دشمن ایرانیان را از سر برمی‌دارد و شکست می‌دهد جایگاه یک پدر معنوی را در ادبیات حفظ کرده است. بی‌شک، کیخسرو با اسطوره نجات‌بخشی در پایان جهان - طبق روایات زرتشتی پیوندی تنگاتنگ دارد. او با فرشکرد و نوسازی جهان مربوط است و دین‌ستایی و دیناوری جزو کارکردهای مهم اوست:

از افراسیاب آن سپهدار چمن پدر مادر شاه ایران‌زمین
(فردوسی، ج دوم، ۱۳۶۵: ۸۲)

۴-۷-۸. شاهان

گاهی پادشاهان که در حکومت‌داری و توجه به حال مردم دارند از عنوان پدران معنوی نیز در همان دوره حکومت‌داری خویش برخوردار بودند:

بگفتا تویی شهریان را پدر ازین قلعه و آرک شو با خبر
(نسفی، ۱۳۸۲: ۹۲)
به‌راستی پدر ملت است خسرو ملک خوشا به حال کسی کاینچنین پدر دارد
(فراهانی، ۱۳۱۲: ۷۰۰)
جهانیان همه فرزند و پادشه پدر است اتابک راد استاد این همه فرزند
(همان، ۲۰۱: ۲۰۱)

۵. پسرکشی در اساطیر ایران باستان توسط پدران

در اساطیر ایران، دست‌کم دو مورد فرزندکشی را می‌توان ذکر نمود: اورمزد فرزند خود کیومرث را مجازات مرگ می‌کند؛ بدین‌سان اولین تراژدی فرزندکشی در اساطیر ایران شکل می‌گیرد و به دنبال آن وقتی مشی و مشیانه بعد از ۴۰ سال از گیاه ریواس نطفه کیومرث خلق می‌شوند، آنان نیز اولین فرزندان خود را می‌کشند. (ر.ک. ذبیح نیا عمران، ۱۳۸۷: ۹۶-۱۱۳).

۵-۱. پسرکشی در ادبیات حماسی

با بررسی خویشاوندکشی در شاهنامه متوجه می‌شویم که اقدام به قتل پسران و دستور والدین برای نابودی آنان در این

کتاب به صورت گسترده بازتاب یافته است.

پسرکشی‌های شاهنامه توسط شاهان و پهلوانان انجام می‌شود. چهره اهورانی و ماورایی اینان موجب شده تا سوءظن نسبت به آنان به شکل‌های مختلف و اغلب واهی توجیه می‌گردد و فرصتی برای انتقاد از آنان به دست نیاید. هدف اصلی این افراد، دستیابی به قدرت است و این امر حکم می‌کند تا گاهی اوقات وجدان شخص چشم خود را بر امور ناپسندیده ببندد. راسل می‌گوید: «مردمان خواه ناخواه در جهت عشق به قدرت، معیارهای اخلاقی خود را نقض می‌کنند» (راسل، ۱۳۷۱: ۳۲۵).

به این ترتیب، پس از خواندن این گونه روایات، مخاطب تعارضی را میان عقاید خود و استدلال‌های سست راوی داستان احساس می‌کند و سعی دارد خود را تسلی دهد و قانع سازد و چون نمی‌تواند علت اصلی این پسرکشی‌ها را دریابد، ممکن است با فردوسی هم‌رای شود که می‌گوید:

از این راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر تو راه نیست
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۷۲)

در ادامه، مختصری از داستان‌های مربوط به پسرکشی یا زمینه‌سازی برای این عمل را در شاهنامه با توجه بر ژرف‌ساخت آن‌ها، ذکر می‌کنیم:

۱-۵. فرزندان فریدون: سلم و تور

تقسیم اراضی تحت تملک فریدون، به مذاق سلم و تور خوش نیامد و ایرج، برادر کهنتر، به علت ضربات سنگینی که بر سر و پیکرش وارد آمد، قربانی شد. پس از آن منوچهر، از نوادگان فریدون، انتقام ایرج را از سلم و تور گرفت. سؤال اینجاست که آیا این کار بی موافقت فریدون میسر بود؟ فردوسی در چند بیت منتقم خون ایرج را فردی توصیف می‌کند که باید خصوصیات فریدون را داشته باشد:

منوچهر چون زاد سرو بلند به کردار طهمورث دیوبند
نشسته بر شاه بر دست راست تو گوئی زبان و دل پادشاست
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۴۸)

خودداری فریدون از پذیرش عذر فرزندانش، می‌تواند در حکم صدور فرمان قتل آنان باشد. فریدون در جواب فرستاده سلم و تور جهت عذرخواهی، می‌گوید:

درختی که از کین ایرج بُرست به خون برگ و بارش بخواهیم شست
(همان، ۱۳۸۳: ۴۷)

شاید فردوسی این گونه می‌خواهد به مخاطبان بفهماند که فریدون منتقم واقعی خون ایرج بود و از این کار هدف والایی داشت و آن تثبیت و تداوم پادشاهی منوچهر بود.

۵-۲. فرزند سام: زال

سام، پسرش زال را به قصد مرگ دور افکند. به این دلیل که او را فرزند اهریمن می‌پنداشت. برای سام داشتن چنان پسری مایه ننگ بود و گوئی سلسله پهلوانی خاندان سام با چنان پسری قطع می‌شد. از این رو، تصمیم به نابودی او گرفت. از دید سام، دور افکندن پسر به قصد نابودی او، کاری صحیح بود تا کسی نتواند او را به سبب داشتن فرزندی زشت سرزنش کند.

۵-۳. فرزند رستم: سهراب

ستیز میان رستم و سهراب از چشم‌اندازهای گوناگون، تعریف و توصیف شده است کزازی از منظر اسطوره‌شناسی، نبرد رستم و سهراب را بازتابی از افسانه آفرینش می‌داند (رک. کزازی، ۱۳۶۸). روح‌الامینی این ماجرا را از دیدگاه جامعه‌شناسی، گذار از دوره مادرسالاری به پدرسالاری، عنوان می‌کند.

در شاهنامه، اکثریت ازدواج‌ها به میل و انتخاب و اقدام زن، بدون مشورت و گاه، بدون رضایت پدر انجام می‌گیرد... این شیوه همسرگزینی... نشانه و نمادی از دوران مادرسالاری است. رژه باستید در تحلیلی که از داستان اسطوره رستم و سهراب به عمل آورده، نمادهایی از مادرسالاری و آغاز دوران پدرسالاری را یادآوری می‌کند؛ بدین معنی که آمدن تهمینه را در شب به بالین رستم، نمودی از دوران مادرسالاری می‌داند و اینکه سهراب چون بزرگ شد، به جستجوی پدر می‌رود، نمادی از شکل گرفتن دوران پدرسالاری است. (روح‌الامینی، ۱۳۷۴: ۸۰۱)، این موضوع را جلال خالقی مطلق و محمد مختاری نیز مطرح کرده‌اند (رک. خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۶۳ و مختاری، ۱۳۶۸: ۲۲۴)

رحم‌دل معتقد است «این داستان در بستری از تقابل‌های دوگانه است و ساخت شکنی باور ریشه‌دار مبتنی بر ممنوعیت ازدواج نسل اهریمن و نسل اهورامزدا که مسائلی نیز به دنبال دارد، مانند برادرکشی‌ها و پسرکشی‌ها.» (رحم‌دل، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۵)

از نظر روان‌شناسی، مختاری به نقل از دکتر صناعی آن را عقده پدری یا عقده رستم می‌خواند: یکی (پسر)، بر نظام پدری می‌شورد و دیگری (پدر) اگرچه خود از نظام خویش برآشفته است، درنهایت آن را پذیراست و سرانجام به خاطرش هر نوحه‌ای، حتی پسر خود را قربانی می‌کند... دکتر محمود صناعی در فردوسی استاد تراژدی‌ها می‌نویسد: «دیگر از گره‌های بزرگ روانی آدمی، حس نسل پیر به رستم چنان وفاداری و عشقی به عقاید ملی و میهنی خویش داشت که حاضر شد جوانی نوحه‌ای را فدای میهن کند. عقاید وی برایش چنان مقدس بود که کسی اجازه تعرض به آن را نداشت و معارضان احتمالی هم به شدیدترین نحو ممکن سرکوب می‌شدند. نمونه بارز آن سهراب است. وی برای نخستین بار سعی کرد تا مرز میان نیروهای سلطنت از یک‌سو و نیروهای پهلوانی را از سوی دیگر برچیند. این کار در زمان خود بدعتی شمرده می‌شد... همراه و موافق سنتی که شاه را اصل می‌شمرد، سنت دیگری بود اهمیت بسیاری برای پهلوانان قائل بود، اما بر مرز و فاصله این دو رکن تأکید می‌کرد. مادامی که مرز میان پهلوانان و شاهان حفظ می‌شد و هر یک به خویشکاری خود می‌پرداختند؛ کشور در نظم و آیین و آسایش بود. اما اگر پهلوانی پای خود را حد خویش بیرون می‌نهاد و میل به تخت پادشاهی می‌یافت، با آنکه پادشاهی می‌خواست پایگاه پهلوانی را از آ خود یا خاندان خود کند و قدرت بی‌منازع گردد، آشوب برپا می‌شد. (مالیر، ۱۳۸۵: ۱۷۲).

یکی از اهداف سهراب این بود که پدرش را یعنی کسی را که می‌دانست زیر سلطه شاه است از قید وفاداری به حکومت کیکاووس رها کند و حکومت مستقلی را تشکیل دهد:

چو رستم پدر باشد و من پسر	نباید به گیتی کسی تاجور
چو روشن بود روی خورشید و ماه	ستاره چرا برفرازد کلاه

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۷۶)

می‌توان گفت که سن کم سهراب و عدم تربیت‌پذیری از پدر و از همه مهم‌تر پرورش در سرزمین دشمن ایرانیان، ازجمله عواملی است که سهراب را دشمن عقاید ملی رستم می‌سازد. این نکته هم در خور توجه است که تأخیر در ارسال نوشدارو از سوی کیکاووس، می‌تواند به سهراب و امثال او تلقین کند که زندگی و مرگ رعیت در دستان پادشاه است و حمله به آن، درنهایت مرگ را در پی دارد.

۴-۱-۵. سیاوش، فرزند کیکاووس

در داستان سیاوش، با سه شخصیت مهم و اثرگذار مواجه هستیم؛ نخست کیکاووس، پدری مستبد، خیره‌سر و دهان‌بین. دومین شخصیت تأثیرگذار، رستم است، پدرخوانده‌ای مهربان و فداکار اما حامی متزلزل، و درنهایت

سودابه؛ نامادری اهریمنی؛ زنی مستبد و درعین‌حال هوس‌بازی ناشی.

سیاوش که از لحاظ پاکی و صداقت، ایرج را به یادها می‌آورد و از نظر جنگاوری، نمونه کاملی از رستم است، امید پادشاهی پس از کاووس محسوب می‌شد. سیاوش به حکم سرنوشت، در بدو تولد از والدین جدا شد و تحت سرپرستی رستم قرار گرفت، می‌توان گفت رستم با این کار جای خالی سهراب را برای خود پر کرده بود؛ زیرا سیاوش خصوصیات پادشاهی هم داشت. فره‌مند سیاوش در کنار خصوصیات پهلوانی‌اش، وی را آماج تیرهای دشمن نمود. نخستین تیر سودابه بود و تیر خلاص، افراسیاب و اطرافیان‌ش.

سودابه که پیری و ضعف کیکاووس را می‌دید، با دل‌فریبی از سیاوش، قصد داشت تا وی را به خود همراه کند تا شاید پس از اتحاد با او بتواند قدرت مطلق را از آن خود کند. این نکته‌ای است که کمتر به آن اشاره شده و اغلب این قصد شوم سودابه در زیر پرده هوس‌بازی او، پنهان شده است.

دغدغه کیکاووس برای حفظ پادشاهی و عدم اطمینان از لیاقت‌های سیاوش، مانع تفویض قدرت به سیاوش می‌شد. به همین دلیل، کیکاووس بر ادامه جنگ با تورانیان و کشتن گروگان‌ها پافشاری می‌کند و این کارها اساساً با عقاید پاک سیاوش جور در نمی‌آید و بدین ترتیب سیاوش تعارضی را در میان خود و پدر مشاهده می‌کند. از سویی پدرخوانده‌اش، رستم نیز در موقعیت حساس او را تنها می‌گذارد و این عاملی است تا رستم را حامی متزلزلی برای سیاوش در نظر بگیریم.

سیاوش خصوصیات پادشاهی و پهلوانی را با هم داراست. اقدامات ناجوانمردانه کیکاووس و نقش بی‌تأثیر و کم‌رنگ رستم در داستان سیاوش، این فرضیه را مطرح می‌سازد که کیکاووس با اقداماتش یک مدعی سرسخت حکومت را از خود دور کرد و رستم هم به‌عنوان پهلوان اول کشور، یک مدعی شایسته پهلوانی را از میدان بیرون نمود. می‌توان این‌گونه برداشت نمود که اتحاد ناخواسته کیکاووس و رستم برای نابودی یک رقیب مشترک که هم نیروی سلطنت را و هم پهلوانی را تهدید می‌کرد، ادامه دهنده روند پسرکشی شاهنامه است.

۵-۱-۵. فرزندان گشتاسب: اسفندیار و فرشیدورد

پس از نخستین تلاش سهراب برای از بین بردن مرز میان سلطنت و نیروهای پهلوانی، لهراسب نیز عملی مشابه کار سهراب انجام داد. وی سعی نمود تا نیروی شاهی و پهلوانی را هم‌زمان در خاندان خود داشته باشد. از قول بستانور بر سر جنازه زیرر نقل شده که:

ترا تا سپه داد لهراسب شاه و گشتاسب را داد تخت و کلاه

همی لشکر و کشور آراستی همی رزم را بآرزو خواستی
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۶۶۵)

گشتاسب نیز به تبعیت از پدرش، سعی داشت تا این دو قدرت را تصاحب کند؛ این در حالی بود که در آن زمان، خاندان زال در سیستان منزوی و راه در جهت هجوم بیگانگان هموار بود.

گشتاسب به انزوای آنان بسنده نکرد و آشکارا سعی کرد تا زوال خاندان زال را به تعبیری دیگر، سنت را در مقابل موج تجدیدخواهی‌اش، به همگان نشان دهد. پس رستم را، کسی که پسرش را فدای سنت کرده بود، نشانه می‌رود. گشتاسب خود را متقاعد کرده بود که پسرش به هر حال می‌میرد و چه بهتر که مرگش در خدمت اهداف بلندپروازانه پدر باشد.

پیش از اسفندیار، گشتاسب، از دیگر فرزندان خود نیز جهت گسترش قدرت، صرف‌نظر کرده بود. از اسارت دختران گشتاسب هم که بگذریم، هنگامی که اسفندیار بر بالین، فرشیدورد که در حال مرگ بود، حاضر شد، از او نام قاتلش را خواست و چنین پاسخی شنید: «ای برادر مرا ترکان نکشتند، که پدرم مرا و نیکان را به کشتن داد. خون مرا از او بخواه». (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۸۷)

۱-۵-۶. فرزندان اسفندیار: نوش آذر و مهنوش

ظاهراً نوش آذر و مهنوش، فرزندان جوان اسفندیار، به دست زواره و فرامرز کشته شدند؛ اما پدر آنان نیز در این کشته شدن سهمی داشته است. اسفندیار با نادیده گرفتن خطری که خود و فرزندانش را تهدید می‌کرد، به نصایح مادرش کنایون بی‌توجهی نمود و فرزندان را در مسیری پرخطر به راه انداخت:

به دوزخ مبر کودکان را بیای که دانا نخواند ترا پاک رای
به مادر چنین گفت پس جنگجوی که نابردن کودکان نیست روی
چو با زن پس پرده باشد جوان بماند منش پست و تیره روان
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۷۱۷)

هر چند اسفندیار قصد داشت تا به فرزندان آداب پهلوانی بیاموزد، اما این کار موجب هلاکت آن‌ها به دست پهلوانان سیستانی گشت.

۱-۵-۷. داراب، فرزند همای چهارزاد

همای چهارزاد که پس از بهمن بر مسند پادشاهی نشست، نخستین زن فرمانروا در تاریخ ایران محسوب می‌شود. وی

به اندازه یک مرد، قدرت طلب و جسور است و باید به این خصوصیات، زیرکی زنانه را هم افزود. همای، حتی بیش از یک پادشاه مرد، به قدرت می‌اندیشند. او حاضر است از فرزند خود گذرد و سال‌ها بر تخت شاهی تکیه زند. همای با همه قساوتی که دارد، حاضر نیست مرگ فرزند را ببیند، به همین سبب فرزند را در صندوقی با هدایای ارزنده قرار داده، به آب می‌سپارد. به این شکل، عدم تفویض قدرت به پسر از سوی همای چهارزاد و طرد پسر از دربار، زمینه‌ساز و اقدام برای پدرکشی محسوب می‌شود.

۵-۱-۸. نوشزاد، پسر انوشیروان

نوشزاد که از مادی مسیحی متولد شده بود، در بزرگسالی دین مادر را برگزید:

ز دین پدر کیش مادر گرفت زمانه بدو مانده اندر شگفت
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۰۵۶)

انوشیروان، پسرشان را به سبب این گرایش مذهبی، در کاخ زندانی نمود، پس از مدت، نوشزاد با شنیدن شایعه مرگ پدر، با عده‌ای از هم‌کیشان خودسر به شورش گذاشت و عاقبت در نبرد خونین، به دست رام برزین، زخمی و کشته شد. از دید فردوسی، بدگوهری پسر و تأثیر بد مادر بر فرزند در ابراز مخالفت با پدر، عامل اصلی مرگ نوشزاد است. مادر نوشزاد نه تنها او را منع نکرد، بلکه در راه مبارزه با پدر، پسرش را یاری داد: (ر.ک میرشکاک، ۱۳۶۹: ۱۳۳)

ز دین پدر کیش مادر گرفت زمانه بدو مانده اندر شگفت
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۰۵۶)

مرگ نوشزاد، تا حدودی هم تحت تأثیر جنگ‌های ایران و روم است. گرایش اقلیت‌های مذهبی ایران به روم و توطئه روم برای تلافی شکست‌ها مقابل ایران، در این ماجرا هویداست.

۵-۱-۹. فرمان قتل خسرو پرویز به وسیله هرمزد

«چون نامه بهرام چوبین همراه سکه‌ای که وی به نام خسرو پرویز ضرب کرده بود، به دست هرمزد شاه می‌رسد، نسبت به پسر خودش بدگمان شده، فرمان قتل وی را صادر می‌کند. اما پرویز پیش از آنکه به دست گماشتگان پدر گرفتار شود، از سوی حاجب از ماجرا آگاهی می‌یابد و به آذربادگان می‌گریزد و بدین‌سان از مرگ نجات پیدا می‌کند». (سرامی، ۱۳۶۸: ۴۵۰-۴۴۹)

۶. پدرکشی

پدر در ادبیات و فرهنگ ایران و جهان، هم جایگاهی مقدس دارد و هم دست یازیدن به عمل پدرکشی بسیار ناپسند و زشت بیان شده است. پدرکشی اسطوره‌ها در ادبیات اساطیری جهان هم اندک است و هم تأثیرگذار. به دلیل قداست

ویژه پدر در متون اوستایی، زرتشتی و نیز برجسته بودن آن در زبان پهلوی، نگه داشتن حرمت پدر به شدت در حماسه ایرانی مطرح است. در شاهنامه فردوسی داستان قتل پدر جز یک مورد در دوران اساطیری و سه مورد در دوران تاریخی که بهتر آن است بگوئیم مشارکت در قتل پدر، بیشتر اتفاق نیفتاده است. این در حالی است که مطالعه اسطوره‌ها و حوادث تاریخی نشان می‌دهد، پدرکشی در ادبیات اساطیری و حماسی و تاریخی ایران به ندرت اتفاق افتاده است؛ زیرا در شاهنامه نیز این امر به شدت مذموم و نکوهیده است؛ هرچند در داستان‌های شاهنامه، بیش‌تر این پسر است که قربانی این نبرد ناخوشایند می‌شود. حکیم فردوسی فرزندکشی‌ها را در بهترین شکل به تصویر می‌کشد و با توجه به جایگاه پدر و وجوب احترام و جایگاه ویژه پدر، برای فرزند در شاهنامه، پدرکشی را کم‌رنگ نشان داده است. بدون شک نبرد بین پدران و پسران، برخورد ناخوشایندی است که دست‌مایه به وجود آمدن داستان‌های عالی و درخشانی در ادبیات ملل مختلف شده است. در ادبیات اسطوره‌های غرب بنا به دلایل مختلف پدرکشی دارای بسامد بیشتر و بحث غالب‌تری است. آنچه نظر بسیاری از منتقدان ادبی را به خود جلب کرده، تحلیل وضعیت پدرکشی یا اقدام برای نابود کردن پدران به وسیله پسران است که معمولاً در بررسی و واکاوی این جریانات بر اساس تحلیل روان‌شناسانه و مرتبط با عقیده ادیب بررسی می‌شود. نکته قابل توجه در اساطیر غرب، دخالت خدایان در این اسطوره است و این شاید به این دلیل باشد که خدایان در اساطیر، خاصه اساطیر یونان و روم همانند انسان‌ها درد و رنج دارند، هر چند به نظر می‌رسد که درد و رنج آنان متفاوت از انسان‌هاست. نکته ویژه در مورد اساطیر و داستان‌های حماسی نقل سینه‌به‌سینه آن‌هاست تا زمانی که در یک دوره خاص به کتابت درآمده‌اند برای همین همسانی و تضاد فراوانی در آن‌ها پدیدار است. شکل و ماهیت داستان‌های اساطیر نشان از تأثیرپذیری یا شباهت آن‌ها از همدیگر دارد که ناشی از جهانی بودن برخی موضوعات و مضامین است. این نکته‌ای است که از چشم پژوهشگران دور نمانده و با ذکر این وجوه افتراق و اشتراک در ادبیات تطبیقی آن را به خوبی نشان داده‌اند

این‌که در اسطوره ضحاک نخستین پدرکشی در شاهنامه اتفاق می‌افتد، خلاف جریان متداول در اساطیر مشرق زمین است. اگر از اساطیر خارج شویم، در تاریخ، خاصه در دوران اشکانی و ساسانی نیز موارد معدودی از پدرکشی دیده می‌شود؛ مانند آزاد و مهرداد پسران فرهاد سوم پدر خود را به قتل می‌رسانند. «فرهاد سوم پسر سندروک بود که بعد از مرگ پدرش به پادشاهی رسید. او در طول دوران پادشاهی با امپراتوری روم درگیر بود؛ ولی در نهایت با پومیه سردار رومی از در صلح درآمد، در این بین پسران فرهاد سوم برای رسیدن به قدرت پدر را مسموم کردند و به قتل رساندند».

(پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۵۵) نمونه دیگر در تاریخ ایران، فرهاد چهارم پسر ازد است: «فرهاد چهارم برای رسیدن به سلطنت

ابتدا پدر خود آزد را کشت و سپس همه برادران خود را از دم تیغ گذراند. او حتی یکی از پسران بالغ خویش را نیز به قتل رسانید (ذبیح‌نیا و اکبری، ۱۳۹۲: ۹۶) اما در کتاب تاریخ پیش از اسلام مشیرالدوله چنین آمده است: «فرهاد چهارم همین‌که بر تخت نشست، برادران خود را به قتل رساند و وقتی مورد ملامت و سرزنش پدرش آزد قرار گرفت، او را نیز به قتل رسانید» (پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۶۱). آخرین شاهد و مثال هم با تحریکات زنی انیرانی و زیبارو انجام شد، فرهادک (اشک پانزدهم) فرزند فرهاد بود: اکتاویوس امپراتور روم برای مودت و تحکیم دوستی با فرهاد پادشاه ایرانی کنیزکی ایتالیایی و زیبا به نام موزا (موز اورانیا) برای فرهاد فرستاد. از این زن حيله‌گر فرزندی به دنیا آمد که نامش را فرهادک یا فرهاد صغیر گذاشتند. موزا با تحریک پسرش ابتدا فرهاد پادشاه ایران را مسموم و به قتل رسانید و سپس به تخت نشست (دوبواز، ۱۳۴۲: ۱۲۵ و پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۶۳). در شاهنامه فردوسی نیز این عمل شوم با ضحاک شروع می‌شود و با مالکه دختر عاشق‌پیشه طاهر غسانی ادامه می‌یابد، سپس خسرو پرویز است که در مرگ پدرش هرمز دست دارد و در نهایت شیرویه به‌عنوان فرزندی ناخلف، فرمان به قتل خسرو پرویز می‌دهد تا آخرین پدرکش شاهنامه حکیم طوس باشد؛ اما در بخش اساطیری که پیشینه و هویت ملی ملل مختلف جهان است از داستان‌های اسطوره‌های تمدن سومری تا حماسه‌های ایران و غرب و شرق جهان، نبرد بین پدر و پسر، نمونه‌های زیادی دارد، هرچند در شرق بیشتر به مرگ پسر و در غرب به مرگ پدر، منجر شده است: در برخی از حکومت‌های پادشاهی در سطح جهان، معمولاً پسران برای نشان دادن بلوغ و توانایی‌های خود، اقدام به کشتن پدر یا سو قصد به جان او می‌کنند. در ادبیات حماسی ایران نبرد بین پدر و فرزند، می‌تواند نشانه‌هایی از تحول و نوگرایی باشد و اینکه نیرویی جدید برای ساختن روزگاری جدید ظهور کرده است. در کتاب «نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان» دراین‌باره آمده است: «... در مبارزه پدر و پسر، ما یک نمایش رؤیایی از مبارزه بین خدایان جدید و قدیم گیاهان داریم که در بیشتر جشن‌های خرمین و بهارانه، عبارت آشینی و عبادی آن دریافت می‌شود. نظریه دیگر به‌وسیله لایبرشت (laibersht) ارائه شده است که توجه او به یک رسم و سنت در «اراتونگا» جلب شده که بر طبق آن، پسر وقتی بزرگ می‌شود برای مالکیت ثروت پادشاهی پدری، با پدر خود می‌جنگد» (پاتر، ۱۳۸۴: ۱۱۱ - ۱۱۲). امّا در گروه دوم، این‌گونه به نظر می‌آید که حفظ سنت‌ها و ترس از زوال قدرت، میل به جاودانگی و تحریکات مادر و نفسانیات و عشق‌های یک‌طرفه عاملی مؤثر جهت قتل‌ها است.

در بخش اساطیری شاهنامه فردوسی تنها یک مورد پدرکشی وجود دارد که در اصل آن هم مربوط به ایران نیست و از تبار تازیان است. مرداس پیشوای پرهیزکار تازیان با لقب دادگر و اصالت و تباری تازی و داشتن درفش سیاه،

نخستین و شناخته شده اسطوره کشته شدن توسط پسر خویش ضحاک است. «مرداس باغی بسیار دلگشا داشت که هر شب و سحر بدون برافروختن چراغی به آن می‌رفت و به نیایش و ستایش پروردگار می‌پرداخت. ضحاک با وسوسه ابلیس بر سر راه پدر چاهی حفر کرد و او را به قتل رساند تا به تخت شاهی برسد» (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ۲۹).

۱-۶. ضحاک

پدرکش شاهنامه فردوسی ترسناک‌ترین و پلیدترین شخصیت منفی در اساطیر ایرانی است. نشانه‌های پیدا و پنهان فراوانی که افسانه او را احاطه کرده، پادشاهان اسطوره‌هایی که قبل و بعد او بر ایران باستانی حکومت کرده‌اند، نشانگر جایگاه حساس این پادشاه اژدهاک در عرصه نیروهای بد و زیانکار است. «در اوستا آمده است، هستی جهان دوازده هزار سال طول می‌کشد، از سه هزاره آخر، دومین هزاره با فرمانروایی ضحاک دیو پر می‌شود» (کریستن سن، ۱۳۸۹: ۳۳۱).

اژدهاک شاید در نتیجه تحریف، به شکل‌های مختلف درآید، اما هرگز نمی‌تواند به ضحاک تغییر شکل یابد. نولدکه (noldeke) در کتاب خویش به این موضوع نگاهی دیگرگونه داشته است و می‌گوید: ایرانیان پس از شکست از عرب‌ها کینه آن‌ها را در دل گرفتند و به علت همین کینه است که نژاد پادشاه دیوسپرت اده آک را عرب ساخته و نام او را به صورت عربی خالص ضحاک کرده است (نولدکه، ۱۳۰: ۱۳۵۷). همچنین چهره‌پردازی متون ادب فارسی از شخصیت ضحاک به عنوان پادشاهی پیروز اما تازی می‌تواند ریشه در حوادث سده‌های نخستین اسلامی و استیلای این قوم مهاجم بر سرزمین باستانی ایران داشته باشد. نکته دیگری که در تبارشناسی ضحاک مهم است، نسبت مادری رستم به اوست، زیرا رستم حاصل ازدواج زال و رودابه است و رودابه دختر مهرباب شاه کابلی و او نیز از فرزندان زادگان ضحاک به شمار می‌آید.

اسطوره پدرکشی در شاهنامه فردوسی از اژدهای سه پوز و سه چشم متون اوستایی، به انسانی ماردوش تغییر یافته و تجسم یافته بدی و ناپاکی و مایه آسیب و فساد می‌شود. یکی دیگر از خاستگاه‌های اجتماعی و تاریخی برای تازی بودن ضحاک، این است که «وقتی اعراب ایران را تصرف کردند، در کشور تصرف شده به دنبال راهی برای جذب اساطیر مردم مغلوب بودند، ضحاک را دست‌آویزی خوب یافتند و خود اعراب مبلغان تبار تازی این شاه تبهکار بودند؛ یعنی بی‌آنکه محتوای منفی و تباه او را انکار کنند، وی را به اعراب منسوب می‌دانستند و حتی برایش نسب نام‌های نیز جعل کردند. چنان‌که در مجمل التواریخ او را قیس بن لهوب حمیری دانسته‌اند» (مجمل التواریخ، ۱۳۹۲: ۲۵).

در مورد اساطیر اوستایی باید گفت که سرچشمه جغرافیایی آن‌ها همان ایران شرقی است. الگوی عمومی تکامل

اساطیر اوستایی به این شکل بوده که به تدریج هم‌زمان با شکل گرفتن گرانیگاه اقتدار سیاسی ایران‌زمین در گوشه جنوب غربی این سرزمین، روایت‌ها و اساطیر اوستایی نیز به تدریج از شرق به غرب مهاجرت کردند و به شکلی تفسیر و تعدیل شدند تا با زمینه ایران غربی سازگار شوند. به این ترتیب دریاچه چیچست که در ابتدای کار هامون بود، با ارومیه یکسان دانسته شد، و به همین شکل کوه‌های خوارزم با قفقاز، و رودهایی مانند آمودریا و سیر دریا با ارس و سپیدرود یکسان دانسته شدند. بر این مبنا، باید پذیرفت که در ابتدای کار، ضحاک نیز اسطوره‌های از شرق ایران‌زمین بوده است. بر همین مبنا، زادگاه وی و شهر مهمی که بنیاد گذاشت یعنی بوری را هم باید جایی در ایران شرقی دانست. ضحاک در شکل اولیه‌اش موجودی بوده که گاوها و زنان را محبوس می‌کرد، به جادو می‌آلود، و به قتل می‌رساندند. می‌بایست او را نیرویی نمادین دانست که با عناصر مادینه و بارور سر دشمنی دارد. رویارویی او با امشاسپندان و جای گرفتنش در میان دیوان نامداری مانند خشم و اکومن را نیز باید در همین قالب درک کرد (وکیلی، ۱۳۸۵: ۳۴۳).

۶-۲. شیرویه پسر خسرو پرویز

مرگ خسرو پرویز به دست فرزندش تکرار تاریخ بود. فرزندی ناخلف که برآمده از ازدواج او با دختر قیصر روم بود و بی‌شباهت نبود به اتفاقی که بین خسرو و پدرش افتاد:

بشد مهر هر مزد و خنجر به دست	در خانه‌ی پادشاه را بست
سبک باز شد، جامه زو در کشید	جگر گاه شاه جهان بردید
سرآمد کنون کار پرویز شاه	شد آن نامور تخت و گنج و سپاه

(فردوسی، ج پنجم، ۱۳۶۵: ۲۷۷)

کریستن سن چنین می‌نویسد: «شیرویه نیز به نوبه خود بر ضد پدر قیام کرد و دستور به قتل پدرش خسرو پرویز را داد و سپس همه برادرانش را که هفده تن بودند از میان برداشت» (کریستن سن). هنگامی که مشخص شد خسرو تنها در باغی منتظر است، زاد فرخ نزد خسرو پرویز رفت و او را گفت: بهتر آن است سر تسلیم فرود آوری، تا چه پیش آید:

به دستور فرمود زان پس قباد	کزو هیچ بر بد مکن نیز یاد
بگو تاسوی طیسفونش برند	بدان خانه رهنمونش برند

(فردوسی، همان: ۲۵۵-۲۵۴)

سرداران یاغی از زنده ماندن خسرو بیمناک و نگران بودند، پیش قباد رفتند و کشتن خسرو پرویز را خواستار گشتند:

هر آن‌کس که بد نزد آن شهریار شب و روز ترسان بد از روزگار
ز درگاه یکسربه پیش قباد از آن کار بیداد کردند یاد
(همان: ۲۷۶)

شیرویه ترسید، زیرا مقهور سر پنجه آنان بود. گفت: کسی را پیدا کنید تا این رنج را بر ما آسان کند:

بترسید شیروی و ترسنده بود که در چنگشان چون یکی بنده بود
چنین داد پاسخ: که شیري به دام نیارد، مگر مردم زشت‌نام
بجوید تا کیست اندر جهان که این رنج بر ما سر آرد نهان
(همان: ۲۷۶)

شخصی کبود چشم، زرد روی و موی سرخ یافتند که نامش مهرهمزد بود و مأموریت قتل خسرو پرویز بر عهده او گذاشته شد. وقتی مهرهمزد سراغ خسرو پرویز رفت، خسرو پرویز دستور داد، آب و جامه‌ای پاکیزه برای او بیاورند. سر و دست شست و جامه پاک بر تن کرد. رو به درگاه خدا برد و نیایش و ستایش کرد و پوزش طلبید. آنگاه چادری بر سر کشید و آن مرد جگرگاه خسرو را بر درید:

همه جامه‌ها را بپوشید شاه به زمزم همی توبه کرد از گناه
یکی چادری نو به سر در کشید بدان تا رخ جانستان را ندید
سبک رفت و امه از او در کشید جگرگاه شاه جهان بر درید
(همان: ۲۷۷)

۳-۶. مالکه دختر طایر غسانی:

شاپور بزرگ وقتی به سلطنت رسید نمی‌توانست گستاخی غسانیان را تحمل کند. طایر غسانی با کمک رومیان و اعراب به اطراف تیسفون حمله کرد و همه جا را غارت کرد و دختری از خاندان نرسی را که نوشته نام داشت، به اسارت برد و از او صاحب: دختری شد که نامش را مالکه (ملکه) گذاشت:

ز غسانیان طایر شیردل که دادی فلک را به شمشیر دل
سپاهی ز رومی و از پارسی ز بحرین و از کرد و از قادسی
بیامد به پیرامن طیسفون سپاهش از انداز دانش فزون...
چو آگه شد از غمت شهریار کجا نوشته بدنام آن نوبهار...

پدر مالکه نام کردش چو دید که دخترش همی مملکت را سزید

(همان، ج ۴، ۱۳۶۵: ۱۶۳)

وقتی شاپور به طرف طایر حمله کرد، او به حران رفت و در دژی مستحکم پناه گرفت. در این بین، مالکه به واسطه عشق و قرابت نژادی که با شاپور داشت و نیز از دیدار جمال او دل‌باخته او شد و شیوه فتح دژ را به شاپور داد:

ز دیوار دژ مالکه بنگرید درفش و سرنامداران بدید ...

پیامی ز من نزد شاپور بر به رزم آمده است او، ز منش سور بر

(همان: ۱۶۴)

بدین ترتیب شاپور دژ را تصرف کرد و طایر را روز بعد کشت تا مالکه دختر طایر سبب قتل پدرش پادشاه حیره و غسان به دست شاپور شود:

چو طایر بیامد برهنه سرش بدید آن سر تاجور دخترش

بدانست کان جادوی کار اوست بدو بد رسیدن ز بازار اوست

چنین گفت کای شاه آزاد مرد نگه کن که فرزندان با من چه کرد

(همان: ۱۶۷)

۴-۶. خسرو پرویز پسر هرمزد

هرمزد پادشاه ایران زمین بود اما سعایت بدخواهان بین او و پسرش خسرو پرویز فاصله می‌افکند. خسرو توسط حاجب مطلع می‌شود و فوراً از دست پدر فرار می‌کند:

چو بشنید خسرو که شاه جهان همی کشتن او سگالد نهان

شب تیره از طیسفون درکشید تو گفتی که گشت از جهان ناپدید

(همان، ج ۵، ۱۳۶۵: ۵۰۷۵)

خسرو که پس از برکناری پدر از سلطنت به پایتخت برمی‌گردد با کور کردن و مرگ موافقت می‌کند:

نهادند بر چشم روشنش داغ بمرد آن چراغ دو نرگس به باغ

پسر برنشست از بر تخت اوی به پای اندر آمد سر بخت اوی

(همان: ۸۵)

همچنین کریستن سن می‌نویسد: «از شهریاران معروف ساسانی، معروف است که خسرو پرویز با قتل پدرش هرمز موافقت کرد، تا پادشاهی خود او مسجل شود» (ذبیح نیا عمران و اکبری، ۱۳۹۲: ۳۵۴).

۷. نتیجه‌گیری

با توجه به مبانی نظری تحقیق و نیز با توجه به تجزیه و تحلیل اساطیر که مبتنی بر روش تحلیل نشانه‌شناختی انجام گرفت، به طور خلاصه نتایج ذیل حاصل شده است:

در اساطیر ایرانی، شاهد بازنمایی و تصویرپردازی از این نوع کنترل زبانی زنان هستیم که براساس این نوع بازنمایی، مردان، به‌ویژه مردان قدرتمندتر، همچون «رستم» یا پدران خانواده‌های محوری تصویر شده در اساطیر (که در آن سه خانواده محوری وجود دارند) در مرادوات زبانی، جانب برتر را در اختیار دارند تا بتوانند برای تأمین خواست‌ها و منافعشان، زنان را به انقیاد و اطاعت در آورند. در گفت‌وگوها این مردان اجازه ورود زنان به تصمیم‌گیری‌ها را نمی‌دهند و این‌گونه القا می‌شود که حل و فصل مسائل مهم زندگی از عهده مردان بر می‌آید و زنان به دلیل جنس ضعیفشان توانایی و قدرت لازم برای ورود به مسائل و موضوعات مهم را ندارند. مردان، به جای زنان، نیک و بد زندگی آن‌ها را تشخیص می‌دهند و به جای آن‌ها تصمیم می‌گیرند. زنان اجازه مخالفت کردن با تصمیمات مهمی را که از جانب مردان در مورد زندگی و سرنوشت آن‌ها گرفته می‌شود، ندارند. در اساطیر ایرانی، عملاً با دو طبقه زبانی مواجهیم؛ طبقه زبانی صاحب قدرت و سلطه که مردان هستند و طبقه زبانی ضعیف و تحت قدرت و سلطه که زنان هستند. اقتدارگرایی و استبداد و مردسالاری در برابر استضعاف و انفعال زن باعث شده است که زن این امکان و اجازه را نداشته باشد که در برابر اراده‌ای که موجب به استضعاف کشیده شدن او شده است، مقاومت کند. این موضوع پیوسته در گفت‌وگوها و زبان رایج بین زنان و مردان، به‌ویژه دختران و پدرانشان، یا زنان و همسرانشان به چشم می‌خورد. در حالی که به شدت ترس از پدر و اطاعت از گفتار و فرمان او در اساطیر بارز است، نقش مادر و جایگاه زبانی او بسیار در سطح پایین‌تری قرار دارد. او در حضور مرد یا پدر کمتر سخن می‌گوید. یا چشم به دهان او دارد و دائم به نظر همسرش ارجاع می‌دهد. در این بازنمایی از زنان، زبان پدر، مرد و پسر در جایگاه فرادست است و در برابر، زبان زن، مادر و دختران در جایگاه فرودست، دنباله‌رو و وابسته به مردان است. در این تصویر از زنان، زنان قدرت اندیشیدن و تصمیم‌گیری در مسائل مهم زندگی را ندارند و صرفاً می‌توانند در امور جاری منزل اظهار نظر و تصمیم‌گیری کنند. این بازنمایی مبتنی بر ایدئولوژی و گفتمان مردسالاری در جامعه است که در آن زن وابسته به مرد است و باید به او تکیه کند و در هر شرایطی، حتی با وجود اختلاف و تنش فراوان، باید در کنار او بماند. فرزندآوری یکی از وظایف و کارکردهای اساسی زن است و عدم توفیق او در این زمینه به جایگاهش آسیب می‌رساند. بر اساس تصویرپردازی انجام گرفته از جلوه‌های بارز این گفتمان در اساطیر ایرانی، در این گفتمان نگاه فرادستانه به زن کمتر به چشم می‌خورد اما مذموم نیست، زیرا زنان شأنی

دون و پایین‌تر دارند. پدر به صرف پدر بودن می‌تواند فرزندان را بازخواست کند و به‌طور مشخص، مردان در جایگاه قدرتمندتر و زنان در جایگاه ضعیف‌تر این اکوسیستم‌اند. بر مبنای تصویر پرداخته‌شده از تعاملات زبانی زنان و مردان، در موارد متعدد و گوناگون مردان با استفاده از کلمات و واژگان نشان‌دار زنان را در موقعیت ضعیف و پست قرار می‌دهند. همچنین، مردان در حضور زنان با مخاطب قرار ندادن زنان و واسطه‌کردن دیگران (مردان) برای برقراری ارتباط با آن‌ها، حضور زن را نادیده انگاشته و آن‌ها را شایسته هم‌نشینی و هم‌کلامی با مردان ندانسته‌اند که این مورد نیز از مصادیق جنسیت‌زدگی در مراودات زبانی بوده است.

کتابنامه

- احمدی، بابک. (۱۳۹۱). از نشانه‌های تصویری تا متن به‌سوی نشانه‌شناسی ارتباط دیداری. تهران: مرکز. استریناتی، دومینیک. (۱۳۸۴). نظریه‌های فرهنگ‌عامه. ترجمه ثریا پاک‌نظر. تهران: گام‌نو.
- انقطاع، ناصر. (۱۳۹۱). در ژرفای واژه‌ها. تهران: فردوس.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۲). دیوان اشعار ملک‌الشعرا بهار. تهران: آزاد مهر.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۷). دیوان اشعار ملک‌الشعرا بهار. تهران: نگاه.
- پاک‌نهاد جبروتی، مریم. (۱۳۸۱). فرادستی و فرودستی در زبان. تهران: گام‌نو.
- چندلر، دانیل. (۱۳۸۶). مبانی نشانه‌شناسی. ترجمه مهدی پارسا. تهران: سوره مهر.
- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۷۵). دیوان. تصحیح میر جلال‌الدین کزازی. تهران: سعدی.
- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۸۸). دیوان. به کوشش ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوار.
- سجودی، فرزانه. (۱۳۹۰). نشانه‌شناسی کاربرد. تهران: علم.
- سروی زرگر، محمد. (۱۳۷۸). بررسی بازنمایی ایران در سینمای هالیوود: نشانه‌رشد جنسیت‌شناسی و تحلیل گفتمان انتقادی هفت فیلم مرتبط با ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد ارتباطات. تهران: دانشگاه صداوسیما.
- سفیری، خدیجه. (۱۳۸۷). روش تحقیق کیفی. تهران: پویش.
- سمرقندی، سوزنی. (۱۳۳۸). دیوان. تصحیح ناصرالدین شاه حسینی. تهران: امیرکبیر.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۶۸). حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۶۲). دیوان. تصحیح تقی مدرس رضوی. تهران: کتابخانه سنایی.
- فراهانی، ادیب‌الممالک. (۱۳۱۲). دیوان. تصحیح وحید دستگردی. تهران: ارمغان.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۵). شاهنامه. تصحیح محمد رمضان. تهران: کلاله خاور.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). اتابکی، پرویز، شاهنامه فردوسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قائمی، میرزا حبیب‌الله شیرازی. (۱۳۳۶). دیوان حکیم قائمی. به تصحیح: محمدجعفر محبوب، تهران: امیرکبیر.
- کولومبوگ، سوزان. (۱۳۸۷). رشد جنسیت. ترجمه مهرناز شهرآرای. تهران: ققنوس، چ ۲.
- محمدی اصل، عباس. (۱۳۸۹). جنسیت و زبان‌شناسی اجتماعی. تهران: گل‌آذین.
- مدرسی، یحیی. (۱۳۶۸). درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۵). کلیات دیوان شمس. تصحیح بدیع الزمان فروزان فر. تهران: نشر راد.

مهدی‌زاده، سید محمد. (۱۳۸۴). «بررسی محتوایی و حرفه‌ای مطالب هفت خبرگزاری غیردولتی». فصل‌نامه رسانه. ش ۶۳. صص ۱۶۴-۱۲۳.

مهدی‌زاده، سید محمد. (۱۳۸۷). رسانه‌ها و بازنمایی. تهران: مرکز مطالعات و توسعه رسانه‌ها

مهدی‌زاده، سید محمد. (۱۳۸۹). نظریه‌های رسانه، اندیشه‌های رایج و دیدگاه‌های انتقادی. تهران: همشهری.

نادرپور؛ نادر. (۱۳۷۸). خون و خاکستر. قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان.

نجم‌عراقی، منیژه. (۱۳۸۹). زن و ادبیات: سلسله پژوهش‌های نظری درباره مسائل زنان. تهران: چشمه.

نسفی، سیدای. (۱۳۸۲). دیوان. مصصح حسن رهبر. تهران: المهدی.

اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۹۴). دانشنامه‌ی مزدیسنا. تهران: مرکز.

Thomas, Linda and Wareing, Shan, Singh, Ishtal; Stilwell Peccei, Jean; Thornborrow, Jones, Jason (2004). *Language, Society and Power*. London and New York, Routledge.

Applying van Dijk's Discourse Analysis on the Identity of Women in Four Selected Persian Novels (*Soovashoon, I will turn off the lights, Year of riot, Ahu Khanum's husband*)

Sajjad Bagheri¹

*PhD Candidate in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
(Corresponding author)*

ORCID: 0000-0002-4557-8274

Ali Alizadeh²

Associate Professor in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

ORCID: 0000-0002-5941-457X

Received: March 13, 2023

Accepted: August 8, 2023

Abstract

The identity of women and the issues related to them are currently important all over the world, but due to some traditions that govern the societies, this part of the society has always been considered the second class. This way of looking at women's identity has also appeared in fiction. Since the discourse analysis emphasizes the principle that the way of creating each discourse is rooted in the viewpoint and opinion of the creator of that discourse and the social conditions and beliefs of that period, considering the principles of Van Dijk's ideological square, the threefold function of discourse, as well as the discourse strategies used by the authors, the novels were analyzed at semantic, description, style, and reasoning levels. This descriptive-analytical study was done on four famous Persian novels: *Soovashoon* by Daneshvar, *I will turn off the lights* by Pirzad, *Year of riot* by Maroufi, and *Ahu Khanum's husband* by Afghan. Using the principles and common concepts of Van Dijk's discourse analysis, and also through the examination of dialogues, presuppositions, description, interpretation, arguments and other discourse concepts, the formation of the identity of women in different social classes, taking the role of mother and wife, and their efforts to prove their identity were explored. As a result, three factors, including social behavior,

1. Email: sajjad.bagheri@mail.um.ac.ir

2. Email: alalizadeh@um.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

educational behavior, and awareness were pinpointed as the main factors of representing women's identity that allow it flourish.

Keywords: Van Dijk's Discourse Analysis, Persian Novel, Identity of Women, Social Behavior, Educational Behavior

تحلیل گفتمان ون-دایکی هویت زنان در چهار رمان منتخب فارسی (سووشون، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، سال بلوا، شوهر آهو خانم)

سجاد باقری، دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)^۱

ORCID: 0000-0002-4557-8274

علی علیزاده، دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران^۲

ORCID: 0000-0002-5941-457X

صص ۹۱-۱۱۹

چکیده

هویت زنان و مسائل پیرامون آن‌ها از موضوعات مهم این روزهای جامعه جهانی است؛ اما این بخش از جامعه به علت برخی سنت‌ها و عادات حاکم بر جوامع و نگاه خاص به آن‌ها، همیشه جنس دوم تلقی شده‌اند. این شیوه نگرش به هویت زن در ادبیات داستانی نیز نمود پیدا کرده است. تحلیل گفتمان بر این اصل تأکید دارد که نحوه خلق هر گفتمان ریشه در دیدگاه خالق آن گفتمان و شرایط اجتماعی حاکم بر دوره خلق آن گفتمان دارد. در این تحقیق اصول مربع ایدئولوژیک ون-دایک، کارکرد سه‌گانه گفتمان و همچنین استراتژی‌های گفتمانی به‌کاررفته توسط نویسندگان بررسی شده و رمان‌ها در سطوح معنا، توصیف، سبک و استدلال تحلیل شده‌اند. این تحقیق بر روی چهار رمان مشهور فارسی انجام شده است. رمان‌های «سووشون» اثر سیمین دانشور، «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» اثر زویا پیرزاد، «سال بلوا» اثر عباس معروفی، «شوهر آهو خانم» اثر علی محمد افغانی. این تحقیق از نوع کیفی است و به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. علاوه بر آشکار کردن تفاوت بازنمایی هویت زن در آثار نویسندگان زن با نویسندگان مرد، نشان می‌دهیم که چگونه شرایط حاکم بر جامعه، افکار عمومی، اخلاق اجتماعی و حتی اصول تربیتی در خانواده‌ها می‌تواند بر شکل‌گیری هویت مستقل زن و کمرنگ شدن روابط ناعادلانه میان زن و مرد و حتی تغییر آن کمک کند. طی این مقاله استراتژی‌ها را در خدمت سه عامل اصلی، شامل رفتار اجتماعی، رفتار تربیتی و آگاه شدن و آگاهی بخشیدن می‌بینیم که هویت مستقل زن را آشکار، شکوفا و سپس به جامعه اثبات می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان ون-دایکی، رمان فارسی، هویت زن، رفتار اجتماعی، رفتار تربیتی.

۱. مقدمه

زبان اصلی‌ترین ابزار برای نشان دادن اوضاع، عقاید، هنجارها و رفتارها در جامعه و بیانگر نگرش انسان نسبت به پیرامون اوست. در همین راستا نویسندگان می‌کوشند مسائل و نگرانی‌های جوامع را در هر دوره در قالب نوشته‌های خود، مانند رمان، بازتاب دهند. مشارکت زنان در حوزه‌های گوناگون و همچنین حضور و فعالیت آن‌ها در مسئولیت‌های مختلف سبب شده زنان حضور مؤثری نیز در عرصه نویسندگی داشته باشند. این حضور سبب پررنگ‌تر شدن هویت زن به‌عنوان شخصیت‌های اصلی در رمان‌ها و تصویرگری هویت زنان، جایگاه و وظایف آن‌ها در جامعه شد؛ از این‌رو نوشتن پیرامون زنان در ادبیات داستانی معاصر پررنگ‌تر شده است.

از سوی دیگر، در تحلیل گفتمان، نوشتن پیرامون هویت زن، چه در آثار نویسندگان زن و چه در آثار نویسندگان مرد برمی‌گردد به عقیده و باوری که نویسنده و جامعه نسبت به زن دارند و نمی‌شود که این نگاه جامعه بر افراد تأثیرگذار نباشد؛ بنابراین، این رمان‌ها در تصویرگری هویت، شرایط و موقعیت زنان و همچنین در شناخت تحولات به وجود آمده در زندگی زنان در دوران معاصر نقش مهمی دارند.

بر این اساس، هدف و ضرورت این تحقیق شناساندن هویت زنان در رمان‌ها، از منظر تحلیل گفتمان و ن‌دایکی است. این چهار رمان به دلیل قدرت داستان‌نویسی نویسندگان و محوریت هویت زن در اکثر آثار آن‌ها و معرفی رمان‌ها به‌عنوان رمان پرمخاطب سال و جلب تحسین و استقبال منتقدین و خوانندگان انتخاب شده‌اند. همچنین، به علت نگاه بی‌طرفانه و متعادل به هویت زن در رمان‌ها، از نظر تعداد، دو نویسنده زن و دو نویسنده مرد انتخاب شده است. با بررسی چهار رمان مشهور فارسی شامل رمان‌های «سووشون» اثر سیمین دانشور، «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» اثر زویا پیرزاد، «شوهر آهو خانم» از علی محمد افغانی و «سال بلوا» اثر عباس معروفی به دنبال پاسخی منطقی، بی‌طرفانه و دور از تبعیض‌های جنسیتی برای این پرسش هستیم که هویت زنان در رمان‌ها چگونه بازنمایی شده و چه عواملی منجر به شکل‌گیری این هویت شده است؟

۲. پیشینه تحقیق

شماری از پژوهش‌ها محتوای آثار داستانی را مورد مطالعه قرار داده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: خسرو نژاد (۱۳۸۸) بیست داستان کوتاه انگلیسی و بیست داستان کوتاه فارسی را در پایان‌نامه خود بررسی کرده که در مجموع بیست داستان با نویسنده مرد و بیست داستان با نویسنده زن در بین آن‌ها وجود داشت. او این داستان‌ها را

از نظر کاربرد تابوها و رنگ‌واژه‌ها بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که نویسندگان زن، چه انگلیسی و چه فارسی، بیشتر از مردان از رنگ‌واژه‌ها استفاده می‌کنند. فاندربک (۲۰۱۲) در پایان‌نامه خود با عنوان «تئوری گروه خاموش در رمان گتسی بزرگ»، به تحلیل رتوریک و کدگذاری رمان «گتسی بزرگ» اثر فیتزجرالد پرداخته و پنج متن منتخب از گفت‌وگوهای برجسته میان نقش‌های مرد و زن اصلی رمان را بر اساس ایدئولوژی مسلط و سلطه‌گر بررسی کرده است. نتایج این تحقیق آشکار کرد که بعضی از گروه‌ها به دلیل جنسیت، موقعیت اجتماعی یا اعتقادات مذهبی خود خاموش و منفعل بودند. مک ناگتن (۲۰۱۲) روایت زنان خانه‌دار را در وبلاگ‌ها و صفحات مجازی آن‌ها مطالعه کرده و نتیجه می‌گیرد که مطالب آن‌ها شامل سه مضمون «خود اعتباری، حس گناه و برجسب ننگ اجتماعی» می‌شود. بر اساس این تحقیق، زنان خانه‌دار احساس می‌کنند که در جامعه بدنام هستند و با حس گناه نسبت به ماندن در خانه مواجه‌اند، اما سعی می‌کنند به تصمیم خود اعتبار بخشند. آزما (۱۳۷۷) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود به بررسی محتوای موضوعی کتاب‌های داستانی نویسندگان زن ایرانی پرداخته و سبک نویسندگی زنانه و انتقال بهتر حس زنانگی به مخاطب توسط نویسندگان زن را به نمایش گذاشته است. محمدی (۱۳۹۰) در رساله دکتری خود، درون‌مایه و زاویه دید داستان‌هایی با نویسندگان زن را مورد بررسی قرار داده و نهایتاً فرهنگ توصیفی-تحلیلی داستان‌های زن محور از آثار زنان نویسنده با معرفی عناصر مهم داستانی و بسامد آن‌ها را معرفی کرده است. زانوسی (۱۳۹۲) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود، رمان‌های برگزیده از آثار نویسندگان زن در دهه هشتاد را از لحاظ عنوان، زاویه دید، لحن، نمادها و همچنین تحلیل درون‌مایه آن‌ها بررسی کرده و دیدگاهی کلی از شیوه داستان‌نویسی زنان در آن دوران را آشکار می‌کند. محمدی (۱۳۹۳) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود، با بررسی بیست داستان کوتاه از نویسندگان زن، درون‌مایه و مضامینی چون بازتاب عشق، کمبود محبت و فرزند آوری را بررسی می‌کند.

برخی تحقیقات نیز فقط بر روی آثار صادق هدایت انجام شده‌اند؛ مانند رستگار فلاح (۱۳۰۱) در مقاله «زن در آثار هدایت» که سیه‌روزی و ناکامی زنان را بررسی کرده و دید انتقادی هدایت نسبت به اوضاع جامعه را دلیل شیوه بازنمایی نقش‌های رمان او می‌داند. همچنین میلانی در مجله ایران نامه (۱۳۹۵) در مقاله «رؤیایی از گذشته با زن رؤیایی در آثار هدایت» به تقابل چهره‌های زن در آثار هدایت، مخصوصاً در بوف کور می‌پردازد. کاتوزیان در مقاله «زن در آثار هدایت» با بررسی زنانی که در آثار هدایت، در موقعیت یک رابطه جنسی قرار می‌گیرند، خود صادق هدایت را در زمینه ناتوانی جنسی به چالش می‌کشد.

شماری از تحقیقات نیز صرفاً در قالب کتاب‌شناسی و بدون تحلیل ارائه شده‌اند مانند: کتاب «منبع شناسی زنان»

اثر نجم عراقی و همکاران (۱۳۸۲)، کتاب «مجموعه تحقیقات علوم انسانی در حوزه مسائل زنان» از رام پناهی و همکاران (۱۳۸۳)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد «رویکرد انتقادی به کاربرد نقد زن محور در پژوهش‌های ادبی» از باقری و میرزانیان (۱۳۹۴) که به بررسی سیمای کلی زن در آثار ادبی پرداخته و پژوهش‌هایی چندین منطبق بر نظریات نقد ادبی نبوده‌اند.

تحقیقات انجام‌شده پیرامون زن در ادبیات داستانی، روندی رو به افزایش داشته و به‌طورکلی نگاه و نگرشی نسبت به زن دارند که حکایت از نوعی تضاد نگرشی و قطبی‌نگری به مقوله جنسیت دارد؛ اما اولین نکته منحصر به فرد در این تحقیق، نگرش متعادل به زن از منظر اجتماعی-شناختی است که دیدگاهی ارزشمند در کشف هویت زن و همچنین تأثیرگذاری آنان در اجتماع است.

نکته دوم متمایزکننده این تحقیق این است که در تمام تحقیق‌های صورت گرفته پیرامون زنان در ادبیات داستانی و حتی سایر حوزه‌ها، همواره زن با مرد مقایسه شده و نگاهی صرفاً مردانه و یا صرفاً زنانه به شخصیت‌ها داشته‌اند؛ اما طی این تحقیق سعی شده تا نگاهی بی‌طرفانه به تحلیل آثار نویسندگان مرد و زن و شیوه بازنمایی هویت زن در آن آثار پرداخته شود که نگاهی تازه به هویت زن است.

همچنین نکته سوم و قابل‌توجه اینکه تمام مقالات و تحقیقات انجام‌شده در مورد زنان به «شخصیت و شخصیت‌پردازی زن» پرداخته‌اند، اما طی این تحقیق تلاش و توجه بر «هویت زن» است. به عبارت دیگر، این تحقیق با نگرشی جدید و متفاوت، هویت زن در رمان‌ها را با توجه به بافت، موقعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تحلیل می‌کند که جامع است. برای روشن کردن تفاوت هویت و شخصیت به تعریف و تبیین این دو می‌پردازیم.

برای واژه «شخصیت»^۱ تعریف‌های مختلفی ارائه شده. برای مثال «ریچلاک»^۲، روانشناس که موضع نظری جدیدی به نام «انسان‌گرایی دقیق»^۳ را ایجاد کرده، در کتاب «مقدمه‌ای بر شخصیت و روان‌درمانی: رویکرد ساخت نظریه»^۴ برای تعریف شخصیت چنین می‌گوید: «دغدغه ما در شخصیت‌شناسی این است که سبک‌های مختلف رفتار را که ارگانیسم‌های مختلف [از جمله انسان] بر حسب عادت از خود بروز می‌دهند، مطالعه کنیم (ریچلاک، ۱۹۸۱: ۷۳۱-۷۴۹)». از طرفی «آلیس»^۵، از نظریه‌پردازان اصلی رویکرد شناختی در علم روان‌شناسی، در کتاب

1. personality

2. Rychlak

3. Rigorous Humanism

4. Introduction to Personality and Psychotherapy: A Theory-Construction Approach

5. Ellis

«نظریات شخصیت: چشم اندازهای انتقادی^۱» در مورد شخصیت می گوید: «شخصیت یعنی مجموعه دریافت‌ها، هیجان‌ها، ذهنیت‌ها، انگیزه‌ها و اقدام‌های یک فرد در تعامل با شرایط محیطی مختلف. شخصیت شامل رفتارها، سبک، فکرها، شیوه حرف زدن، درک محیط و تعامل‌های بین فردی است که پیوسته [بر اساس یک الگوی قابل تشخیص] در یک فرد مشاهده می شود (آلیس، ۲۰۰۸: ۱۰۸-۱۰۲)». همچنین در کتاب «نظریات شخصیت^۲» به نظریه «اسکینر^۳»، از دانشمندان بزرگ روان‌شناسی رفتارگرا^۴، اشاره شده که در مورد شخصیت می گوید: «شخصیت یک مفهوم غیرضروری است و اصلاً به تعریف چنین واژه‌ای نیاز نبوده و نیست (انگلر، ۲۰۱۳: ۲۰-۲۵)». پس درنهایت به این تعریف می‌رسیم که شخصیت به الگوهای نسبتاً ثابت در صفات و رفتار هر فرد گفته می‌شود و نشان می‌دهد که رفتار فرد در شرایط مختلف چگونه است. به‌طور خلاصه «شخصیت فرد» یعنی خود فرد با تمام ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی که ذاتاً دارد و بروز می‌دهد.

اما در مقابل با واژه «هویت^۵» روبرو هستیم. فرهنگ فارسی معین (۱۳۵۰) هویت را این‌گونه تعریف می‌کند: «هستی، وجود، آنچه موجب شناسایی شخص باشد، شناسنامه». هویت مقوله‌ای اجتماعی است و به مجموعه نگرش‌ها، ویژگی‌ها و روحیات یک فرد که در جامعه شکل می‌گیرد و او را از دیگران متمایز می‌کند گفته می‌شود. همچنین ازلحاظ علمی هویت دارای انواع، سطوح و سلسله‌مراتب مختلفی مانند هویت فردی (شخصی)، هویت ملی، هویت دینی، هویت خانوادگی، هویت اجتماعی، هویت جنسیتی، هویت فرهنگی و هویت تمدنی می‌شود که این، یعنی هویت انسان تحت تأثیر این سطوح مختلف تعریف و تبیین می‌شود. همچنین از نظر علمی هویت انسان از پنج مؤلفه پیروی می‌کند، یا به زبان دیگر، بر پایه پنج مؤلفه تأثیرگذار، شکل می‌گیرد که این پنج مؤلفه شامل: ۱. عوامل جغرافیایی و اقلیمی، ۲. عوامل سیاسی و تاریخی، ۳. عوامل اقتصادی و معیشتی، ۴. عوامل فرهنگی و ۵. مؤلفه‌های تربیتی (صفورایی پاریزی، ۱۳۸۶: ۴۲-۳۷). در نتیجه «هویت فرد» یعنی شخصیت فرد به‌اضافه تمام عواملی که باعث شکل‌گیری، جهت‌دهی و واکنش فرد می‌شود.

پس درنهایت، در این تحقیق به این اصول می‌پردازیم که اولاً نویسندگان بر اساس حقایق جامعه خود چه هویتی برای زن تعریف و چگونه آن را بازنمایی کرده‌اند. دوم اینکه پیرامون آن زن و حتی در گذشته او، چه شرایطی حاکم بوده

-
1. Personality Theories: Critical Perspectives
 2. Personality Theories
 3. Skinner
 4. Behavioral Psychology
 5. identity

و هست که منجر به شکل‌گیری، جهت‌دهی و واکنش او شده و او را در چه مسیری قرار می‌دهد، که مجموعه این بررسی‌ها مستقیماً به تعریف «هویت» اشاره می‌کند. در این تحقیق طبق تعریفی که از «هویت» بیان شده، سه محور بررسی و تحلیل هویتی وجود دارد که شامل: شکل‌گیری هویت زن، جهت‌دهی افکار و رفتار او و نهایتاً واکنش‌های زن می‌شود.

۳. چارچوب نظری

ون‌دایک با پیوند میان سه مفهوم اجتماع، شناخت و گفتمان، مثلثی شکل می‌دهد که مبنای رویکرد اجتماعی شناختی او قرار گرفت (ون‌دایک، ۱۹۹۸: ۱۳۲-۱۲۹). از نظر ون‌دایک، تحلیل گفتمان سه سطح کارکرد اجتماعی^۱، کارکرد شناختی^۲ و کارکرد گفتمانی^۳ دارد که بعد اجتماعی پیرنگی دارند؛ بنابراین، در این پژوهش از «روش تحلیل گفتمان ون‌دایکی»^۴ استفاده می‌شود.

ون‌دایک بحث‌های نظری و تاریخی گفتمان را از زاویه علوم اجتماعی مطرح می‌کند. در این روش اعتقاد بر این است که باید چارچوب منطقی و محکمی برای مطالعه روابط بین شناخت هویت زن، قدرت و گفتمان وجود داشته باشد. ون‌دایک شناخت را دارای ابعاد اجتماعی پیرنگی می‌داند؛ بنابراین اگر در جامعه این‌گونه فرایندها و نگاه‌ها و ایدئولوژی‌های هژمونیک وجود داشته باشد، تأثیرگذاری آن‌ها بر تعریف و نمود هویت زن انکارناپذیر بوده و بر ساختار تصورات ذهنی افراد جامعه نسبت به زن و همچنین بر شکل‌گیری هویت زن نیز تأثیر دارند؛ بنابراین، در این تحقیق با بررسی شیوه بازنمایی هویت زن و عوامل تأثیرگذار در این بازنمایی، تأثیرات جامعه بر هویت زن، واکنش‌های هویت زن نسبت به جامعه و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری هویت زن بر افراد جامعه بررسی می‌شود. به این سبب، روش تحلیل گفتمان ون‌دایکی در تحلیل واکاوی‌های این تحقیق برگزیده شده است.

بدون شک ایدئولوژی هژمونیک در یک جامعه بر ساختارهای ذهنی افراد اثر می‌گذارد، چه در درک و چه در تولید مفاهیم مختلف. رمان‌ها نیز از این ایدئولوژی تأثیر می‌گیرند، به‌ویژه وقتی نویسندگانی منتقد و بازتاب‌دهنده مسائل اجتماعی خالق آن‌ها باشند؛ بنابراین، نوع انتخاب واژگان و استراتژی نویسندگان آن‌ها نیز متأثر از همان ایدئولوژی هژمونیک است. بر اساس روش تحلیل گفتمان ون‌دایکی، هنگامی که یک ایدئولوژی شکل می‌گیرد؛ یا در ستیز با

-
1. Social Function
 2. Cognitive Function
 3. Discourse Function
 4. Van Dijk's Discourse Analysis

ایدئولوژی‌های هژمونیک دیگر در یک جامعه است و یا برای اثبات خود در جامعه و قدرت گرفتن به کاربرد استراتژی‌های متفاوتی در گفتمان‌ها متوسل می‌شود. این استراتژی‌ها، روش نوشتن درباره خود و دیگران را متمایز می‌کند. این استراتژی‌ها بر پایه «مربع ایدئولوژیک ون‌دایک^۱» بنانهاده شده که شامل چهار گزاره است: ۱. تأکید بر نقاط قوت خودی؛ ۲. تأکید بر نقاط ضعف دیگری؛ ۳. رفع تأکید از نقاط ضعف خودی؛ ۴. رفع تأکید از نقاط قوت دیگری.

البته چهار اصل ارائه شده فقط نمای کلی بحث بین ایدئولوژی‌ها را بازنمایی می‌کنند و هیچ استراتژی متنی را نشان نمی‌دهند. بدیهی است که برای تحلیل متن زمان‌ها در روش تحلیل گفتمان ون‌دایکی، به شناخت استراتژی‌های متنی و عناصر زبان‌شناختی نیازمندیم. چراکه اگر قرار است ایدئولوژی‌ها از طریق گفتمان، بیان، تقویت و ماندگار شوند، باید به دنبال نشانه‌های زبانی، استراتژی‌ها و عناصر زبان‌شناختی در متون باشیم. ون‌دایک تعداد زیادی از نشانه‌های متنی را معرفی و اشاره می‌کند که همه آن‌ها در هر گفتمانی کارکرد یکسان و مشابه ندارند و به همین سبب صدها استراتژی و عنصر زبان‌شناختی در تحلیل‌های مبتنی بر روش تحلیل گفتمان ون‌دایکی مدنظر قرار می‌گیرند (رحیمی و رئیس، ۲۰۱۱: ۱۱۲-۱۰۷). ازاین‌رو، طی این پژوهش چند استراتژی پررنگ و پرتکرار پیرامون نمایش هویت زن در متن رمان‌ها بررسی شده که مختصراً به توصیف آن‌ها می‌پردازیم.

استراتژی‌های بکار رفته در متن رمان‌ها بر اساس چهار سطح معنا، توصیف، سبک و استدلال بررسی و همچنین اصول مربع ایدئولوژیک ون‌دایک نیز در بررسی‌ها مدنظر گرفته می‌شود. برای بررسی و تحلیل دقیق‌تر و جزئی‌تر گفتمان رمان‌ها، هر یک از چهار سطح در قالب زیر بخش‌هایی تقسیم می‌شوند که به تعریف و توصیف آن‌ها می‌پردازیم:

الف) سطح معنا^۲: در این سطح به بررسی مفاهیم و معانی پیرامون هویت زن در متن، فراتر از معانی ظاهری جملات، می‌پردازیم. به عبارت دیگر، این سطح فرامتن را بررسی می‌کند. این سطح به دوزیر بخش تقسیم می‌شود:

۱. پیش‌انگاره‌ها^۳: ون‌دایک فرامتن یا مفهوم برداشت شده از گفتمان را محصول پیش‌انگاره‌های ذهنی مخاطب نسبت به الگوها و رخداد‌های جامعه می‌داند (ون‌دایک، ۲۰۰۳: ۴۶)؛ بنابراین به تصویر کشیدن بخشی از الگوهای رفتاری و ذهنی جامعه نسبت به هویت زن در رمان‌ها منجر به درک کامل گفتمان توسط مخاطب می‌شود که نشان از اهمیت

1. Van Dijk's Ideological Square
2. Semantic Level
3. presupposition

پیش‌انگاره‌ها دارد.

۲. قطب‌بندی^۱: قطب‌بندی بدین معناست که اعضای یک گروه یا گفتمان، خودی‌ها و غیرخودی‌ها را مشخص می‌کنند؛

یعنی چه کسانی با آن‌ها هستند و چه کسانی با آن‌ها زاویه دارند (ون‌دایک، ۲۰۰۳: ۴۳). اینجاست که بین خودی و

دیگران تفاوت‌هایی ایجاد و محدوده گفتمان به خاطر ترس از نفوذ و برای تضعیف رقیب، محدود می‌شود.

به عبارت دیگر، این زیر بخش نشان از زمان‌هایی دارد که زنان برای حفظ هویت خود و یا خانواده، افراد جامعه را

قطب‌بندی و خود را محدود و منفعل می‌کنند؛ زیرا از نفوذ رقیب مخرب هراس دارند.

ب) سطح توصیف^۲: این سطح به بررسی توصیف‌های نویسنده می‌پردازد. این توصیف‌ها می‌توانند در مورد شرایط

جامعه، محیط زندگی، افراد خانواده و یا ویژگی‌های خود زن باشند. در حالتی جزئی‌تر، گاهی این توصیف‌ها اشاره‌ای

ضمنی و مفهومی تلویحی به گذشته، شرایط خانوادگی و شیوه تربیتی داشته باشد که یک زن از دل آن بیرون آمده. به

سبب همین تنوعات، زیر بخش‌های این سطح بسته به متن هر رمان متفاوت هستند.

ج) سطح سبک^۳: در این سطح به بررسی سبک و استراتژی‌های نویسنده در بیان مسائل پیرامون هویت زن

می‌پردازیم. این سطح یکی از مهم‌ترین سطوح در تحلیل‌ها محسوب می‌شود، چراکه شیوه بیان، تقویت و ماندگاری

یک ایدئولوژی بسیار وابسته به سبکی است که نویسنده برای انتقال سخن خود انتخاب می‌کند. برای بررسی دقیق‌تر

این سبک‌ها، این سطح به یک زیر بخش تقسیم می‌شود که به یکدیگر وابسته و گاهی مکمل یکدیگرند:

۱. واژه‌گزینی^۴: انتخاب واژه‌های درست و به کارگیری آن‌ها در مکان مناسب یکی از راه‌های مؤثر در بیان ایدئولوژی و قدرت

گرفتن آن است. استراتژی واژه‌گزینی به صورت صحیح و کارآمد در انتقال معنا به مخاطب نقش پررنگی ایفا می‌کند.

د) سطح استدلال^۵: یکی دیگر از سطوح مهم در تحلیل رمان‌ها سطح استدلال است؛ زیرا در این سطح نویسنده

اتفاقات و حوادث مسیر داستان را به نوعی جمع‌بندی کرده و سعی در انتقال پیام نهایی دارد. به عبارت دیگر، سطح

استدلال عصاره‌ای از استراتژی‌های بکار رفته در سه سطح قبلی است، جایی که ایدئولوژی‌های مختلف مقایسه و با

استناد به حوادث داستان پیام نهایی رمان به مخاطب منتقل می‌شود. این سطح به دو زیر بخش تقسیم می‌شود:

۱. مقایسه^۶ و تغییر ایدئولوژی^۷: در این زیر بخش ایدئولوژی‌هایی که در طول رمان با یکدیگر مقایسه شده‌اند و همچنین

1. polarization
2. Description Level
3. Style Level
4. lexicalization
5. Reasoning Level
6. comparison
7. Change in ideology

تغییرات ایجاد شده در آن‌ها بررسی می‌شود. بدین معنا که در بخش‌های مختلفی از رمان‌ها تلاش شده تا از طریق مقایسه نظرات و ایدئولوژی‌ها، مباحثی چون هویت زن و قدرت در جامعه دچار تغییر و دگرگونی شود. به عبارت دیگر، از طریق مقایسه افراد و گفتمان‌ها با یکدیگر، یک گفتمان ضعیف و گفتمان و نگرشی جدید قدرت می‌گیرد (ون‌دایک، ۲۰۰۶: ۱۳۶).

۲. استناد و ارجاع^۱: دیدگاه‌ها و تغییر ایدئولوژی و نگرش‌ها زمانی که با شاهد و دلیل مطرح شوند قابل قبول‌تر و مستحکم‌تر خواهد بود (ون‌دایک، ۲۰۰۳: ۶۹). استناد و اشاره به شخصیت‌ها و حوادث گوناگون رخ داده در طی داستان، منجر به پذیرش دلیل تغییر ایدئولوژی و تغییر نگاه‌ها می‌شود. همین مستدل بودن و منطقی نتیجه‌گیری کردن تأثیر پیام متن پیرامون هویت زن را برای مخاطب چندین برابر می‌کند که نشان از اهمیت استراتژی استناد و ارجاع دارد.

۴. ارائه و تحلیل داده‌ها

این تحقیق از نوع کیفی بوده و به روش توصیفی-تحلیلی با کمک روش تحلیل گفتمان ون‌دایکی انجام شده است. این چهار رمان به دلیل قدرت داستان‌نویسی نویسندگان و محوریت هویت زن در اکثر آثار آن‌ها و معرفی رمان‌ها به عنوان رمان پر مخاطب سال و جلب تحسین و استقبال منتقدین و خوانندگان انتخاب شده‌اند. همچنین، به علت نگاه بی‌طرفانه و متعادل به هویت زن در رمان‌ها، از نظر تعداد، دو نویسنده زن و دو نویسنده مرد انتخاب شده است. طی این تحقیق، ابتدا چهار رمان بررسی شده و چگونگی بازنمایی هویت زنان آشکار و سپس شرایط و عوامل تأثیرگذار بر آن‌ها در متن بر اساس اصول مربع ایدئولوژیک ون‌دایک و همچنین چهار سطح معنا، توصیف، سبک و استدلال بررسی و تفسیر پرداخته شده است. همچنین، طبق تعریفی که از "هویت" بیان شد، استراتژی‌ها در سه محور اصلی تحلیل هویتی، شامل: شکل‌گیری هویت زن، جهت‌دهی افکار و رفتار او و نهایتاً واکنش‌های زن، بررسی و دسته‌بندی می‌شوند.

۴-۱ رمان «سال بلوا» اثر عباس معروفی

۴-۱-۱ شکل‌گیری هویت زن

ابتدا به بیان عوامل مرتبط با شکل‌گیری هویت زن در قالب استراتژی‌ها در رمان سال بلوا می‌پردازیم.

۴-۱-۱-۱ سطح معنا: پیش‌انگاره‌ها

نویسنده در ابتدای داستان به توصیف زنان و جامعه می‌پردازد. در این داستان نیز این‌گونه است که شخصیت زن

همیشه به یاد پدر است و کلید رهایی را پدرش می‌بیند. علاوه بر این‌ها، خود زنان باور دارند که ضعیفه هستند و وابسته به مرد و اگر مبارزه کنند و حق خود را بخواهند سرنوشتی جز مرگ ندارند. این یعنی زنان به هویت مستقل خود اعتقاد نداشته و حتی تمام ابعاد هویتی آن‌ها تحت تأثیر منفی عوامل و شرایط پیرامون خود هستند. علاوه اینکه در این داستان حتی نظرات زنان هم متکی به نظر مرد است و سرنوشت زنان در دستان مردان رقم می‌خورد که یعنی حتی زنان تلاشی برای اثبات و ابراز هویت خود ندارند و تمام امور را به دست مردان سپرده‌اند. خلاصه اینکه هویت زن از تمام جهات به مردان وابستگی داشته و اعتقادی به هویت مستقل خود ندارند.

۱. «گاهی احساس می‌کردم دنیا بر اساس عقل و منطق مردانه می‌گردد که مردها شوهر زن‌ها بشوند و صورتشان را چروکیده کنند، اگر توانستند بچه به دام‌شان بیندازند و اگر نتوانستند اشکشان را در بیاورند. زن موجودی است معلول و بی‌اراده که همه جرئت و شهامتش را می‌کشند تا بتوانند برتری‌شان را به اثبات برسانند. مسابقه مهمی بود و مرد باید برنده می‌شد.» (معروفی، ۱۳۸۲: ۶۳)

۲. «گفتم: چرا زور می‌گویی، مادر؟ چرا هر وقت جایی می‌روم یکی باید مثل سایه دنبالم باشد؟» مادر یکدستش را به کمرش زد، قدمی جلو آمد: «چه حرف‌ها! کی پدرت اجازه می‌داد ما که زنش بودیم پامان را از خانه بیرون بگذاریم؟ حالا دخترش تکوتنها برود بیرون؟ مگر من می‌گذارم؟» (همان: ۲۰)

۳. «نوشا: بچه که بودم خیال می‌کردم همه چیز مال من است، دنیا را آفریده‌اند که من سرم گرم باشد، آسمان، زمین، پدر، مادر، درخت‌ها، اسب‌ها، کالسکه‌ها و حتی آن گنجشک‌ها برای سرگرمی من به وجود آمده‌اند. بعدها یکی یکی همه چیز را ازم گرفتند.» (همان: ۵۸)

۴. «زبیده خاتون اخم کرد: فکر کند؟ به چی فکر کند؟ چشم و چراغ سنگسر آمده و خواهانش است، فکر کند؟ زمانی که شوهرم دادند، اصلاً خبر نداشتم، بعد فهمیدم که شوهر کرده‌ام. توی شهر ما رسم نیست که نظر دختر را بپرسند.» (معروفی، ۱۳۸۲: ۷۲)

۴-۱-۲ جهت‌دهی افکار و رفتار

اکنون عواملی را که سبب جهت‌گیری هویت زن می‌شوند، بر اساس استراتژی‌ها بررسی می‌کنیم.

۴-۱-۲-۱-۱ سطح سبک: واژه‌گزینی

در این داستان، مردان اگر خطایی در حق زنان بکنند باز مورد احترام و بزرگ‌اند؛ یعنی نه تنها هویت مردان در مقابل هویت زنان به شدت پررنگ و تأثیرگذار است، بلکه اشتباه و خطا از جانب مردان باز این بزرگی و ابهت را حفظ می‌کند. تا اینجای رمان، اطراف زنان سراسر کنش منفی نسبت به هویت آنان بوده و هیچ جهت‌گیری و یا واکنش خاصی از

جانب زنان مشاهده نمی شود؛ این یعنی سکوت مطلق هویت زن در برابر حوادث اطراف.

۵. "مادر جعبه منجوق دوزی شده پشت آینه را آورد و روی میز گذاشت. در برابر ابهت آن روزگار پدر تسلیم شده بود. تا آن روز هیچ وقت پدر را آن طور عصبی و هیجان زده ندیده بودم، با این حال حتی آن روز هم مهربان تر از مردهای مهربان بود؛ و من بعدها فهمیدم که از حسینا مهربان تر نبود، اما از دیگر مردهای دنیا مهربان تر بود." (همان: ۴۰)

۴-۲-۱ تأکید بر نقاط ضعف دیگری و رفع تأکید از نقاط ضعف خودی

در این داستان، کنش ها و واکنش ها از سوی گفتمان غالب مردانه برای تضعیف گفتمان زنانه صورت می پذیرد. در بخشی از رمان نوش آفرین در حال کتک خوردن از معصوم است. سپس معصوم او را «جزامی» خطاب می کند. او سعی می کند همسرش را با صفات منفی تحقیر کند.

۶. "نوش آفرین زانو زده بود، صورتش را در دست هایش گرفته بود و گریه می کرد. معصوم انگار که راه درازی را دویده باشد، نفس زنان همچنان قنداق موزر را به کله نوش آفرین می کوبید. بعد که به خود آمد، جسم بی حرکت او را بغل زد و به پنج دری برد، او را روی تخت خواباند، درها و پنجره ها را محکم کرد، پرده ها را کشید، بالاسر نوش آفرین ایستاد و گفت: جذام" (همان: ۱۳۰)

۴-۱-۳ واکنش های زن

در نهایت، با توجه به استراتژی ها به بررسی واکنش های هویت زن می پردازیم.

۴-۳-۱ سطح استدلال: مقایسه و تغییر ایدئولوژی

در این داستان نه تنها هویت زن در مقابل مردان به صورت مغلوب به تصویر کشیده، بلکه خود مردان نیز به خاطر مسائل سیاسی و اجتماعی آن روزگار در مقابل هجوم بیگانگان ضعیف و مغلوب بودند. در اینجا علاوه بر گفتمان ها به بررسی و نشان دادن اوضاع ناآرام سیاسی ایران در آن دوران پرداخته و همچنین بازتاب دهنده مسائل اجتماعی آن دوران نیز هست. این تقابل و قیاس ها نشان می دهد که هم هویت زن در مقابل مردان ضعیف است و از طرفی هویت همزنیک مردان نیز در مقابل بیگانگان ضعیف و مغلوب است.

۷. "من نمی گذارم این شرارت ها ادامه داشته باشد. آن کسانی که رو به قبله رزم آرا نماز نخوانند، اعدام می شوند. آن کسانی که رفتار مشکوک داشته باشند، اعدام می شوند. آن کسانی که اطلاعاتی از افراد شرور داشته باشند و بخواهند پنهان کنند، اعدام می شوند. چه کسی دست به قتل میرزا حبیب رزم آرا زده است؟ من حسینا را اینجا دار می زنم. من این دار را برای رفاه عموم ساخته ام. این دار عمومی است. من این شهر را آباد خواهم کرد. حرفی ندارم. بروید." (همان: ۱۲۴)

۸. "ناژداکی شهردار گفت: «مردم به دار عادت کرده‌اند.» سروان خسروی گفت: «بله نگاهشان کنید.» میرزا حسن گفت: «مرده‌های متحرک!» مردم دوروبر آن می‌پلکیدند، از زیرش رد می‌شدند، دستشان را بهش تکیه می‌دادند و کم مانده بود که به جانش قسم هم بخورند. انگار که جزئی از شهر بوده و از قبل بوده و همین چند وقت پیش ساخته نشده است." (همان: ۱۳۰)

۲-۴. رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» اثر زویا پیرزاد

۱-۲-۴ شکل‌گیری هویت زن

ابتدا به بیان عوامل مرتبط با شکل‌گیری هویت زن در قالب استراتژی‌ها در رمان زویا پیرزاد می‌پردازیم.

۱-۱-۲-۴ سطح توصیف

در طول مسیر داستان شخصیت «کلاریس» دائماً در حال پرداختن به کارهای درون خانه است و حوادث برای او یکنواخت و تکراری‌اند. آن‌قدر «کلاریس» دچار روزمرگی می‌شود که با وقوع برخی کارهای آشنا و تکراری، حتی نیاز نیست به ساعت نگاه کند و زمان را می‌داند. پیشروی کند روند داستان نشان از کسالت‌باری زندگی او می‌دهد. گاهی در کلام اغراق می‌کند، اما در این اغراق حقیقت روزمرگی نهفته است. این چنین دیالوگ‌هایی در داستان نشان از ملال‌آور بودن زندگی زن و توجه دائم به خانه، فرزندان، دیگران و حتی فراموشی از خود دارد.

در اینجا هویت زن تحت تأثیر عوامل فرهنگی و اجتماعی بوده و مشخصاً با توصیف روزمرگی‌های «کلاریس»، نویسنده نادیده گرفتن هویت فردی (شخصی)، هویت خانوادگی و هویت اجتماعی زن را نشان می‌دهد. این یعنی نه تنها جامعه هویت مستقلی از زن را نمی‌شناسد، بلکه در امور شخصی و خانوادگی او نیز تأثیر گذاشته و هویت زن را کمرنگ کرده است.

۱. "صدای ترمز اتوبوس مدرسه آمد، بعد قیژ در فلزی حیاط و صدای دویدن راه باریکه وسط چمن، لازم نبود به ساعت

دیواری آشپزخانه نگاه کنم، چهار ربع بعد از ظهر بود." (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۹)

۲. "کلاریس در مورد لباس آرسینه می‌گوید: «ندیده می‌دانستم لبه جیب آرسینه هم شکافته.» (همان: ۱۰)

۳. "مادرش از کلاریس می‌پرسد: «گردگیری نکردی؟» و کلاریس پاسخ می‌دهد: «چرا، پرویز هشت بار، دیروز شانزده

بار، امروز سی و دو بار.» (همان: ۲۹)

۴. "نامه آرمن به امیلی: «مادرم فقط بلد است ایراد بگیرد، غذا بپزد، گل بکارد و غر بزند.» (همان: ۱۹۰)

۵. "برگزاری مهمانی‌ها و کار غذا پختن و ظرف شستن همیشگی کلاریس." (همان: ۳۴)

۴-۲-۱-۲ سطح سبک: واژه‌گزینی

در این رمان، نویسنده با بهره‌گیری از استراتژی‌های واژه‌گزینی و بلاغت، مفاهیمی چون «عدم توجه به خود، توجه بیشتر به خواسته دیگران، عدم توجه دیگران به او» را در قالب جملات کنایی، طعنه‌آمیز یا منفی بکار برده است. این بخش اشاره به جنبه اجتماعی هویت دارد. رفتارهای خانواده و جامعه اطراف یک زن، اولاً بر هویت اجتماعی و ثانیاً بر واکنش‌های او نسبت به جامعه و اطرافیان تأثیر می‌گذارد. این عدم توجه به هویت و موجودیت زن در خانواده و اجتماع، تأثیر انکارناپذیری بر رفتارها و واکنش‌های زن دارد که طبیعتاً هویت او را در تمام زمینه‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۶. "فکر کردم وقت می‌کنم به کارهایی که دوست دارم برسم، و ایرادگیر ذهنم پرسید: چه کارهایی؟" (همان: ۱۹)

۷. "کلاریس با ورود همسایه جدید بیشتر به خواسته خود فکر می‌کند و می‌گوید: «بس که هر کاری را به خاطر دیگران کردم خسته شدم.»" (همان: ۲۰۲)

۸. "وقتی می‌خواهد مهمانی بگیرد می‌گوید: «هیچ‌کس به من توجه نمی‌کند و تنها به فکر خودش است. بچه‌ها در دنیای کودکی خود خوشحال‌اند و فکر می‌کنند غرغرو و ایرادگیرم.»" (همان: ۲۰۲)

۹. "موقع مهمانی همیشه می‌گوید: «وقت می‌ز چیدن برای مهمان‌ها همیشه یادم می‌رفت خودم را بشمرم.»" (همان: ۲۰۹)

۴-۲-۲ جهت‌دهی افکار و رفتار

اکنون عواملی که سبب جهت‌گیری هویت زن در رمان می‌شوند بررسی می‌کنیم:

۴-۲-۲-۱ سطح استدلال: مقایسه و تغییر ایدئولوژی

سطح استدلال در این رمان با ضعیف شدن رابطه زن و شوهر و از بین رفتن ایدئولوژی خانواده، مقایسه رفتار دیگران و تلاش برای ایجاد تحولی جدید نشان داده شده است. «کمرنگ شدن رابطه عاشقانه، بی‌توجه بودن نسبت به جمع خانواده، عدم ابراز علاقه و محبت مستقیم و در نهایت جذب شدن کلاریس به سمت امیل» از نشانه‌های شروع قدرت گرفتن گفتمان رقیب و ضعف گفتمان خودی است.

عدم توجه به زن و در نتیجه آن رفتن زن به سمت انتخاب‌های دیگر، نشان از جهت‌گیری و واکنش‌های زن نسبت به شرایط و اطرافیان دارد و مجموعه این اعمال تعریف عینی هویت زن است. به عبارت دیگر، کنش‌های اجتماعی و خانوادگی که هویت فردی (شخصی)، خانوادگی و اجتماعی زن را دچار تزلزل می‌کند منجر به واکنش‌هایی از سوی زن شده تا هویت مستقل خود را نشان داده و تلاش کند تا دیده شود و قدرت بگیرد. در تمام ابعاد هویتی، کنش‌ها

نسبت به یک فرد، چه زن و چه مرد، هیچ‌گاه بدون واکنش نبوده و نخواهند بود.

۱۰. "کلاریس با خود فکر می‌کند که شوهرش در طول هفده سال عروسی‌شان چند بار به خاطر او ناراحت شده که خودش

جواب می‌دهد: «خیلی به‌ندرت» (همان: ۲۳۸)

۱۱. "چند وقت بود دستم را نگرفته بود؟" (همان: ۵۷)

۱۲. "چه خوب که هفته‌ای یک‌بار همه سر ناهار دورهم باشیم." (همان: ۵۹)

۱۳. "سال‌ها بود فهمیده بودم آرتوش با مقصر شمردن هرکسی که اتفاقی برایش می‌افتد، محبتش را نشان می‌دهد." (همان:

۱۰۷)

۱۴. "وقتی امیل به خانه کلاریس می‌رود، کلاریس متوجه ورود بچه‌ها نمی‌شود: «بچه‌ها که کیف مدرسه به دست، تو

درگاهی اتاق پیدایشان شد، فکر کردم چطور صدای اتوبوس مدرسه را نشنیده‌ام." (همان: ۱۵۲)

۴-۲-۲ تأکید بر نقاط ضعف دیگری و رفع تأکید از نقاط ضعف خودی

با توجه به اصول مربع ایدئولوژیک ون‌دایک طی این داستان، شرایط جدید پیش آمده برای کلاریس و دوستی با خانم نوراللهی، او را آگاه می‌کند. او خواسته‌های جدیدی دارد. از طرفی همه زنان داستان که خود را شبیه دیگری و با درد مشترک خطاب می‌کنند، با تزریق آگاهی و ورود دغدغه جدید، یکنواختی از زندگی کلاریس و بقیه حذف می‌شود. با تزریق این آگاهی، گفتمان خودی که همان هویت زن است، قدرت گرفته و گفتمان غیرخودی که همان ایدئولوژی مردسالاری است، ضعیف می‌شود.

۱۵. "کلاریس با ورود همسایه جدید بیشتر به خواسته خود فکر می‌کند و می‌گوید: «بس که هر کاری را به خاطر دیگران

کردم خسته شدم." (همان: ۲۰۲)

۱۶. "خانم نوراللهی سخنرانی‌هایی درباره «زن و آزادی» داشت و می‌گوید: "تنها آرایش و زیبایی شرط زن بودن نیست."

(همان: ۷۸)

۱۷. خانم نوراللهی: "بازهم تکرار می‌کنم که اولین خواست و هدف بانوان ایران داشتن حق رأی است." (همان: ۷۷)

۱۸. خانم نوراللهی دوست کلاریس بود و با اجتماع و سیاست در ارتباط بود، کلاریس در مورد او می‌گوید: "می‌دانستم

شوهر دارد و سه بچه مثل خود من، بالین حال هم کار می‌کرد و هم فعالیت اجتماعی داشت. من غیر از کار خانه چه

می‌کردم؟" (همان: ۷۹)

۴-۲-۳ واکنش‌های زن

با توجه به استراتژی‌ها، درنهایت، واکنش‌های هویت زن را بررسی می‌کنیم.

۴-۲-۳-۱ سطح استدلال: استناد و ارجاع

استناد و اشاره به شخصیت‌ها و حوادث گوناگون در طی داستان، این‌گونه نشان می‌دهد که کلاریس که در ابتدا به مسائل سیاسی و اجتماعی بی‌توجه بود؛ در پایان نسبت به آن‌ها علاقه نشان می‌دهد. از طرفی مادر کلاریس به‌عنوان نماینده زنی از نسل قبل تا پایان داستان به این‌گونه مسائل توجه و علاقه‌ای نشان نمی‌دهد. از طرفی خانم نوراللهی به‌عنوان دوست کلاریس، فعال اجتماعی و سیاسی پیرامون حقوق زنان است و زنی فعال در جامعه است، شرایط خانوادگی مشابه کلاریس دارد و بر نگاه کلاریس تأثیر می‌گذارد. این پایان‌بندی داستان به رابطه زنان و مسائل اجتماعی تأکید می‌کند و حضور زن در جامعه را به تصویر می‌کشد.

این بخش نیز در امتداد همان آگاه شدن هویت زن نسبت به خود است و نشان‌دهنده واکنش‌ها و جهت‌گیری‌های متفاوت زن نسبت به کنش‌های پیرامون خود است. نکته جالب توجه در این بخش غلبه هویت جدید زن بر مؤلفه‌های تربیتی است که بر هویت او تأثیر گذاشته بود. برخلاف فضای تربیتی که او را مطیع و نسبت به مسائل اجتماعی بی‌تفاوت تربیت کرده بود، اکنون او نسبت به حوادث اجتماعی و سیاسی جامعه خود مشتاق است. از طرفی، قبلاً شاهد آن بودیم که به دلیل برخی کنش‌های اجتماعی و خانوادگی و بی‌توجهی‌ها، «کلاریس» نسبت به شوهرش زاویه گرفته و جبهه‌گیری می‌کرد، اما اکنون با تغییر نگرش و آگاهی، به زندگی خود بازگشته و سعی در حفظ خانواده خود دارد. تمام این استناد و ارجاع‌ها نشان‌دهنده شکل‌گیری هویتی جدید از زن است که حتی بر واکنش‌های او نیز تأثیر داشته و شرایط را دگرگون می‌کند.

۱۹. «کلاریس به شوهرش می‌گوید: «عنوان‌های درشت خبرهای روزنامه را خواندم، هر بار حوصله‌ام سررفته بود.» (همان:

۲۰)

۲۰. وقتی عده‌ای سیاستمدار مهمان آرتوش بودند کلاریس گفت: «آمدنشان به اینجا خطرناک نیست؟» (همان: ۸۸)

۴-۳-۲ رمان «سووشون» اثر سیمین دانشور

۴-۳-۱ شکل‌گیری هویت زن

ابتدا به بیان عوامل مرتبط با شکل‌گیری هویت زن در قالب استراتژی‌ها در رمان سووشون می‌پردازیم:

۴-۳-۱-۱ سطح توصیف

در ابتدا نویسنده شروع به توصیف محیط و لوازم مختلف می‌کند که بسیار دقیق و یا به عبارتی زنانه هستند. مثل توصیف لوازم آشپزخانه، وسایل خیاطی، زیورآلات و امثال این‌ها. از همین ابتدا نویسنده سعی در توصیف زنانه

محیط و لوازم دارد که توصیفی است از هویت فردی (شخصی) و هویت خانوادگی زنان و نگاه آنان به پیرامون خود. از طرف دیگر، زری در رمان سووشون، همچون سایر زنان، زنی است با نگرانی و دل‌شوره زنانه. نویسنده در این رمان برای توصیف متفاوت و پررنگ زری، از روش و زبانی مردانه استفاده نکرده و او را زنی مانند دیگر زنان به تصویر کشیده است. در این رمان هویتی از زن نشان داده شده که با تمام خصوصیات روحی و جسمی زنانه، بر محدودیت و افکار قالب در جامعه خود فائق آمده و آغازگر حرکتی جدید می‌شود. حرکت او که یک کنش اجتماعی نسبت به ظلم حاکمان زمان خود او است. این شیوه توصیف در سرتاسر رمان مشهود است، به طوری که در پایان رمان مخاطب حس می‌کند که قهرمان واقعی رمان خود زری است:

۱. "از کجا گوشواره زمرد او را دیده‌اند؟" (دانشور، ۱۳۴۸: ۸)

۲. "یوسف گوشواره‌ها را به دست خودش به گوش او کرده بود." (همان: ۸)

۳. "خانم فاطمه پشت سماور که می‌جوشید نشست بود." (همان: ۲۱)

۴-۳-۱-۲ سطح معنا: پیش‌انگاره‌ها

زری، نقش اصلی زن رمان سووشون، هویتی قوی و مستقل دارد. او زنی فرهیخته با تفاوت‌های بسیاری نسبت به اغلب زنان اطراف خود، مسلط به زبان انگلیسی و دارای احترام خاصی میان زنان و مردان است. زری هویتی دارد که تعامل با شوهرش و همچنین در رفتار با فرزندان، همسر و مادری تمام‌عیار از خود نشان داده است.

از طرفی، در رمان، مادر به‌عنوان سرچشمه و انگیزه زندگی معرفی شده است و هر جا که نویسنده از مادر سخن می‌گوید، به فداکاری و نقش تربیتی او نیز اشاره می‌شود. زن، به‌عنوان یک مادر، بیشترین سهم را در تربیت فرزندان داشته و به عبارت ساده‌تر باغبان باغی است که ثمره آن نقش پررنگی در فردای یک جامعه دارد.

در رمان سووشون نیز از زری در نقش مادر به‌عنوان مهد فداکاری و عطوفت و کوه صبر و بردباری و کانون دل‌بستگی فرزندان یاد شده است. همچنین زن در نقش مادر در حالی که به‌اندازه پدر فعال به نظر نمی‌رسد، نقش مهمی در حفظ خانواده و ایجاد ثبات و آرامش آن ایفا می‌کند، تا حدی که در مواقعی که خطری کانون خانواده او را تهدید می‌کند، مادر بودن و همسر بودن او را به خانواده متصل نگاه داشته و برای رفع آن خطر می‌کوشد. حتی عشق مادرانه زری را درجایی که در فراق پسرش ناله می‌کند هم می‌توانیم ببینیم.

پیش‌انگاره‌ای که از نقش مادری از زن در ذهن مخاطب تشکیل می‌شود، انتظاراتی را برای نقش مادر و زن پیش می‌کشد. نقش زن در قالب مادر منجر می‌شود تا مخاطب در حوادث مختلف رمان واکنش بخصوصی را از زن

انتظار داشته باشد؛ اما هویت زن در مسیر داستان با محدودیت و مشکلاتی مواجه می‌شود که اختیارات و استقلال او را محدود می‌کند. این تناقض میان انتظارات و وظیفه مادر منجر به پررنگ شدن محدودیت‌ها و آشکار شدن تناقض‌ها برای مخاطب می‌شود. کارکرد اجتماعی و شناختی گفتمان رمان اینجا ظاهر می‌شود، به طوری که این تناقض که ریشه اجتماعی دارد برای مخاطب آشکار شده و مفهوم رمان به درستی به او منتقل می‌شود.

۴. "هرچند در مدرسه انگلیسی‌ها درس خوانده بود و پدر مرحومش بهترین معلم انگلیسی در شهر شمرده می‌شد." (همان:

۶)

۵. خطاب به افسرهای خارجی گفت: "خانم زهرا خواهش می‌کنم برایشان ترجمه بفرمایید." (همان: ۹)

۶. "زری در شهر به انگلیسی دانی مشهور بود." (همان: ۳۸)

۷. "تمام زندگی من همین‌طور گذشته؛ من هرروز... هرروز تو این خانه، مثل چرخ چاه می‌چرخم تا گل‌هایم را آب بدهم. نمی‌توانم بینم آن‌ها را کسی لگد کرده، من عین حسین کازرونی با دست‌هایم برای خود هیچ کاری نمی‌کنم... من... نه تجربه‌ای. نه دنیا دیدنی..." (همان: ۱۳۰)

۴-۳-۲ جهت‌دهی افکار و رفتار

در این بخش، عواملی که سبب جهت‌گیری هویت زن می‌شوند را بر اساس استراتژی‌ها بررسی می‌کنیم.

۴-۳-۱-۲-۱ سطح معنا: قطب‌بندی

با ورود فرهنگ غرب به ایران، وضعیت هویتی زنان نیز مانند دیگر اقشار اجتماعی تغییر کرد. برخی سنت‌ها از یادها رفت و مراسمات جدید جایگزین آن‌ها شدند؛ اما در طول رمان هنوز شاهد حضور برخی مراسمات دینی و مذهبی هستیم. وجود این مراسمات مذهبی و سنتی در کنار وجود برخی مراسمات غیر سنتی و جدید که در میان اقشار خاصی از جامعه رواج داشت، منجر به قطب‌بندی و مقوله‌بندی گفتمان‌ها و هویت زن می‌شود. این تناقض بر انتخاب اعضای گروه خودی تأثیر داشت و افراد جامعه را دسته‌بندی می‌کرد. گروهی که باورها و اعتقادات مذهبی در عمق وجودشان ریشه کرده بود و در مقابل گروهی که متأثر از فرهنگ جدید بودند.

۸. زری گفت: "فردا شب، شب جمعه است، می‌دانید که من نذر دارم." ابوالقاسم خان چشم‌هایش را به هم زد و گفت:

"زن داداش دستم به دامن." (همان: ۱۷)

۹. "زری به ایران رفت و منتظر ماند تا عمه خانم نمازش را سلام داد و پاکت را باز کرد." (همان: ۸۱)

۱۰. "عمه خانم برایشان چادر نماز دوخته، پا به پای عمه نماز می‌خواند... و ناگهان به صرافت افتاد." (همان: ۱۱۱)

۱۱. زری آهسته به عمه خانم گفت: "چادر تان را ببندازید روی سرتان، این‌ها که در باغ نشسته‌اند، مرد هستند." عمه خانم به

صورتش زد و گفت: "پناه‌بر خدا، رو به هفت کوه سیاه دوره آخرالزمان شده." و چادرش را هول‌هولکی به سر کشید. (همان: ۵۵)

۴-۳-۲ تأکید بر نقاط ضعف دیگری و رفع تأکید از نقاط ضعف خودی

در بخشی از داستان شاهد مربع ایدئولوژیک و ن‌دایک هستیم؛ اما در اینجا گروه خودی و گروه رقیب هر دو گروه زنانه هستند و چند گروه زنانه در رقابت با یکدیگر قرار می‌گیرند و خصوصیت منفی یکدیگر را بیان می‌کنند. در اینجا می‌بینیم که خود زنان با قصه‌سازی در مورد زنان دیگر برخی ویژگی منفی هویت زن را دوچندان می‌کنند. زنان داستان در چند مورد با بینش سطحی و کمی که دارند در مورد دیگران به قصه‌سازی پرداخته و با دخالت بی‌مورد به عیب‌جویی و ایرادگیری از یکدیگر مشغول می‌شوند. در این رمان نگرش منفی "عمه خانم" نسبت به "عزت الدوله" را شاهد هستیم و یا در بخش دیگر دخالت "بی‌بی همدم" پیرامون نازایی "زن ملک سهراب" مشهود است که مدام با سرکوفت زدن سعی در نابودی زندگی آن‌ها داشت.

هویت زن در این رمان وقتی اختیار و قدرتی نداشت و حمایتی از جانب اجتماع و خانواده خود نمی‌دید، در نتیجه برای به دست آوردن یک حس خوشایند به سمت رقابت با زنان دیگر می‌رود. زنان عیب و ایراد یکدیگر را دوچندان می‌کردند و خود را مبری از عیب و ایراد می‌دیدند. ویژگی‌های منفی دیگران را بزرگ کرده تا گروه خود را قدرتمند و صاحب‌اختیار جلوه دهند.

۱۲. "عزت الدوله با پادردی که دارد چطور خودش را رسانده بود؟ لابد آمده بود سروگوشی آب بدهد ببیند چه خبر است؟"

(همان: ۲۵۵)

۱۳. زن بیچاره ملک سهراب می‌گفت: "بی‌بی همدم، اگر شما دم‌به‌دم سرکوفت زنید، خودمان اصلاً به فکرش نمی‌افتیم و زندگی خوش خودمان را خراب نمی‌کنیم و قصه یک زنی را هم گفت که اولادش نمی‌شده." (همان: ۲۵۸)

۴-۳-۳ واکنش‌های زن

در نهایت، با توجه به استراتژی‌ها به بررسی واکنش‌های هویت زن می‌پردازیم:

۴-۳-۳-۱ سطح استدلال: مقایسه و تغییر ایدئولوژی

هویت زن در رمان سووشون ابتدا دچار ترس و گوشه‌نشینی است، اما با مرور زمان و اتفاقات مختلف دچار تغییر و تحول شده و شهامت و شجاعت کسب می‌کند. این رفتار از جانب زن ریشه در اجتماع و شرایط جامعه اطراف او دارد؛ زیرا رفتار و نگرش جامعه او را مجبور به کنار نشستن و سپردن کار به دست مردان می‌کند. در نتیجه این رفتارهای

اجتماعی، هویت زن در جامعه گم می‌شود و کم‌کم خود زنان نیز نقش خود را فراموش می‌کنند و سکوت می‌کنند. اما در زمینه کارکرد اجتماعی و شناختی، از طرفی برخی رفتارها از جامعه زن را وادار به سکوت می‌کند و از طرف دیگر برخی کنش‌های اجتماعی و حوادث به او بیداری و آگاهی می‌دهد. رفتار درست اجتماع منجر می‌شود تا زن هویت خود را بشناسد، نسبت به آن آگاه شده و در حد توان خود در جامعه نقش ایفا کند. در رمان سووشون نیز شاهد این کارکردها هستیم. از طرفی زنانی را می‌بینیم که سکوت اختیار کرده و عنان تمام امور مهم جامعه را به مردان داده‌اند و از ظرف دیگر شاهد هویتی هستیم به نام زری که به خاطر توجه و رفتاری که از سوی همسرش دیده، هویت خود را می‌شناسد و از نقش خود آگاهی دارد. زری هرچند در ابتدا همسرش را به مدارا دعوت می‌کند، اما با از دست دادن همسرش دیگر دلیلی برای مدارا ندیده و ترس و نگرانی را کنار می‌گذارد. هویت زری در خود شهامت دیده و دچار تحول فکری می‌شود.

۱۴. "زری مثل مرغی بود که از قفس آزاد شده باشد، یک دانای اسرار به او ندا و نوید داده بود، نه یک ستاره، هزار ستاره در ذهنش روشن شد. دیگر می‌دانست که از هیچ کس و هیچ چیز در دنیا نخواهد رسید." (همان: ۲۸۶)

۱۵. "زری با شهامت تمام در مقابل خان کاکا می‌ایستد و با او مخالفت می‌کند و با آگاهی تمام و روشن‌بینانه به مسائل می‌نگرد، زری تأمل کرد و به خان کاکا گفت: امروز به این نتیجه رسیدم که در زندگی و برای زنده‌ها باید شجاع بود؛ اما حیف که دیر به این فکر افتادم بگذارید به جبران این نادانی در مرگ شجاع‌ها خوب گریه کنم، چراغ‌های ذهن زری روشن شده بود و او می‌دانست که دیگر هیچ‌کسی در این دنیا نخواهد توانست آن چراغ‌ها را خاموش کند." (همان: ۲۹۲)

۱۶. "زری روزگاری از نزدیک شدن خسرو به دیوار خانه حاکم بیم داشت که مبادا خطر او را تهدید کند اکنون، مرگ یوسف وجود زری را از تردیدها می‌پیراید و دید او را نسبت به زندگی عوض می‌کند. تا آنجا که تفنگ دست خسرو می‌دهد و می‌گوید: می‌خواستم بچه‌هایم را با محبت و در محیطی آرام بزرگ کنم؛ اما حالا با کینه بزرگ می‌کنم، به دست خسرو تفنگ می‌دهم." (همان: ۲۵۴)

۱۷. زری گفت: "شوهرم را به تیر ناحق کشته‌اند. حداقل کاری که می‌شود کرد عزاداری است. عزاداری که غدغن نیست. در زندگی‌اش هم ترسیدیم و سعی کردیم او را هم بترسانیم. حالا در مرگش دیگر از چه می‌ترسیم؟ آب از سر من یکی که گذشته." (همان: ۲۹۱)

۴-۳-۲ سطح استدلال: استناد و ارجاع

در بخش‌های مختلفی از رمان نویسنده تلاش کرده تا از طریق مقایسه، مباحث ایدئولوژی هژمونیک و قدرت را به

نفع جامعه مردان و به ضرر جامعه زنان نمایش دهد. این چنین که زنان هویت مستقل و فعالی ندارند و محدود به خانه و فرزندان‌اند، ظلم در جامعه را می‌بینند و کاری نمی‌توانند بکنند، از طرفی قانون هم حمایتی از آنان نمی‌کند. پس ظلم و ستم جامعه نسبت به خود را می‌بینند و در مقابل آن سکوت می‌کنند. هویت زن در این مقایسه‌ها تحت حاکمیت ایدئولوژی هژمونیک قرار گرفته و ضعیف و محدود به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر، تمام انواع هویت تحت تأثیر منفی تمام عوامل تأثیرگذار بر هویت قرار گرفته و در نتیجه هویت زن نادیده و ضعیف می‌شود.

۱۸. "در داستان زنان مظلوم واقع شده‌اند." (همان: ۱۶۸)

۱۹. "قانون هم به مظلومیت آنان کمک کرده." (همان: ۱۶۸)

۲۰. "زنان بجای احقاق حق، به راحتی از حقوق خود گذشته و تنها به فرزندان خویش، دل بسته‌اند." (همان: ۱۶۸)

۴-۴. رمان «شوهر آهو خانم» اثر علی محمد افغانی

۴-۴-۱ شکل‌گیری هویت زن

اکنون به بیان عوامل مرتبط با شکل‌گیری هویت زن در قالب استراتژی‌ها در رمان شوهر آهو خانم می‌پردازیم:

۴-۴-۱-۱ سطح سبک: واژه‌گزینی

نامی که برای رمان انتخاب می‌شود می‌تواند به انتقال مفهوم و مضمون رمان کمک شایانی بکند. در اینجا نام رمان با نوعی کنایه همراه است. شخصیت اصلی رمان، آهو خانم، همسر سیدمیران، است اما نامی که نویسنده برای رمان برگزیده با نوعی اشاره به وضعیت مردسالار جامعه دارد و هویت زن را وابسته به شوهرش نشان می‌دهد.

۴-۴-۱-۲ سطح معنا: پیش‌انگاره‌ها

در این رمان، هویت آهو خانم، نقش مثبت داستان و دارای خصایص نیکوست. آهو مادری خوب است و زندگی خود را وقف فرزندانش کرده و به خاطر آن‌ها از امتیازاتش می‌گذرد. او تمام تحقیرها را تحمل می‌کند تا سرانجام سیدمیران را برگرداند. از طرفی هویت آهو همواره مطیع شوهر بوده و رضایت او برای آهو مهم است. بعلاوه اینکه مدیریت او در زندگی موجب پیشرفت سیدمیران بوده و حتی در زمان نبود سیدمیران، باز هم به فکر آبروی او بوده و از بدهکاری او چیزی نمی‌گوید.

طی داستان می‌بینیم که باوجود آنکه شوهر آهو خانم دل به هما داده است، حتی به بی‌وفایی و خیانت فکر هم نمی‌کند و حتی با آنکه از جانب شوهرش بی‌اعتنایی دیده و رنج زیادی تحمل کرده، گذشته را فراموش کرده و شوهرش را به زندگی برمی‌گرداند.

۱. "وقتی که قاچاق پارچه سید میران بر ملا می شود، این آهوست که به او پول می دهد: چون حس کرده بود شوهرش در آن موقع حساس در تنگنای بی پولی است، یکبار آورده بود سی تومان و بار دیگر هجده تومان به او داده بود." (افغانی، ۱۳۴۰: ۵۹۰)

۴-۴-۲ جهت دهی افکار و رفتار

اکنون عواملی که سبب جهت گیری هویت زن می شوند را بر اساس استراتژی ها بررسی می کنیم.

۴-۴-۲-۱ تأکید بر نقاط ضعف دیگری و رفع تأکید از نقاط ضعف خودی

ورود هما به زندگی سیدمیران در شخصیت او تغییراتی ایجاد کرد. سیدمیران ابتدا بهترین تفریح زن را کار در خانه می دانست اما اکنون با هما به سینما رفته و با او در مجالس عمومی حاضر می شود. سیدمیران در جشن کشف حجاب، با هما بدون حجاب حاضر شده و برای دور کردن نظر دیگران از این تناقض، این کار را موجب پیشرفت شغلی اش می دانست.

بسامد زیاد این تغییرات و کاربرد زیاد آن توسط نویسنده نشان از اهمیت این موضوع دارد. سیدمیران کاملاً دچار تغییر شده اما برای اینکه در موضع ضعف قرار نگیرد، برای هر کاری که انجام می دهد دلیلی آورده و آنجا توجیه می کند.

۲. "آیا او نباید به خاطر پیشرفت کار صنف و همچنین شخص خویش در نزد مقامات بالا و پایین دولتی خود را فردی شایسته و قابل ترقی نشان بدهد؟" (همان: ۴۱۷)

۳. "او حتی ابایی نداشت که رختخواب خود را جمع کند." (همان: ۴۳۱)

۴. "ریشش را می تراشد و بر موهایش رنگ می گذارد." (همان: ۴۶۰)

۵. "میران مجبور می شود هما را به سینما ببرد تا نیمه های شب تفریح کند و شب از نیمه گذشته به خانه بازگردد." (همان: ۴۸۲)

۴-۴-۳ واکنش های زن

در نهایت، با توجه به استراتژی ها به بررسی واکنش های هویت زن می پردازیم:

۴-۴-۳-۱ سطح استدلال: مقایسه و تغییر ایدئولوژی

در پایان، جدال بین هویت آهو با هویت هما در رمان، نماد جدال بین سنت و مدرنیته است. پیروزی هویت آهو نیز نماد پیروزی هویت آگاه و کارکرد مثبت آن در خانواده است، هویتی که کماکان سنتی است اما رگه هایی از آگاهی، استقلال و قدرت در آن بروز پیدا کرده است؛ اما این جدال بین دو هویت منجر به تغییر در روابط بین اعضا خانواده

شد. پررنگ‌ترین نقش در خانواده سنتی نقش مرد در قالب پدر یا همسر بود که طی این انقلاب مدرن بیشترین تأثیرپذیری را داشت. مردی که بر نگرش، شناخت، احساس‌ها و اعمال دیگر اعضا خانواده تأثیر داشت، اکنون در تعریف جدید خانواده از قدرت یکسانی در زمینه‌های مختلف با زن برخوردار است. به‌ویژه اینکه در فرایند کسب درآمد خانواده و تصمیم‌گیری نیز نقش اصلی خود را از دست داده است.

در این رمان نیز شاهد رفتار آهو هستیم که مطیع شوهر است و حاکمیت مرد بر خانواده را پذیرفته است. در نقطه مقابل هما را می‌بینیم که تحت تأثیر افکار مدرن و جدید اقتدار مرد در خانواده را نمی‌پذیرد و در مسیر استقلال‌طلبی و تحول‌خواهی قرار دارد. این نکته آشکار می‌کند که چقدر هویت زن قدرت تغییر دارد و می‌تواند بر جوامع کوچک و بزرگ اطراف خود تأثیر بگذارد. هویتی که هم آماده تأثیرگرفتن و آماده تأثیرگذاری است.

۶. "آهو اعتقاد داشت که مرد، خدای کوچک زن است." (همان: ۴۹۱)

۷. "هما به میران می‌گوید: خصلت باطن خود را نمی‌توانم پنهان کنم که تا چه اندازه از زمختی و زور بیزارم." (همان: ۱۵۱)

۸. "هما بر سر اصل مسئله حرف داشت که شوهرش حق ندارد جلوی او را بگیرد و او از دستوراتش اطاعت نخواهد کرد."

(همان: ۴۷۹)

۹. "میران از اینکه ببیند اقتدارش در خانه نادیده گرفته می‌شود، به هما اعتراض می‌کند: پس زمانه چه زمانه‌ای شده است که

یک زن به مردش این‌طور جواب می‌دهد." (همان: ۴۱۸)

۱۰. "هما می‌گوید: اجازه را به کسی بده که از تو اطاعت کند." (همان: ۴۱۸)

۴-۳-۲ سطح استدلال: استناد و ارجاع

هما از نقش‌های اصلی داستان است که پس از طلاق از همسر اول خود، با سیدمیران آشنا شده و با او ازدواج می‌کند. با خواندن داستان شاید مخاطب در مورد هویت فکر کند که هویتی دارد سرکش و بلهوس که می‌خواهد از حصار جامعه و سنت رها شود. در کل هویتی منفی از او در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد.

اما اگر عمیق‌تر به هویت و نقش هما توجه کنیم و هویت نشان داده شده از او را با حوادث و وقایع رمان پیوند بزنیم، متوجه می‌شویم که او گمراه شده است. همان‌طور که گفته شد حوادث رمان در عصر ورود مدرنیته و تجدد به جامعه ایرانی در حال وقوع است و پذیرش این سبک جدید از زندگی در تمام ابعاد اجتماعی، فرهنگی، تربیتی و سیاسی نیاز به زیربنا و زیرساخت دارد؛ اما هویت هما همانند بسیاری دیگر از افراد جامعه، این سبک و تحول جدید را بسیار سطحی و در لایه رفتاری پذیرفته است. هویتی که از هما به تصویر کشیده شده نشان از سطحی بودن تأثیر

تجددخواهی در میان افراد جامعه است. به عبارت دیگر، همان‌نشان‌دهنده هویتی است که در مسیر غلط حرکت کرده و تربیت می‌شود. هما برخی مشخصات زن سنتی خانه‌دار، مانند تسلیم بودن در مقابل شوهر، پوشش و تفریحات را کنار گذاشته و هویتی جدید اما ناقص از زن در جامعه را نشان می‌دهد.

۱۱. "اصلاً چارقدش را باز کرده و کنار گذاشته بود." (همان: ۲۰۳)

۱۲. "با این عمل می‌خواست به او امیران بفهماند که در خانه طالب آزادی است." (همان: ۳۸۴)

۱۳. "دامن پیراهن او اندکی پایین‌تر از زیر زانو تا روی نرمه ساق‌ها می‌آمد. آن‌قدر تنگ بود که زانوهای او بالا جبار روی هم قرار می‌گرفت." (همان: ۵۰۲)

۱۴. "آن زمانی که زن‌ها با روبنده دم‌اسبی و چادر دولاغ بیرون می‌رفتند یا وقت حرف زدن با مردها پشت پرده می‌ایستادند و ریگ زیر زبان می‌گذاشتند، مرد و مردهاش هم باد کرد." (همان: ۵۰۴)

۱۵. "جعبه آرایش و آئینه در ساعاتی که شوهرش در خانه نبود، مونس دائمی اش شده بود." (همان: ۳۷۶)

۱۶. "هما به آهو پیشنهاد می‌دهد که از بچه‌ها بخواهد در خانه به جای کردی به زبان فارسی سخن بگویند و از سیدمیران می‌خواهد برای بچه‌هایش در صندوق پس‌انداز ملی حساب باز کند." (همان: ۲۰۸)

۵. تبیین مسئله

بررسی استراتژی‌های گفتمانی در سطوح مختلف و اصول مربع ایدئولوژیک ون‌دایک با توجه به چیش حوادث و اتفاقات رمان‌ها ما را به سمت دسته‌بندی سه‌گانه‌ای از این استراتژی‌ها راهنمایی می‌کند. دسته‌بندی اهمیت سه نکته مهم در شکل‌گیری هویت زن را برای خواننده آشکار می‌کند که شامل اهمیت رفتار اجتماعی، اهمیت رفتار تربیتی و همچنین اهمیت آگاه شدن و آگاهی دادن هستند. این دسته‌بندی این‌گونه است که دسته اول شامل سطح معنا، سطح توصیف و سطح سبک به بازنمایی اهمیت و تأثیرات رفتار اجتماعی می‌پردازند. دسته دوم شامل سطح توصیف با به‌کارگیری اشارات ضمنی به گذشته است که اهمیت رفتار تربیتی را بیان می‌کند و دسته سوم شامل سطح استدلال و اصول مربع ایدئولوژیک ون‌دایک است که اهمیت آگاه شدن و آگاهی بخشی را نشان می‌دهد. در ادامه به بررسی و تبیین هریک از این عوامل و سطوح در شکل‌گیری هویت زن می‌پردازیم.

در هر چهار رمان ارائه‌شده مشهود بود که ابتدا نویسندگان در سطوح توصیف، معنا و سبک، به توصیف و تصویرگری مشکلات زنان در خانواده و زندگی شخصی آنان پرداخته و آن‌ها را محدود به مسائل خانه نشان داده‌اند. همچنین استراتژی‌های مختلف بکار رفته در متن صرفاً در مورد یک زن در یک خانواده بود، یعنی هویت یک زن در

مقابل هویت نزدیک‌ترین دوست و همسایه‌اش در طبقه اجتماعی یکسان متفاوت بوده و در دو خانواده دو رفتار مختلف در قبال هویت زن را شاهد بودیم. این شیوه بازنمایی در تمام رمان‌ها گویای اهمیت رفتار اجتماعی نسبت به هویت زن است، چراکه تعریف مستقل و ثابتی نسبت به هویت زن در جامعه پذیرفته نشده و هویت زن در دل جوامع مردسالاری تعریف شده است. این دیدگاه‌های متفاوت تا حدی است که هویت زن حتی توان اثبات حداقلی خود را نداشته و محصور به رفتار دیگران می‌شود و هرگز از چارچوب فرضی که جامعه برای آن‌ها ترسیم کرده فراتر نمی‌روند. درنهایت اینکه توجه به رفتار اجتماعی نسبت به هویت زن اهمیت فراوانی دارد. علاوه بر این رفتار اجتماعی کاملاً دوسویه است، یعنی هم رفتار و برخورد اجتماع نسبت به زن و هم رفتار متقابل زن نسبت به جامعه را شامل می‌شود. وجود تعریفی مستقل از هویت زن و پذیرفتن آن توسط جامعه، سبب شکوفایی و نقش آفرینی‌های بیشتر زن هم در خانواده و هم در جامعه می‌شود.

در تحلیل رمان‌ها در سطح توصیف با اشاره ضمنی به گذشته زنان داستان و روایت داستان مادران آن‌ها، نویسندگان با استراتژی‌های مختلف نشان می‌دهند که زنان دنباله‌رو راه و روش مادران خود بودند و همانند آنان همسراری و مادری می‌کردند. این نکته نشان می‌دهد که حتی مادران نیز برای تربیت فرزندان خود در جهت تغییر نگاه جامعه به هویت زن تلاشی نمی‌کردند. نگاه به هویت زنان با هر کیفیتی در جوامعی با دید مردسالاری، با همان کیفیت از دریچه تربیت به فرزندان منتقل می‌شد. به عبارت دیگر، نظام مردسالاری خود محصول نظام مردسالاری بود که از کودکی در ذهن دختر و پسر شکل می‌گرفت و نه تنها قضاوت‌های اجتماعی و نگاه مردم، بلکه نگرش نویسندگان و خوانندگان آثار ادبی اعم از زن و مرد را نیز شکل می‌داد. این مطلب، نکته‌ای مهم در مورد هویت زن را بیان می‌کند که اهمیت توجه به علوم تربیتی است؛ زیرا جامعه‌ای نسبت به هویت زن بی‌توجه می‌ماند که فرزندان بدون توجه به هویت زن تربیت شوند؛ به عبارت دیگر، جامعه‌ای مردسالار می‌ماند که فرزندان آن مردسالار تربیت شوند. پس توجه به علوم تربیتی با تربیت صحیح در جوامع همواره پررنگ بوده و تأثیرات متعدد کوتاه‌مدت و بلندمدت دارد.

در انتهای رمان‌ها، نویسندگان با استراتژی استدلال تغییر هویت زنان را به تصویر می‌کشند. زن نسبت به هویت خود در جامعه، جایگاهی که دارد و نقشی که می‌تواند ایفا کند آگاهی کسب کرده و سعی در انتشار این آگاهی در میان دیگران دارد. درنهایت، این آگاهی منجر به اثبات هویت زنانه و حضور فعال‌تر در جامعه می‌شود. هویت زن در ابتدا از خواسته‌های خود آگاه نبوده و مطیع نظرات دیگران بود تا اینکه در ادامه به هویت خود ایمان آورده و هویت مستقل و متفکر زن را شکل داد.

نتیجه‌گیری

از میان گونه‌های ادبی، قالب رمان بیشتر از شکل‌های دیگر هنری مورد استقبال زنان قرار گرفته است؛ چراکه رمان صرفاً برشی از زندگی نیست و نشان‌دهنده بخش گسترده‌تری از مسیر زندگی است. رمان‌ها، انعکاس دیدگاه نویسندگان در جستجوی هویتی است که تصویر آن را در رفتار جامعه خود می‌بیند؛ بنابراین، رمان فرصتی است در اختیار زنان که بتوانند زندگی و هویت خود را که سال‌ها کمرنگ و یا زیر سایه بوده آشکار کنند. این سرسختی ذاتی زن را نشان می‌دهد که به خاطر اثبات هویت خود برای رسیدن به آنچه حق اوست گام برمی‌دارد.

از طرفی، بررسی هویت افراد در داستان‌ها بر پایه جنسیت، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نبود جنس زن و حذف ادبی او از عرصه داستان، نشان از حذف واقعی او در عرصه جامعه دارد و همچنین جنسیت بخش عمده‌ای از مطالبی را که نویسنده با آن رودرروست، شامل می‌شود؛ بنابراین، نمی‌توان هویت‌های موجود در رمان‌ها را بدون در نظر گرفتن مسئله جنسیت، تجزیه و تحلیل کرد؛ بنابراین با توجه به تغییرات و تحولات عمده‌ای که نقش زن در خانواده و جامعه داشته، کاملاً بدیهی و طبیعی است که تصویری متفاوت از هویت زن، خود را در آثار نویسندگان، جلوه‌گر کند. طی این مقاله، هویت‌های متفاوتی از زنان همچون دلواپسی زری در داستان «سووشون» سیمین دانشور برای حفظ حریم امن خانواده، نقش زن رنج‌کشیده و حق طلب در شخصیت آهو در داستان «شوهر آهو خانم» علی محمد افغانی، نقش زنی که خواسته‌های خود را فراموش کرده و خواسته‌های دیگران برایش اولویت دارد در شخصیت کلاریس رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» زویا پیرزاد و شخصیت جسور و مستقل نوشا که به دنبال آگاهی بخشی است در رمان «سال بلوا» عباس معروفی به تصویر کشیده شده و در پایان تمام این رمان‌ها، زنان با جسارت و آگاهی به دنبال اثبات هویتی مستقل و قدرتمند از خود هستند.

هویت‌های متنوع از زن در رمان‌ها به اهمیت رفتار و دیدگاه اجتماعی، اهمیت مراحل تربیتی فرزندان در خانواده‌ها و اهمیت آگاه شدن و آگاهی بخشی تأکید داشته است. همچنین اشاره به راه‌های متفاوتی برای اثبات هویت زنان در مسیر زندگی دارند که نویسندگان با کمک استراتژی‌های گفتمانی به تبیین این مسیرها پرداخته‌اند. استراتژی‌هایی که در سطوح معنا، توصیف و سبک به اهمیت رفتار اجتماعی و در سطح توصیف به اهمیت رفتار تربیتی و در سطح استدلال و مربع ایدئولوژیک ون‌دایک به اهمیت آگاه شدن و آگاهی بخشی می‌پردازند.

به جرئت می‌توان گفت که علوم اجتماعی، علوم تربیتی و آگاهی بخشی تأثیر بسیار زیادی بر شکل‌گیری هویت زنان، نه تنها در ادبیات داستانی، بلکه در دل اجتماع دارد و تصویری دگرگون از هویت زن را می‌سازد. نویسندگان با

اشراف کامل به همه نابرابری‌ها، تبعیض‌ها و دیده نشدن‌ها، با جدیت در مسیر اثبات هویت زن تلاش می‌کنند و هنوز جای محققان و فعالان اجتماعی و تربیتی برای نشان دادن هویت زن در جامعه خالی است.

کتابنامه

- افغانی، علی محمد. (۱۳۴۰). شوهر آهو خانم. انتشارات امیرکبیر.
- باقری، نرگس؛ میرزائیان، پریوش. (۱۳۹۴). نگاهی به کاربرد نقد زن محور در پژوهش های ادبی. پژوهش های ادبی، ۴۸، ۳۴-۹.
- پیرزاد، زویا. (۱۳۸۰). چراغ هارا من خاموش می کنم. انتشارات مرکز.
- دانشور، سیمین. (۱۳۴۸). سووشون. انتشارات خوارزمی.
- صفورایی پاریزی، محمدمهدی. (۱۳۸۶). هویت. ماهنامه دیدار آشنا، ۲۷، ۳۷-۴۲.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۰). تئاتر فلسفه؛ ترجمه افشین جهان دیده و نیکو سرخوش، انتشارات نشر نی.
- معروفی، عباس. (۱۳۸۲). سال بلوا. انتشارات ققنوس.
- نجم عراقی، منیژه و همکاران. (۱۳۸۲). منبع شناسی زنان، انتشارات دیگر.
- Calvo, A. J., Gonzalez, R., Martorell, M. C. (2001). Variables related to prosocial behavior in childhood and adolescence: Personality, self-concept and gender. *Journal for the study of education and development*, 24, 95-111.
- Ellis, A. (2008). *Personality theories: Critical perspectives*. SAGE publication.
- Engler, B. (2013). *Personality Theories*. Cengage learning.
- Ewen, R.B. (2003). *An introduction to theories of personality*. Lawrence erlbaum associates.
- Funderburke, S. (2012). *Muted group theory in great gatsby*. School of communication.
- Mc Naughtan, E. (2012). *Muted motherhood: a standpoint analysis of stay-at-home mothers* [Unpublished doctoral dissertation]. Department of Master of Art, Utah university.
- Rahimi, F., & Raeesi, J. (2011). Critical discourse analysis: Scrutinizing ideologically-driven discourses. *International Journal of Humanities and Social Science*, 16, 107-112.
- Rychlak, J.F. (1981). *Introduction to personality and psychotherapy: A theory-construction Approach*. Houghton Mifflin.
- Simpson, P. (1993). *Language, ideology and point of view*. London: Routled.
- Van Dijk, T. A. (1998). *Social cognition and discourse*. H.Giles & R.P.Robinson.
- Van Dijk, T. A. (2001). *Multidisciplinary CDA: A plea for diversity in methods of Critical Discourse Analysis*. Sage Publications.
- Van Dijk, T. A. (2003). *Ideology and discourse, multidisciplinary introduction*. Ariel.
- Van Dijk, T. A. (2006). Ideology and discourse analysis. *Journal of Political Ideology*, 11, 115-140.
- Van Dijk, T. A. (2008). *Discourse and Context, A Sociocognitive Approach*. Cambridge university press.

DOI: <https://doi.org/10.22067/jlkd.2023.83382.1177>

A Comparative Study of Linguistic Romanticism in the Poems of Ebtehaj and Ansi al-Haj using a Cognitive Approach

Salim Ghaderi Taphe Rasht¹

*PhD Candidate in Arabic Language and Literature,
Islamic Azad University, Mahabad Branch, Mahabad, Iran*

Naser Hosseini²

*Assistant Professor in Arabic Language and Literature,
Islamic Azad University, Mahabad Branch, Mahabad, Iran (Corresponding author)*

Ardashir Sadraddini³

*Assistant Professor in Arabic Language and Literature,
Islamic Azad University, Mahabad Branch, Mahabad, Iran*

Received: July 12, 2023

Accepted: August 14, 2023

Abstract

Cognitive linguistics, as one of the main categories of cognitive science, looks at language as a tool for discovering the structure of the human cognitive system. Cognitive semantics, as one of the basic fields of cognitive linguistics, has various theories such as image schemas, conceptual fusion, mental spaces, permission, and metaphor. The contemporary Arab and Iranian poets' attention towards the romantic school is considered the starting point of transformation in contemporary poetry, and the romantics are among the leading groups whose efforts started the transformation of Arabic and Persian literature and producing works that fits the contemporary era. Although the number of these groups was small at the beginning and they mostly considered changes in the meaning of poetry, it didn't take long for their number to increase and in a short period of time, they changed the content and structure of contemporary Arabic and Persian poetry. This influence was so wide that between the two world wars, the most prominent Arab and Farsi-speaking poets who created universal works were followers of the romantic school. The connection between the world's social disorders and sadness, which is one of the main themes of romantic poetry, is one of

1. Email: ghaderisalim1361@gmail.com

2. Email: Naserhosini1401@gmail.com

3. Email: Ardashir.sadraddini@gmail.com



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

the factors helping the expansion and permanence of this deep influence. An attempt was made in this study do a comparative study of linguistic romanticism in the poems of Ansi al-Haj and Houshang Ebtehaj. For this purpose, the concepts of cognitive linguistics and comparative criticism were used.

Keywords: Ansi al-Haj, Houshang Ebtehaj, Romanticism, Cognitive Linguistics, Comparative Criticism

بررسی تطبیقی رمانتیسیم زبانی در اشعار هوشنگ ابتهاج و انسی الحاج با رویکردی شناختی

سلیم قادری تپه رشت، دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عرب، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران.^۱
ناصر حسینی، استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران. (نویسنده مسئول)^۲
اردشیر صدرالدینی، استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران.^۳

صص ۱۲۱-۱۴۳

چکیده

زبان‌شناسی شناختی، به‌عنوان یکی از شاخه‌های اصلی علوم شناختی، رویکردی است که به زبان، به‌مثابه ابزاری برای کشف ساختار نظام شناختی انسان می‌نگرد. معنی‌شناسی شناختی، به‌عنوان یکی از حوزه‌های اساسی زبان‌شناسی شناختی، دارای نظریه‌های مختلفی مانند طرح‌واره‌های تصویری، آمیختگی مفهومی، فضاهاى ذهنی، مجاز و استعاره است. گرایش شاعران معاصر عرب و ایران به مکتب رمانتیک، نقطه آغازین تحول در شعر معاصر به شمار می‌رود و رمانتیک‌ها از گروه‌های پیشتازی هستند که دگرگونی ادبیات عربی و فارسی و همچنین همگامی آن با عصر جدید، با تلاش‌های آنان شروع شد. هرچند تعداد این جماعت در ابتدا اندک بود و بیشتر تغییر در حوزه معانی شعر را مدنظر داشتند، اما طولی نکشید که شمار آن‌ها بیشتر شد و در مدتی کوتاه، محتوا و ساختار شعر معاصر عربی و فارسی را دگرگون ساخت. این تأثیرگذاری به حدی گسترده بود که در فاصله میان دو جنگ جهانی، برجسته‌ترین شاعران عرب و فارسی‌گو که آثاری جهانی پدید آورده‌اند، از پیروان مکتب رمانتیک هستند. پیوند میان نابسامانی‌های اجتماعی جهان و اندوه که یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر رمانتیک است، از عوامل گسترش و ماندگاری این تأثیرگذاری ژرف به شمار می‌رود. بدین ترتیب، در تحقیق حاضر تلاش بر آن است تا به «بررسی تطبیقی رمانتیسیم زبانی در اشعار انسی الحاج و هوشنگ ابتهاج» پرداخته شود. در این رهگذر از مفاهیم زبان‌شناسی شناختی و نقد تطبیقی بهره گرفته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: انسی الحاج، هوشنگ ابتهاج، رمانتیسیم، زبان‌شناسی شناختی، نقد تطبیقی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۳

پست الکترونیکی:

1. ghaderisalim1361@gmail.com

2. Naserhosini1401@gmail.com

3. Ardashir.sadraddini@gmail.com

۱. مقدمه

علوم شناختی^۱، به‌عنوان پدیده‌ای نوظهور در قرن بیستم میلادی پدید آمد و تاکنون گسترش قابل توجهی داشته است. علوم شناختی، مطالعه علمی ذهن است؛ منظور از ذهن، مجموع نمودهای هوشمندی و هوشیاری مانند «تفکر»، «استدلال»، «حافظه»، «احساس» و نیز تمام روندهای ناهوشیارانه شناختی است (لیکاف ۱۹۹۳،^۲: ۲۴۸). یکی از شاخه‌های مهم علوم شناختی، زبان‌شناسی شناختی^۳ است (حسن دخت فیروز، ۱۳۸۸: ۲). در زبان‌شناسی شناختی، زبان انعکاس‌دهنده الگوهای اندیشه و ویژگی‌های اساسی ذهن انسان است. زبان‌شناسی شناختی، متشکل از دو بخش عمده، یعنی معنی‌شناسی شناختی^۴ و دستور شناختی است (راسخ مهند، ۱۳۸۹: ۳۴). به دلیل اهمیت زیاد معنا در زبان‌شناسی شناختی، معناشناسی شناختی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است (لانگاکر ۲۰۰۸،^۵: ۶۷). معنی‌شناسی شناختی، به مطالعه علمی معنا می‌پردازد و شامل چند نظریه است که از جمله آن‌ها، «مجاز و استعاره»^۶ است (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۱: ۲۴). از دیدگاه شناختی، مجاز و استعاره، نگاشتی مفهومی تلقی می‌شود که در آن یک قلمروی تجربی (مقصد) از طریق قلمروی تجربی دیگر (مبدأ) درک می‌شود و نکته مهم اینکه، هر دوی این قلمروها، دارای قلمروی تجربی مشترکی هستند (بارسلونا^۷، ۱۹۵۲: ۱۲). در زبان‌شناسی شناختی، نگرش سنتی نسبت به مجاز و استعاره به‌عنوان داشتن تنها نقش زینت کلام، ملغی است و مجاز و استعاره فرایندی مفهومی تلقی می‌شود که جایگاه آن در اندیشه است و در زبان، نثر یا شعر، نمود می‌یابد (گندم‌کار و طبیب‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۵۸-۱۵۳). سراج و محمودی بختیاری (۱۳۹۷) نیز، به نقل از لیکاف و ترنر (۱۹۸۹) معتقدند استعاره و مجاز و استعاره در شعر، در کنار داشتن نقش زیبایی‌آفرینی، با نظام‌های مفهومی سروکار دارند. از دیدگاه شناختی، کاربرد مجاز و استعاره در شعر، حاصل خلاقیت شاعر در استفاده از همان نظام مجاز و استعاره مشترک در بین افراد عادی جامعه است (لیکاف و ترنر ۱۹۸۹: ۱۸۶،^۸). بر این اساس و به دلیل اهمیت موضوع، «شعرشناسی شناختی»^۹ پدید آمد.

شعرشناسی شناختی رشته‌ای جدید و مقبول در مطالعه ادبیات است که بنیان آن بر علوم شناختی و زیرشاخه‌های

-
1. cognitive sciences
 2. G. Lakoff
 3. Cognitive Linguistics
 4. Cognitive semantics
 5. R.W. Langacker
 6. metonymies
 7. A. Barcelona
 8. M. Turner
 9. Cognitive Poetics

آن قرار دارد. این رشته عموماً برای هر رویکرد ادبی به کار می‌رود که از علوم شناختی به مثابه یک چهارچوب توصیفی، الگوبرداری می‌کند. براین اساس، شعرشناسی شناختی در بررسی متون ادبی از نگرش‌ها، ساختارها و روش‌شناسی زبان‌شناسی شناختی (مانند مجاز و استعاره) استفاده می‌کند. هدف تحلیل شعرشناسی شناختی این است که مشخص کند خواننده چگونه به درک ویژه‌ای از شعر و تفسیر اولیه آن دست یافته است. به‌طورکلی، باید گفت که شعرشناسی شناختی، پیوستار موجود میان زبان ادبی خلاق (شعر) و زبان خلاق در کاربرد روزانه را نشان می‌دهد (استاکول^۱، ۲۰۰۲: ۹-۱).

یکی از مباحث مهم شعرشناسی شناختی، پدیده مجاز و استعاره است که به تفصیل در مباحث بعدی به آن اشاره خواهد شد. نکته مهم در مورد آن این است که پدیده مفهومی مجاز و استعاره، برخلاف اهمیت اساسی‌اش، مثل دیگر نظریه‌های معنی‌شناسی شناختی مانند «استعاره»، «طرح‌واره» و... موردتوجه لازم و کافی قرار نگرفته است؛ بنابراین، ضرورت می‌یابد تا مجاز و استعاره مفهومی در اشعار مختلف موردبررسی قرار گیرد؛ چراکه نتایج چنین پژوهش‌هایی می‌تواند در تفسیر شفاف‌تر اشعار کمک‌کننده باشد.

مکتب رمانتیسم یکی از مکتب‌های ادبی است که در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی در جامعه اروپایی به وقوع پیوست. نهضت رمانتیسم پیروان بسیاری در سراسر جهان داشته که به پیروی از پیشروان این مکتب آثار خود را به خواننده عرضه می‌داشتند. مکتب رمانتیک، تأثیر شگرف بر شعر معاصر عربی نهاد. شاعران و نویسندگان معاصر عرب در پرتو آشنایی با آثار ادبای غرب به فعالیت‌های مستمر در جهت نشر مفاهیم و تفکرات رمانتیک دست زدند. به‌گونه‌ای که در نیمه قرن بیستم، مهم‌ترین شاعران عرب، آثاری برجسته در سطح ادبیات جهانی، با رنگ رمانتیکی پدید آوردند. در میان شاعران رمانتیک نام انسی الحاج دیده می‌شود. در ایران نیز بعد از انقلاب مشروطیت، تأثیرات رمانتیسم اروپایی شاعرانی را با ویژگی‌های سبکی خاص به وجود آورد. ازجمله نیما، گلچین گیلانی، فروغ فرخزاد، نادر نادرپور، هوشنگ ابتهاج و... اما می‌توان ریشه بعضی از ویژگی‌های این مکتب را به‌نوعی در شرق جستجو کرد، در بین سبک‌های کهن فارسی، سبک عراقی بیشترین شباهت را با مکتب رمانتیسم اروپایی از نظر تخیل، احساس‌گرایی، عشق، غم و اندوه و درون‌نگری- که از مهم‌ترین ویژگی‌های رمانتیسم است- دارد. این مکتب دارای مؤلفه‌های بسیاری ازجمله عشق، آزادی، گرایش به طبیعت و نوستالژی و حسرت و... است. ازاین‌رو، ادبیات رمانتیک برخلاف کلاسیک، که بیشتر به عقل تکیه دارد، متکی به شور و احساس و تخیل است.

اساس بینش و ادراک رمانتیک، عنصر شخصی و فردی است. هنر کلاسیک محدود و متناهی را تصویر می‌کند، هنر رمانتیک نامحدود و لایتناهی را در نظر دارد. این مکتب دوشاخه فردی و احساسی دارد، پرداختن به عوالم شخصی و اجتماعی و انعکاس وقایع جامعه و تلاش برای تغییر اجتماع. از درون‌مایه‌های اولیه اشعار رمانتیک این بود که احساسات را بر عقل برتری می‌داد و یا بیشتر حزن و اندوه خود را در شعر نمایان می‌کرد، همچنین علاقه به طبیعت بکر و وحشی از ویژگی‌های آشکار نویسندگان این مکتب بود.

گفتنی است، الحاج و ابتهاج دو شاعر توانای معاصر بودند که به علت شرایط نامطلوب جامعه خود، از نظر فکری به هم نزدیک شدند و مهم‌ترین اشعار آن‌ها، مربوط به زمانی است که در غم وطن خود شریک شده‌اند که در تحقیق حاضر به صورت تطبیقی اشعار هر دو شاعر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

شعر انسی الحاج، گزارش احساسات و عواطفی چون غم و اندوه است از دغدغه‌هایمان که با زبانی صمیمی، روان و دل‌نشین بیان شده، غم و اندوهی که گاه از هجران معشوق، دوری از وطن و مرگ عزیزان و گاه نیز از ناکامی‌ها، شکست‌ها و یا غم افراد جامعه و دیگران نشأت می‌گیرد. الحاج غم و اندوه خود و جامعه را به گونه‌ای بیان می‌دارد که خواننده را با خود هم‌دل می‌کند. این احساس بیشتر از غم افراد جامعه ابراز می‌شود و شاعر را نیز در غم فرو می‌برد: «زمن القبور الدهنی / یا زمن انعقاد الارث یا زمن الشعر الدهنی / النجدة! / یا زمن العکر الدموی / یا زمن! / فلترفع و تعش» (الحاج، ۱۹۹۴: ۱۰۴). زمان گنبد چریگون / ای زمان اجتماع ارث، ای زمان شعر چریگون / کمک! ای زمان تیره و خون‌بار / ای زمان من! / از من دست بردار تا جانی تازه بگیری.

در نگاه انسی الحاج مرگ و یادکرد آن با مرگ‌اندیشی شاعران احساسی رمانتیک، تفاوت بنیادین دارد. مرگ‌اندیشی شاعران، یأس و ناامیدی، فرار از هستی و پایان یافتن تمام آرمان‌هاست؛ در حالی که مرگ در شعر الحاج، چنانکه در نمونه‌های اشعار خواهیم دید، تفسیر دیگری داشته و دریچه‌ای است که امید دیگری را بر او می‌گشاید: «انتظر و صدیر عظامی / ما من مقعد اشد تحطماً / اود بو أبکی لأنتک سافرت / أظفر للعتبة و أنادی / أحبک! تجنبی» (همان: ۷۰). «انتظار می‌کشم با صدای استخوان‌هایم / جایگاهی شکننده‌تر از این نیست / دوست دارم که ای کاش می‌توانستم گریه کنم چراکه تو سفر کردی، به‌سوی در می‌دوم و فریاد می‌زنم / دوستت دارم! دوستم داری.

شب از مفاهیمی است که در شعر معاصر دلالت‌های متفاوتی دارد. انسان‌وارگی یا تشخیص، همان شخصیت بخشی به اشیاء است. در این تکنیک محسوسات و مادیات با ویژگی‌های انسانی وصف می‌شوند. افشاگری، حمایت کردن، و مرگ از مؤلفه‌های انسانی است که انسی به شب اسناد می‌دهد و شب را در هیئت انسان به تصویر می‌کشد.

وی در این قصیده از دیوان لن، شب را حامی معشوق خود خطاب می‌کند و می‌گوید: «أسدل رأسی علی جبینی / فتحدجني عينک الوحيدة من أسفل / النهار يترکی الليل یحمیک / النهار یدفعنی «لک اللیل!» / فأرکض / اللیل رجل! / أهرب أين و أنا الأفق؟» (همان: ۲۸): سرم را بر پیشانی ام فرو می‌اندازم / چشمان تنهای تو از پایین به من خیره شده است / روز مرا به حال خود می‌گذارد و شب تو را حمایت می‌کند / روز مرا از خود دور می‌کند، شب برای تو است / پس به پیش می‌روم / شب مردی است! / به کجا بگریزم در حالی که من خود افق هستم.

ابتهاج نیز از جمله شاعرانی است که در پرداختن به خواش‌های درون و رنج‌های روحی و رمانتیسم طبیعت، مهارت‌های زیادی دارد. شعر او از عناصر زیبای طبیعت سرشار است. همچنین وی از دلدادگی‌های خود به معشوق سخن می‌گوید و گاه آن را با رمانتیسم غم تلفیق نموده از هجران و بی‌وفایی یار ناله می‌کند. در رمانتیسم فردگرا نیز گاه از «من» وجودی خویش سخن می‌گوید و گاهی سخن «من» را در قالب «ما» ریخته و از کل جامعه سخن می‌گوید. همچنین او از شاعران موفق در عرصه رمانتیسم جامعه‌گراست. مهم‌ترین مسائلی که در رمانتیسم جامعه‌گرای این شاعر بررسی می‌شود، توجه به فقر، فساد و نابرابری‌های اجتماعی، عشق در مبارزه، ذهنیت غنائی به مسائل اجتماعی، امید و آرمان‌گرایی است.

ابتهاج نیز در اشعار خود به رمانتیسم فردی و اجتماعی توجه کرده است. در رمانتیسم فردگرا، ابتهاج گاه از «من» وجودی خویش سخن می‌گوید و گاه سخن «من» را در قالب «ما» می‌ریزد و از کل جامعه سخن می‌گوید: «نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم / زبانم در دهان باز، بسته است / در تنگ قفس بازست و افسوس / که بال مرغ آوازم شکسته است» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۵۳). در شعر رمانتیک، غم و اندوه، فردی و شخصی است و شاعر چنان در بند «من» شخصی خویش گرفتار شده، که نمی‌تواند هیچ‌چیز را خارج از چهارچوب تنگ خود تصور کند. همچنین، نگاه ابتهاج به طبیعت یک نگاه درون‌گرایانه است و او طبیعت را نه آن‌گونه که هست، بلکه آن‌گونه که می‌خواهد، می‌بیند و مجسم می‌کند. توصیفات و تصویرگرانی شاعر از طبیعت آن‌قدر قوی و تأثیرگذار است که خواننده می‌تواند با خواندن هر بیت از آن، صحنه توصیف‌شده را در ذهن خود مجسم نماید: «صبح می‌خندد و / باغ از نفس گرم بهار / می‌گشاید مژه و می‌شکند مستی خواب. / آسمان تافته در برکه و، زین تابش گرم / آتش انگیزخته در سینه افسرده آب» (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۱۳). در شعر مرجان، موضوع شعر چنانکه از عنوان آن پیداست، تازه و بی‌سابقه است که در شعر وی مجال بروز یافته است. ابتکار موضوع و توجه به سنگی در زیر امواج آب و برای الو حیات قائل شدن، و احوال زندگی او را در زیر آب‌های بیکران تصور کرد.

هوشنگ ابتهاج با استفاده نمادین از عناصر و پدیده‌های افکار و عقاید و عواطف خود را بیان می‌کند و به نقل و نقد مسائل اجتماعی و فرهنگی زمانه خویش می‌پردازد. در شعر «زمین» شاعر احساس خود را نسبت به منطقه زندگی خود و فرهنگ عامه مردم بیان می‌دارد و این چنین با زمین به مغالزه می‌نشیند: «ای مادر، ای زمین! امروز، این منم که ستایشگر توام. / از تست ریشه و رگ و خون و خروش من. / فرزند حق‌گزار تو شاکر توام. / بس روزگار گشت و بهار و خزان گذشت / تو ماندی و گشادگی بی‌کرانه‌ات. / طوفان نوح هم نتوانست شعله کشت / از آتش گداخته جاودانه‌ات» (همان: ۸۲-۸۳). همچنین ابتهاج عشق را معنایی متعالی می‌بخشد: عشق موهبتی است که در سراسر شعر وی جریان دارد: «پیش رخ تو، ای صنم! کعبه سجود می‌کند / در طلب تو آسمان جامه کبود می‌کند / حسن ملائک و بشر جلوه نداشت این قدر / عکس تو می‌زند در او: حسن نمود می‌کند... / در دل بینوای من عشق تو چنگ می‌زند / شوق به اوج می‌رسد، صبر فروود می‌کند... / عطر دهد به سوختن، نغمه زند به ساختن / وه که دل یگانه‌ام کار دو عود می‌کند» (همان، ۱۳۸۱: ۱۲۰)؛ و سایر اشعار وی که به سبک رمانتیک نوشته شده است.

پژوهش حاضر ادبی به بازتاب رمانتیسم ادبی در سروده‌های معاصر عربی و فارسی با تأکید بر شعر انسی الحاج و هوشنگ ابتهاج اختصاص دارد و در این پژوهش مکتب رمانتیسم غربی و ویژگی‌های آن بررسی و به تحلیل و ارزیابی آن ویژگی‌ها در سروده‌های عربی و فارسی به‌ویژه در اشعار انسی الحاج و هوشنگ ابتهاج پرداخته شده است.

۲. پیشینه پژوهش

در مورد مکتب رمانتیسم و جلوه‌های آن در اشعار الحاج و ابتهاج به‌صورت تطبیقی، تاکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است، اما به برخی از پژوهش‌های به نسبت مرتبط اشاره می‌شود: طهماسبی عدنان، امینی، ادیس (۱۳۹۳)، «سوررئالیسم در شعر انسی الحاج، مجموعه «لن»؛ این پژوهش کوشیده است مؤلفه‌ها و مشخصه‌های سوررئالیستی نخستین و جنجال‌برانگیزترین مجموعه شعری او، «لن» را با رهیافت تحلیل توصیفی، بررسی و نقد کند. نتایج، بیانگر تأثیرپذیری عمیق شاعر از زیبایی‌شناسی سوررئالیستی و منابع معرفتی این مکتب است، به‌گونه‌ای که وفور مفاهیم سرکش و خرد گریز، تصاویر متناقض نما، آشنایی زدایی‌های نامتعارف، گسست رشته زمان و شکست منطق زبان در این مجموعه شعری، نشانگر روایت شاعر از جهان رؤیا است که سوررئالیست‌ها آن را واقعیت برتر می‌نامند.

امین مقدسی، ابوالحسن و همکاران (۱۳۹۷)، «بررسی و تحلیل عنصر زمان در شعر انسی الحاج (با تکیه بر دیوان لن)»؛ نتایج پژوهش حاکی از آن است که زمان در شعر انسی الحاج متأثر از گرایش‌های سوررئالیستی او بوده و

از حضور فعالی برخوردار است و بیش از آنکه به معنای زمان واقعی و خارجی باشد، بر زمان رؤیایی، ذهنی و درونی دلالت دارد. فعل مضارع که به نوعی دال بر پویایی و استمرار سیالیت است، در این دیوان بیشتر مورد استفاده قرار گرفته و در موارد بسیاری هم مرز گذشته، حال و آینده را درهم شکسته و به نوعی بر لازماني دلالت دارد.

محمدپور، محمدامین، بابا صفری، علی اصغر (۱۳۹۴)، «بررسی ویژگی‌های محتوایی رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج»؛ در این مقاله نگارنده به بررسی رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج پرداخته است و یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که وی در حوزه رمانتیسم فردگرا از «من» وجودی خویش سخن می‌گوید و در رمانتیسم جامعه‌گرا، سخن «من» را در قالب «ما» ریخته و از جامعه می‌سراید. مهم‌ترین زمینه‌های اندیشه‌های رمانتیکی در شعر ابتهاج عبارت‌اند از: عشق، غم و اندوه، یادکرد مرگ، حدیث نفس، وطن، طبیعت‌گرایی، امید، آرمان‌گرایی.

رسول نیا، امیرحسین، آقاجانی، مریم (۱۳۹۱)، «واکاوی رمانتیسم جامعه‌گرا در اشعار هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری»؛ در این مقاله با یافتن نقاط تلاقی اندیشه این دو شاعر، به تطبیق مفاهیم مطرح‌شده در اشعارشان پرداخته‌ایم. به همین منظور، ویژگی‌هایی چون توجه به مسائل اجتماعی، تعهد نسبت به وطن، جایگاه عشق در مبارزه، ذهنیت غنائی نسبت به مسائل اجتماعی و ... مورد تطبیق و بررسی قرار گرفته است.

کتاب

میرزایی، لیلا (۱۳۹۶)، «جلوه‌های رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج»؛ آنچه نگارنده در این جستار به آن می‌پردازد، نگاهی است که به اشعار امیر هوشنگ ابتهاج در عرصه رمانتیسم و واکاوی سلسله افکار و اندیشه وی معطوف می‌شود. لذا با بررسی اشعار وی در این کتاب از این منظر ملاحظه می‌گردد در غالب موارد مؤلفه‌های رمانتیسم فردی در دوره اول و مؤلفه‌های رمانتیسم اجتماعی در دوره دوم شاعری نمود یافته است که این امر نشان می‌دهد تحولی که سایه در مقدمه بر سراب از آن سخن می‌گوید، در مجموعه‌های بعدی، تحقق یافته است.

۳. مبانی نظری

نگرش شناختی، یکی از نگرش‌های غالب در زبان‌شناسی امروز است. زبان‌شناسی شناختی، یک دیدگاه ذهنی-زبانی است؛ به این معنا که با مطالعه زبان می‌توان به ماهیت و ساختار افکار و آرای ذهن انسان پی برد؛ بنابراین، از این نگاه، مطالعه زبان، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است (رادن، ۱۹۹۹: ۲-۱). معنی‌شناسی شناختی، به عنوان یکی از بخش‌های پایه و اساسی زبان‌شناسی شناختی، توسط لیکاف (۱۹۸۷) برای اولین بار معرفی شد

(صفوی، ۱۳۷۹: ۳۶۷). معنی‌شناسی شناختی، بر روی مدل‌ها و سازوکارهای شناختی تأکید می‌کند که ورای فعالیت‌های زبانی قرار دارند. در معنی‌شناسی شناختی، عملکردهای عالی شناختی ما که معنا و استدلال را ممکن می‌سازند، در امتداد فعالیت‌های حواس ما قرار دارند و غیرقابل تفکیک از آن‌ها هستند (رادن، ۱۹۹۹: ۱-۲). معنی‌شناسی شناختی، دارای نظریه‌های مختلفی مانند «مجاز و استعاره»، «استعاره»، «طرح‌واره»، «فضاهای ذهنی» و... است. در این میان، نظریه «مجاز و استعاره» بسیار بااهمیت محسوب می‌شود، زیرا خود زیربنای دیگر نظریه‌های معنی‌شناسی شناختی مانند «استعاره»، «طرح‌واره» و... را تشکیل می‌دهد (صرفی، ۱۳۸۸: ۱۲۱). لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۳۵-۴۱) نخستین دانشمندانی هستند که به بررسی مجاز و استعاره در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی پرداختند. به نظر آن‌ها (همان)، مجاز و استعاره پدیده‌ای مفهومی است که ریشه در ذهن انسان دارد، بنابراین، قلمروی ظهور آن از ادبیات فراتر می‌رود و در سراسر زبان، نثر یا شعر، تجلی می‌یابد. لیکاف و جانسون (همان) بیان می‌کنند که نظام شناختی ذهن بشر که اندیشه و عمل ما بر پایه آن قرار دارد، در ذات خود مجاز و استعاره است. براین اساس، زبان، به‌عنوان یکی از رفتارهای انسان، به نحوی نظام‌مند به تصورات مجاز و استعاره موجود در ذهن بستگی کامل دارد. علاوه بر زبان، حوزه‌های متعدد دیگری نیز هستند که مجاز و استعاره در آن‌ها نمود می‌یابد مانند «نقاشی»، «موسیقی»، «فیلم»، «زبان بدن»، «زبان اشاره‌ای» و... (لیتل‌مور^۱، ۲۰۱۵: ۱۹۷-۱۹۱).

رومن پاکوبسن (۱۹۵۶: ۴۶-۴۴) نیز معتقد است مجاز و استعاره شیوه‌ای بنیادین در تفکر است که در زبان و دیگر رفتارهای انسان بازتاب می‌یابد.

زبان‌شناسان دیگری مانند کووچش و رادن (۱۹۹۸: ۳۹)، فاس^۲ (۱۹۹۷: ۱) و نانبرگ^۳ (۱۹۷۹: ۱۶۰) نیز در همین راستا، مجاز و استعاره را پدیده‌ای شناختی می‌دانند که در آن یک هستی مفهومی، مشابه، برای هستی مفهومی دیگر (مقصد)، درون همان قلمرو یا الگوی شناختی آرمانی، دسترسی ذهنی فراهم می‌کند. زبان‌شناسان مذکور (همان) معتقدند مجاز و استعاره مفهومی، یک ابزار زبانی برای بیان اندیشه نیست، بلکه ذهن و تفکر انسان، بر پایه آن قرار دارد.

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۳۵-۴۱) پدیده مجاز و استعاره را فرایندی بسیار مهم در نظام مفهومی بشر می‌دانند، زیرا مفاهیم انتزاعی که از روی اجزای سازنده آن‌ها نمی‌توان به درک کاملی از آن‌ها دست یافت، ذهن انسان این‌گونه

1. j. Littlemore

2. D. Fass

3. G. Nunberg

مفاهیم را بر اساس مفاهیم ملموس و عینی تری که ساختار دقیق و مشخصی دارند، درمی یابد و به این صورت، به مفاهیم انتزاعی، ساختار روشنی می بخشد، چنین فرایندی به شکل گیری مجاز و استعاره مفهومی منتج می شود و مفاهیمی که از این راه درک می شوند، مفاهیم مجاز و استعاره هستند. آن ها (همان) معتقدند معمول ترین موضوعات تا پیچیده ترین نظریه های علمی را فقط از طریق مجاز و استعاره می توان درک کرد.

نظام مفهومی مجاز و استعاره در کانون درک ما از تجارب جهان قرار دارد و همچنین تا اندازه زیادی وابسته به فرهنگ است. به دلیل آنکه، قلمروهای تجربه در فرهنگ های مختلف، متفاوت است؛ بنابراین، پدیده مفهومی مجاز و استعاره در تناسب با هر فرهنگ، به صورت متفاوتی تظاهر می یابد (بارسلونا، ۱۹۵۲: ۱۵).

لیتل مور (۲۰۱۵: ۴-۱۹۷) نیز معتقد است مجاز و استعاره مفهومی، اساساً روشی است که از طریق آن، مفهوم سازی یک حوزه از تجربه در قالب حوزه دیگری بیان می شود. وی (همان) می افزاید که مجاز و استعاره مفهومی، میانبری در تفکر، زبان و ارتباطات انسان است که به وسیله آن، می توان بیش ترین مفاهیم را در قالب تعداد کمتری از کلمات بیان کرد.

به طور کلی، بنیان مجاز و استعاره مفهومی بر مجاورت قرار دارد و دارای نقش های متعددی است که از آن میان، می توان به دو نقش مهم ارجاعی و برجسته سازی اشاره کرد. نقش ارجاعی باعث می شود تا نام یک پدیده را به جای نام پدیده ای دیگر که با آن مجاورت و ارتباط دارد، آورده شود؛ اما به وسیله نقش برجسته سازی مجاز و استعاره می توان برخی ویژگی های یک پدیده را با اهمیت و مهم یا بالعکس کم اهمیت جلوه داد (لیتل مور، ۲۰۱۵: ۹۰-۷۳).

از مباحث مهمی که در نظریه مجاز و استعاره مفهومی توسط لیکاف و ترنر (۱۹۸۹) مطرح شد و مورد تأیید و استفاده محققان بعدی هم قرار گرفت، مبحث مجاز و استعاره قراردادی و مجاز و استعاره شعری است. مجاز و استعاره قراردادی به آن هایی گفته می شود که هر روز در گفتار رسمی و غیررسمی یک جامعه زبانی به کار می رود و آن قدر عادی شده است که تنها با نگاهی دقیق می توان به مجاز و استعاره بودنشان پی برد؛ اما درک مجاز و استعاره شعری، مستلزم فهم و آشنایی با مجاز و استعاره قراردادی است، زیرا شاعران از مجاز و استعاره قراردادی در گفتار روزمره بهره می گیرند و آن را گسترش می دهند تا جنبه های دیگری از واقعیت را نشان دهند، بنابراین، مجاز و استعاره شعری، بسط همان مجاز و استعاره قراردادی است (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۱۸۶).

۴. استعاره ها و مجازهای شناختی در اشعار ابتهاج و انسی الحاج

ابتهاج شاعری متعهد و حساس است و با تجربه تلخی که از زندان دارد حس غم و اندوه و ناامیدی خود را که مشترک

با بسیاری از انسان‌های دربند است به شعری که جولانگاه احساس اوست می‌کشاند و از این‌رو کلامش در دل مخاطب می‌نشیند و عواطف و احساسات او را برمی‌انگیزد. وجه دیگر تأثیرپذیری مخاطب از شعر ابتهاج آن است که او در اغلب شعرهایش از زبان مخاطب استفاده می‌کند. این ویژگی باعث می‌شود خواننده شعر، خود را در جایگاه مخاطب شاعر قرار دهد و فاصله میان او و شاعر کمتر شود و در نتیجه بیان صمیمی و فضای عاطفی تقویت گردد. به‌طور کلی، می‌توان گفت تصویر ابتهاج در ارغوان، تصویر انسانی دردمند و داغدار است که درد او فردی نیست بلکه از نوع دردی بشری و فراگیر است. اندوه اسارت و حسرت آزادی است که به‌عنوان مضمونی جهان‌شمول در زبان هنری و عادت‌زدای شعر، در من شاعر تبلور یافته است.

۱/۴. استعاره‌ها و مجازهای درد و اندوه به‌عنوان عنصری رمانتیک

شعر ارغوان متشکل از ده بند است؛ بند اول آن با منادا قرار دادن ارغوان و پرسش از او آغاز می‌شود. شاعر در این بند عصاره و چکیده تمام شعر را گنجانده است. شعر با لحنی پرافسوس و غمناک و از سر درد و حسرت در بندهای بعدی ادامه می‌یابد و در چهار بند پایانی با خواهش و التماسی که البته در پس خود، امید و انتظار شاعر را نهفته دارد، به پایان می‌رسد. نکته قابل توجه وجود معادله زیبا و هنرمندانه‌ای است که شاعر میان تعداد بندها در توصیف خود و «شاخه هم‌خون جدا مانده» وجودش - ارغوان - برقرار می‌کند. شعر در ده بند سروده شده است؛ از این ده بند، شاعر بند نخست و ششم را به طرح پرسش از ارغوان اختصاص می‌دهد. بعد از پرسش بند آغازین، در چهار بند حال خود را وصف می‌کند و بعد از پرسش بند ششم، در چهار بند پایانی به طرح درخواست خود از ارغوان می‌پردازد. این نشان از آن دارد که در نظر شاعر اهمیت وجود ارغوان کم از وجود خود شاعر نیست و چنانکه خود، در شعرش اظهار داشته جزئی از وجود اوست و چون ارغوان «شاخه هم‌خون جدا مانده» اوست، بی‌گمان می‌بایست نیمی از شعرش را به توصیف او اختصاص می‌داد.

عاطفه غالب بر این شعر، غم و اندوه و حسرت است و کاربرد واژگانی با بار عاطفی منفی همچون کورسو، رنجور، فراموشی، رخنه، رنگ رخ باخته، دلالت بر حزن و اندوه شاعر دارند. شاعر که در تنگنای دیوار زندان گرفتار شده است، خود را بیرون از دنیا، در گوشه‌ای می‌بیند که آسمانی بر سر ندارد و فضای آن، چنان عرصه را تنگ کرده که حتی نفس کشیدن بر وی دشوار شده است.

او برای توصیف نمادین وضعیت خود، از عناصر طبیعی چون آسمان، آفتاب، بهار، هوا، صبح و... استفاده می‌کند و اندوه روحی و غم‌زدگی و تحسّر خود را در محروم ماندن از این عناصر نشان می‌دهد: «آسمانی به سرم نیست /

از بهاران خبرم نیست / آفتابی هم ...» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۷۵)

در این شعر، واژه «خون» به فراخور محتوا، چه به صورت مجزا و در تصویرسازی‌ها و چه در ارتباط با کلیت شعر، جایگاه مفهومی ویژه‌ای دارد و تکرار این واژه در ترکیباتی از نوع اسم یا صفت مشتق و مرکب نظیر هم‌خون، خون‌آلود، خون‌بار یا ترکیب‌های وصفی و اضافی نظیر خون پرستوها، پنجه خونین و خوشه خون، تداعی‌گر مفهوم مبارزه و حماسه‌ای است در راه نیل به آرمان‌های شاعر که رسیدن به آن آرمان‌ها نیازمند خون‌های بسیار است. علاوه بر این، دو صفت گلرنگ (جان گلرنگ) و گلگون (بیرق گلگون) نیز با تصویری عمومی که مبنی بر دلالت معنایی این واژگان به رنگ سرخ در اذهان دارد، نقش واژه خون را در ایجاد فضایی آکنده از درد و زخم و عصیان و مبارزه پررنگ‌تر کرده است. رنگ دیگری که هم‌سو با رنگ سرخ، در این شعر متناسب با محتوا و در جهت به تصویر کشیدن فضای فکری و القای حس ناامیدی شاعر به کار رفته است رنگ سیاه است که یک بار در توصیف دیوار زندان جایگزین آن شده است: آه این سخت سیاه / آن چنان نزدیک است / که چو برمی‌کشم از سینه نفس / نفسم را برمی‌گرداند. (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۷۵)

چنانکه در چندین جای دیگر، کاربرد واژگانی چون ظلمانی، عزا، سوختگان و داغ، باز تداعی‌گر همان رنگ سیاه و بیانگر فضای تیره‌وتار و حس ناامیدی شاعر هستند، که به مدد آن‌ها فضای فکری شاعر به خواننده نموده شده است و حسی تیره‌وتار به ذهن مخاطب متبادر می‌شود. نماد محصول محور جانشینی واژگان است. نمادگرایان اشیاء و موضوعات جزئی و خرد را دست‌مایه درک حقایق و معانی عظیم می‌دانند. در تعریف چدویک از نماد آمده است: در نمادگرایی اشیاء فقط شیء نیستند بلکه نمادهایی از شکل‌های آرمانی‌اند که در پس آن‌ها پنهان شده‌اند (چدویک، ۱۳۷۵: ۱۷). نماد، احساس و عاطفه را به مخاطب منتقل می‌کند و در حقیقت «تصویر نمادین، احساس را از درون مخاطب بیرون می‌کشد. هنگام خواندن یک متن نمادین، نوعی خلأ حسی و عقلی در درون ما به وجود می‌آید، نمادها احساس گنگی و گم‌شدگی در ما برمی‌انگیزند، این در حقیقت یک نوع القای حس است» (فتوحی، ۱۳۹۳: ۱۸۲)؛ چنانکه در شعر ارغوان تصاویر متعدد از جمله «آسمانی به سرم نیست / از بهاران خبرم نیست / آنچه می‌بینم دیوار است»، «کورسویی ز چراغی رنجور / قصه‌پرداز شب ظلمانی است / نفسم می‌گیرد / که هوا هم اینجا زندانی است» و «هرچه با من اینجاست / رنگ رخ باخته است / آفتابی هرگز گوشه چشمی هم / به فراموشی این دخمه نینداخته است» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۷۵) احساس یأس، غم، رکود و زوال را به خواننده القا می‌کند. کاربرد این تصاویر نمادین، فضای شعر را به‌سوی نمونه‌ای از یک اثر سمبولیک اجتماعی سوق داده است. نمادها را استعاره‌های پرکاربرد تعریف

کرده‌اند و نوعی از آن‌ها را «نمادهای استعاری» دانسته‌اند که «هم دلالت‌گر است و هم صورتی طبیعی به همراه دارد» (فتوحی، ۱۳۹۳: ۱۸۹)؛ پیکره اصلی این شعر را نمادهای استعاری و پرتکراری همچون شب، بهار، خورشید، صبح، چراغ، شمع و ... تشکیل می‌دهند که با توجه به روحیه شاعر و نظام فکر و اندیشه او تحلیل‌پذیرند و فضای اندوه توأم با امیدواری را در شعر ایجاد کرده‌اند.

عبارات حاج برخلاف شاعرانی که آگاهانه به خلق تصاویر دست می‌زنند، حصارهای خودآگاه را می‌شکنند و به شکلی کاملاً تصادفی صورت می‌پذیرد. شعر این دیوان با ترس شروع می‌شود: می‌ترسم/تخته ستر جعبه من را فشار نمی‌دهد / و عینک‌هایم پراکنده می‌شوند/ می‌خندم، خم می‌شوم،/ اما وعده‌های راز، به هم می‌رسند و گام‌ها می‌تابانند و پالتو وارد می‌شود/ همه در گردن هستند. در گردن، بانرها و (چپاولی) است (الحاج، ۱۹۹۴: ۲۷)

شعر با ترسی شروع می‌شود که بر شاعر چیره شده و همه نسبت‌ها و اصول از جمله درک روابط علی معلولی را در ذهن شاعر به هم زده است. فضاهایی که ذهن ناهشیار شاعر آفریده، ناخوشایندند، مانند اضطراب یا تعارضی که شاعر را در چنبره گرفته است. از این رو معلول‌ها یا بی‌علت‌اند یا علت‌های غریب و شگفت‌آوری دارند و گاه چنین می‌نماید که شاعر دچار توهم نمایی شده است. تصورات و تصاویر غیرارادی و تخیلات غریب و پراکنده شاعر مانند جعبه‌ای که سر آن را نمی‌فشارد و پراکنده شدن عینک‌ها، سپس لبخند و خم شدن همگی ناشی از تراوش‌های ناخودآگاه و نگارش خودانگیخته شاعر است که منطق ادبی را گم کرده است. جمع تصورات و تصاویر ناسازگار، چیرگی مطلق فضای فراخ رؤیا که لباس تن فضای طبیعی را می‌درد، شوریدن بر عادات ذهنی و زبانی، گسستن پیوسته‌ها و پیوستن گسسته‌ها و هجوم بی‌اختیار پارادوکس‌ها و متناقض‌ها از مشخصه‌های نگارش خودکار به شمار می‌روند در ادامه همان شعر، شاعر بی‌درنگ در مورد هجوم اندیشه‌های پراکنده واقع می‌شود و عبارات متفاوت و بی‌ارتباط، این‌گونه سیلان می‌کنند: تو را جستجو می‌کنم/توای لذت نفرین/ نسل تو برفتاده/ است، اثر انگشتان تو، حفر کننده‌ای است/ خواب مرا تسلیم خود می‌کند./ خواب، کرانه‌ای ندارد/ راهی را روی تخت‌خواب ترسیم می‌کنم: پنجره‌ای را باز و پرواز می‌کنم، زیر همسرم پنهان می‌شوم. (الحاج، ۱۹۹۴: ۲۷) نگارش این‌ها به‌وضوح مشهود است به شکلی که ابتدای این عبارات با انتهای آن‌ها بیگانه است. جستجوی لذت نفرین، خوابیدن، باز کردن پنجره و پرواز کردن و پنهان شدن، همگی از توالی‌های رویاگونه، وسواس گونه و اضطراب‌آور شاعر است که به همان شکل که خود را به شاعر می‌نمایانند به تصویر

درآمده‌اند:

برانگیخته می‌شوم/ برافروخته می‌شوم/ بیا فریاد می‌زنم/ بیا فریاد می‌زنم/ من شعار می‌دهم،/ پیروزی از آن علم است/ کژدم درهم‌شکسته می‌شود/ و این را به یاد می‌آورم تا بدون ناامیدی، بچه به وجود آورم (همان: ۲۸) چنان‌که می‌بینیم حوادث و جریان‌ها به ترتیبی غیرمنطقی و غیرواقعی شکل می‌گیرند و افکار متفاوت از ناخودآگاه شاعر می‌جوشند و به شکلی غیرارادی در نگارش ناخودآگاه و تصادفی جریان می‌یابند.

۴/۲. استعاره‌ها و مجازهای طبیعت به عنوان عنصری رمانتیک

ابتهاج با مفاهیم انتزاعی طبیعت، اشیاء و حیوانات همراه و همدل می‌شود و حالات روحی خود را به آن‌ها تسری می‌دهد. این حس هم‌جوشی وی موجب می‌شود تا احساس و آگاهی خود را به آن‌ها منتقل کند. از این رو، ابتهاج، خودش را در جایگاه مشبه، بیشتر به عناصر طبیعی چون: سبزه، چمن، درخت و... تشبیه می‌کند که گویای نوعی طراوت و تازگی در ضمیر ناخودآگاه اوست:

به سان سبزه، پریشان سرگذشت شبم
نیامدی تو که مهتاب این چمن باشی
(ابتهاج، ۱۳۸۶: ۹۵)

شاعر با برقراری پیوند با طبیعت، نوعی نوآوری مبتکرانه در حوزه کاربرد تشبیه در غزل ایجاد کرده است. او همچنین با برقرار کردن ارتباط بین عناصر انتزاعی و عناصر دیگر به‌ویژه عناصر طبیعی، فضای گسترده‌تری برای درک زیبایی کلامش ایجاد می‌کند. این ابتکار، احساس لطیف شاعرانه را هرچه بیشتر شفاف و روشن می‌سازد و به خواننده القا می‌کند. البته، مفاهیم انتزاعی که ابتهاج در شعرش به کار گرفته است، چندان گسترده و وسیع نیست، ولی در میان آن‌ها مفاهیمی چون: عشق، امید، غم و آرزو، نمود بیشتری دارد. تشبیهات مرتبط با این مفاهیم، اغلب به صورت بلیغ هستند. شاعر، ماهرانه در عناصر طبیعی دخل و تصرف می‌کند و عناصر انتزاعی را با قدرت تخیل به آن‌ها پیوند می‌زند و نوآوری ایجاد می‌کند. عشق مفهومی انتزاعی است که برای مخاطب از راه عینی محسوس نیست، اما ابتهاج با تشبیه کردن آن به آب، میان آن و عنصری طبیعی ارتباط برقرار می‌کند و درک آن را برای مخاطب آسان‌تر می‌سازد:

به آب عشق توان سُست پاک دست از جان
چه عاشق است که دست از جهان نشسته هنوز

(همان: ۲۱۲)

مرگ نیز عنصری انتزاعی است که ابتهاج آن را به عنصری طبیعی، یعنی داس تشبیه می‌کند و از این طریق، آن را برای مخاطب عینی و محسوس می‌سازد.

تگرگ از درختان فرو ریخت برگ
درو کرد این کشته را داس مرگ
(همان: ۲۴۱)

یکی از زیباترین و پیچیده‌ترین انواع تشبیه، نوع تمثیلی آن است. در اشعار ابتهاج با این تشبیه در خلق تصاویر شعری مواجه هستیم:

سپر از سایه خورشید قدح کن زان پیش
کز کماندار فلک تیر شهابی بخوریم
(ابتهاج، ۱۳۸۷: ۹۲)

همچنین:

ز چاه غصه رهایی نباشدت، هر چند
به حسن یوسف و تدبیر تهمتن باشی
(همان: ۹)

به دورپردازی‌های تخیل و اندیشه شاعرانه نمی‌توان دستبند زد و آن را در محدوده‌ای خاص تردیدی نیست که زندانی کرد. گاه شاعر، ناگزیر است برای درک تاریخی و حتی عاطفی اکنون و آینده، نگاهی به گذشته بیفکند. می‌تواند احساس و تخیلی معاصر حس نوستالژیک موجود در یک اثر به معنای واپس‌گرایی نیست. یک شاعر یک اثر هنری تبدیل کند و از سوری شکل را که به گذشته او مربوط است به طرزی ماهرانه به جوهر و در نتیجه به دیگر، صرف نگاه به اکنون و آینده، از پس پرده فرسوده تصاویر و قوالب شعری، نمی‌تواند نشان‌دهنده ذهنیتی زنده و پویا باشد. از این حیث تصاویر اشعار ابتهاج اگرچه در آغاز در بند نگاه سنتی اشعار کلاسیک است، اما از دهه پنجاه به بعد متعالی و پخته‌ترند:

برسان باده که غم روی نمود ای ساقی
این شبیخون بلا باز چه بود ای ساقی
حالیا نقش دل ماست در آینه جام
تا چه رنگ آورد این چرخ کبود ای ساقی
تیره شد آتش یزدانی ما از دم دیو
گرچه در چشم خود انداخته دود ای ساقی
(ابتهاج، ۱۳۷۸: ۱۴۰)

هوشنگ ابتهاج در اشعار خود از نمادهای طبیعت به‌عنوان نمادهای کلیدی در تصویرسازی اشعار اجتماعی و حتی سیاسی استفاده می‌کند. در بیت زیر جنگل، سرزمینی است که گرفتار ظلم و ستم و خفقان شده است و سروهایش که نماد آزاد خواهان هستند، در این محیط غم‌زده، نابود می‌شوند:

ای جنگل ای انبوه اندوهان دیرین
نجا چه آمد بر سر آن سرو آزاد
(ابتهاج، ۱۳۸۵: ۷۰)

یکی از خصیصه‌های مهم و بارز مکتب رمانتیسم طبیعت‌گرایی است. روحیه انزوای طلبی شاعران رمانتیک و گرایش آنان به عزلت سبب گشته تا آنان به طبیعت روی آورند. طبیعت را به عنوان محل امنی برای تسکین دردها و دغدغه‌ها دانسته و آن را به عنوان سنگ صبوری برای خود برمی‌گزینند. علت اهمیت یافتن طبیعت نزد شاعران مکتب رمانتیک شاید از این جهت باشد که «هر شاعر رمانتیکی طبیعت را پاک و خالی از تظاهر، کینه و نیرنگ می‌بیند و خود را در دامان طبیعت خشنود می‌یابد و معتقد است که طبیعت او را دوست دارد و به‌سوی خود فرامی‌خواند» شاعر رمانتیک در طبیعت برای خود هم‌صحبتی می‌یابد که همانند آن را در جامعه نمی‌توان یافت: «شب را سیاه کرده‌اند/ که آرامش مرا سیاه کنند/ این سیاهی تمامی ندارد/ همه زندگی مرا شب گذراند/ کودکی سیاه/ جوانی سیاه/ و پیر سالی ام سیاه/ هر چه سفید پوشیدم فایده‌ای نداشت/ حتا امروز که ازدست‌رفته‌ام (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۷۸)

۳/۴. استعاره‌ها و مجازهای مرگ به عنوان عنصری رمانتیک

در نگاه ابتهاج مرگ و یادکرد آن با مرگ‌اندیشی شاعران احساسی رمانتیک، تفاوت بنیادین دارد. مرگ‌اندیشی شاعران، یأس و ناامیدی، فرار از هستی و پایان یافتن تمام آرمان‌هاست؛ درحالی‌که مرگ در شعر ابتهاج، چنانکه در نمونه‌های اشعار خواهیم دید، تفسیر دیگری داشته و دریچه‌ای است که امید دیگری را بر او می‌گشاید. شفیع کدکنی در توصیف فضای یأس آلود دهه سی می‌گوید: در نتیجه همین حس و مضمون مرگ و یأس، در کنار آن مضمون دیگری رشد کرد و آن پناه بردن به افیون و مستی و گریز از هوشیاری و ستیز و مبارزه است... اندک‌اندک مضامین و تم‌هایی از قبیل ستایش میخانه و می و پناه بردن به افیون رواج یافت و بسیاری از شاعران این نسل در غبار گم شدند (شفیع کدکنی، ۱۳۸۳: ۶۱). در مجموعه چند برگ از یلدا شاعر می‌کوشد به واقعیات اجتماعی و سیاسی توجه بیشتری نشان دهد. در اشعار این مجموعه نیز رگه‌هایی از رمانتیسم قابل تشخیص است (حسین پور چافی، ۱۳۸۴: ۷۹)؛ مانند بوسه که در آن، شاعر مفاهیم سیاسی و انقلابی همچون لبخند زدن مردان به هنگام مرگ را به گونه رمانتیک زیر به تصویر کشیده است: گریه‌اش افتاد در من بی‌امان/ در میان اشک‌ها، پرسیدمش/ خوش‌ترین لبخند چیست؟ / شعله‌ای در چشم تاریکش شکفت/ جوش خون در گونه‌اش آتش فشاند/ گفت لبخندی که عشق سربلند/ وقت مردن بر لب مردان نشانده/ من ز جا برخاستم بوسیدمش (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۸۹)

او مرگ مردان مرد را نتیجه سنگین شدن و شیرینی‌شان می‌داند که به ناچار باید درخت زندگی را رها کنند. دلاور مردان عرصه نبرد که با لبخند به استقبال مرگ رفتند، الهام‌بخش ابتهاج برای ارائه تصویری دوست‌داشتنی و جاودانه از مرگ هستند. و هنگامی که یاران/ با سرود زندگی بر لب/ به‌سوی مرگ می‌رفتند/ امیدی آشنا می‌زد چو گل در چشمشان لبخند/ به شوق زندگی آواز می‌خواندند/ و تا پایان به راه روشن خود باوفا ماندند (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۴۵).

مرگ، جزء مهم زندگی است که بدون آن زندگی معنا ندارد زمانی با دیده ترس، زمانی انکار و گاهی هم مشتاقانه به آن می‌نگریستند. نگرش متفاوت انسان‌ها نسبت به مرگ در آثار آن‌ها نیز متجلی می‌شود. الحاج از نگاه به مرگ غافل نمانده است. او هیچ‌گاه با ترس و بیم به مرگ نمی‌نگرد و همواره نگرشی مشتاقانه به مرگ دارد؛ اما نگرش او به مرگ در دو موضع فکری متفاوت است. در حیطه رمانتیسم فردی- که منتهای هدف و آرزوی شاعر رسیدن به معشوق است - از مرگ در مقابل وصال معشوق، ترس و بیمی ندارد؛ در نتیجه او به این‌که پیش پای معشوق و در راه وفای او بمیرد، افتخار می‌کند:

هر انسان سرنوشتی دارد/ سرنوشت یکی زندگی ست/ سرنوشت دیگری عاشقی ست/ و سرنوشتی مرگ است /
همه انسان‌ها می‌توانند عاشق شوند/ اما کسی نمی‌تواند عاشقانه زندگی کند/ تنها عاشقانه می‌میرد/ فاصله عشق /
و زندگی مرگ است/ این سرنوشت انسانی ست (الحاج، ۱۹۹۴: ۹۲)

مرز گذشته، حال و آینده درهم می‌شکند، گویی زمان حال، استمرار مطلق دارد و مدار گذشته و آینده را از میان برداشته است. چنین زمانی که ابتدا و انتها ندارد بی‌زمان است: تصاویر شعری این دیوان از تاریکی درون شاعر برمی‌خیزند به همین دلیل حاج، زمان و مرگ را یکی می‌داند:

تکرار چشمگیر واژه شب و دیگر واژه‌هایی که بر تاریکی دلالت می‌کنند از دلالت‌های عمیق روان‌شناختی خالی نیست. در عالم تاریکی و شب، سلطه ضمیر آگاه بر نهاد، به حداقل می‌رسد تا ضمیر ناخودآگاه بتواند امیال سرکوب‌شده را نشان دهد.

شب و تاریکی، شاعر را با عمیق‌ترین لایه‌های درونش مواجه می‌سازد و نفس عریان او را نشان می‌دهد. رنگ‌های تیره‌ای که شاعر مرتب به آن اشاره می‌کند بیانگر ماهیت رمزگونه غرایزی است که برآورده ساختن آن‌ها از گذشته‌های دور در با از میان رفتن زندگی و رقم خوردن مرگ، یکسان قلمداد می‌شده است. تصاویری که از درون می‌جوشد سایه سد نگین پژواک را حمل می‌کند:

شب و روز زنگ‌های «کمک، کمک» در روده‌ها به صدا درمی‌آید/ و شیشه‌ها برهنه‌اند و صدا را قطع می‌کنند. / در پوست‌هایمان آراسته گشته‌اند، تاریخمان را پوشیده‌اند،/ خوراکی از خونی سیل‌آسا، از سم، امیدی نیست/ شیشه یا عقرب. خون‌مردگی، خون مکیدن، / شب‌هایی که زیر سم‌هایشان واژگون می‌شویم. (الحاج، ۱۹۹۴: ۳۹)

سرانجام تاریکی و سایه‌های هولناک و مخوف، بر فضای زمانی شعر حاکم است و آشوب و نابسامانی زمان

را بیشتر کرده است: «سایه صرع، بهار را می‌گستراند / بامدادان، کشتار و پیروزی، همدیگر را در آغوش می‌کشند و من از حسادت، رخساره‌ام (صورت‌م) را از تنم درمی‌آورم» (همان: ۳۰).

نتیجه‌گیری

هدف از این پژوهش، بررسی مجاز و استعاره به‌عنوان ابزار رمانتیسیسم زبانی در مجموعه اشعار انسی الحاج و ابتهاج در چهارچوب شناختی است. پس از بررسی اشعار این دو شاعر این موارد مشخص گردید: یافته‌های پژوهشی حاکی از آن است که انواع مجاز و استعاره، که بر اساس چهارچوب نظری (لیکاف و جانسون ۱۹۸۰)، نانبرگ (۱۹۹۵)، فاس (۱۹۹۷)، کووچش و رادن (۱۹۹۸) شامل ده نوع مختلف هستند، در سراسر دیوان اشعار این دو شاعر ابتهاج به میزان گوناگون وجود دارند. دیوان اشعار این دو شاعر مشتمل بر ۱۲۸۵ بیت می‌باشد که در بیش‌تر ابیات؛ یعنی ۹۰۸ بیت از آن، می‌توان انواع مجاز و استعاره را طبق چهارچوب مذکور، یافت.

وجود چنین میزان بالایی از کاربرد انواع مختلف مجاز و استعاره در دیوان اشعار این دو شاعر، خود تأییدی روشن بر گفته زبان‌شناسان شناختی، ازجمله لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۴۱-۳۵) است که معتقدند وقتی انسان کلامی را بیان می‌کند، حتماً در جریان کلام خود، از مجاز و استعاره استفاده می‌کند، زیرا ماهیت تفکر انسان، مجاز و استعاره است و زبان تنها نمودی از تفکر مجاز و استعاره است. در اینجا، منظور از زبان، نه تنها زبان نثر است، بلکه زبان شعری نیز هست، زیرا لیکاف و ترنر (۱۹۸۹: ۱۸۶) بیان می‌کنند که مجاز و استعاره شعری، تنها بسطی از نظام متعارف روزمره ما، از تفکر مجاز و استعاره است.

مهم‌ترین موضوعاتی که ابتهاج درباره آن‌ها دست به ایجاد مجاز و استعاره می‌زند، عبارت‌اند از: «اعضای بدن انسان»، «جهان»، «آسمان»، «خورشید»، «ماه»، «گل‌ها»، «درختان» و «خاک».

ابتهاج در میان اعضای بدن انسان، بیش‌تر کلمه «دست» را ذکر می‌کند که به‌صورت مجاز و استعاره، مفهوم «کمک کردن به دیگران» را انتقال می‌دهد. همچنین، «جان‌پنداری»، «رنگ»، «شکل» و ویژگی‌هایی هستند که ابتهاج در توصیف «آسمان»، «خورشید»، «ماه»، «گل‌ها» و «درختان» به آن‌ها توجه داشته است. درباره جهان، او بیشتر مفهوم «زودگذر بودن» آن را از طریق مفاهیم مجاز و استعاره، بیان می‌کند. درنهایت، ابتهاج واژه خاک را به‌صورت مجاز و استعاره به کار می‌برد تا به جنس و شکل اولیه «انسان‌ها» که از خاک ایجاد شده‌اند و به آن برمی‌گردند، اشاره کند.

تمامی عناصر یادشده، مانند «اعضای بدن انسان»، «خورشید»، «ماه» و... که شاعر برای ایجاد مجاز و استعاره

در اشعار خود از آن‌ها بهره می‌گیرد، ناشی از تأثیر جهان خارج و عناصر درون آن، بر تجارب شاعر است. این یافته، نیز موافق با نظر زبان‌شناسان شناختی مانند (بارسلونا، ۱۹۵۲: ۱۵) و لیتلمور (۲۰۱۵: ۱۹۷-۴) است که معتقدند پدیده مفهومی مجاز و استعاره، در اثر تجارب انسان از جهان خارج به دست می‌آید و درک ما از جهان خارج و پدیده‌های درون آن، به صورت مجاز و استعاره انجام می‌گیرد.

در یک نظر اجمالی به دیوان اشعار این دو شاعر، می‌توان دریافت که ابتهاج به سادگی، روانی و هرچه ملموس‌تر کردن مفاهیم انتزاعی توجه ویژه‌ای دارد. او این مهم را از طریق مجاز و استعاره به دست می‌آورد. به عنوان مثال، وی عبارت «سرای آب و گل»، که معنای عینی تری دارد، را به کار می‌برد تا به مفهوم «جهان»، که معنای انتزاعی تری دارد، اشاره کند. در واقع، ابتهاج با استفاده از مجاز و استعاره، به جنس اولیه «جهان» که از «آب و گل» خلق شده است، اشاره می‌کند و از این طریق معنای «جهان» را ملموس‌تر می‌سازد. این یافته، نیز تأییدی صادق بر مدعای زبان‌شناسان شناختی مانند لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۴۱-۳۵) است، که بیان می‌کنند مجاز و استعاره مفهومی برای هرچه ملموس‌تر و روشن‌تر کردن مفاهیم انتزاعی و پیچیده به کار می‌رود.

یکی دیگر از نتایجی که از تحلیل دیوان اشعار این دو شاعر به دست آمد، این است که ابتهاج با کاربرد مجاز و استعاره قصد دارد در کنار انتقال یک معنا و مفهوم مشخص از یک واژه، هم‌زمان به دیگر ابعاد معنایی آن واژه نیز اشاره کند. به عنوان مثال، او با ذکر واژه «خون»، علاوه بر آنکه، معنای «انسان‌ها» را بیان می‌کند، به بُعد معنایی دیگری از آن، یعنی از «خون بودن انسان‌ها»، در ضمن آن، اشاره می‌کند. یافته فوق نیز تأییدی بر گفته لیتلمور (۲۰۱۵: ۱۹۷-۴) است که معتقد است از طریق مجاز و استعاره مفهومی می‌توان بیشترین مفاهیم را در قالب کمترین تعداد کلمات ممکن، انتقال داد و همچنین به ابعاد معنایی مختلف یک واژه اشاره کرد.

ابتهاج با استفاده از نقش برجسته‌سازی مجاز و استعاره، می‌کوشد تا برخی ویژگی‌های یک پدیده را پررنگ و مهم نشان دهد. به عنوان مثال، وی در اشعار مختلف خویش، واژه «ماه» را برای توصیف «چهره شخص موردنظر خود» به کار می‌برد و از این طریق، بیش از سایر ویژگی‌ها، بر ویژگی «زیبایی خیره‌کننده» آن چهره، تأکید می‌کند و آن را برجسته می‌نماید. یافته یادشده نیز در راستای تأیید نظر لیتلمور (۲۰۱۵: ۹۰-۷۳) است، مبنی بر آنکه، به وسیله نقش برجسته‌سازی مجاز و استعاره می‌توان برخی صفات یک پدیده را با اهمیت و پررنگ جلوه داد.

از ویژگی‌های رمانتیسم بازگشت به طبیعت، است که در اشعار الحاج به چشم می‌خورد و در برخی اشعارش به تشبیهاتی در این حوزه دست‌زده است که هدف نهان در اشاره به طبیعت در اشعار وی باز یافت اصالت انسانی

است.

از دیگر ویژگی رمانتیسم که در شعر الحاج هم به چشم می خورد استفاده از عبارت های ساده و راحت، توصیف کردن چیزهایی که حقیقتاً آن ها را دیده و درک کرده است. پروبال دادن ذهن و جایی و گره دادن احساس و خیال به همدیگر از ویژگی اشعار این شاعر عرب است؛ و اما آنچه درباره رمانتیسم موجود در اشعار وی می توان گفت، حاکی از آن است که: رمانتیسم ضرورت و نیاز زمانه وی بود. نکته دیگر آنکه رمانتیسم وی به شعر جان تازه ای بخشید و شعر وی را از حالت رسمی، بیرون آورد و فضاهای تازه ای بدان بخشید و اجازه داد تا خیال هر چه می تواند پروبال بگیرد. در سایه این میدان های جدید خیال پردازی ها بود که واژگان پر بارتر و عاطفی و حساس تر شد. به علاوه، وی توانست، بار دیگر عشق و مهرورزی را یادآور شود. وی یادآوری کرد که انسان ذاتاً دوستدار سادگی، مهربانی، زیبایی و لطافت زندگی است. اینکه در ورای محاسبات دقیق عقلانی، دلی نیز وجود دارد که معیار سنجش دیگری را از نوع روحانی و معنوی دنبال می کند تا جایی که «حساسیت عاطفی یک قلب پر شور، از قضاوت خشک یک عقل آرام و خونسرد ارزش بیشتری» پیدا می کند.

آنسی الحاج، گزارش احساسات و عواطفی چون غم و اندوه که با زبانی صمیمی، روان و دل نشین از دغدغه هایمان سخن می گوید، غم و اندوه گاه از هجران معشوق، دوری از وطن و مرگ عزیزان، و گاه نیز ناکامی ها، شکست ها و یا غم افراد جامعه و دیگران نشأت می گیرد. الحاج غم و اندوه خود و جامعه را به گونه ای بیان می دارد که خواننده را با خود همدل می کند. این احساس بیشتر از غم افراد جامعه ابراز می شود و شاعر را نیز در غم فرو می برد. در نگاه آنسی الحاج مرگ و یادکرد آن با مرگ اندیشی شاعران احساسی رمانتیک، تفاوت بنیادین دارد. مرگ اندیشی شاعران، یأس و ناامیدی، فرار از هستی و پایان یافتن تمام آرمان هاست؛ در حالی که مرگ در شعر الحاج، تفسیر دیگری داشته و دریچه ای است که امید دیگری را بر او می گشاید. وی در این قصیده از دیوان لن، شب را حامی معشوق خود خطاب می کند.

کتابنامه

- ابتهاج، هوشنگ. (۱۳۸۵). تاسیان. تهران: کارنامه
- ابتهاج، هوشنگ. (۱۳۷۸). سیاه‌مشق. تهران: نشر کارنامه.
- ابتهاج، هوشنگ. (۱۳۹۰). آینه در آینه (برگزیده شعر). به انتخاب محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ بیست و سوم. تهران: چشمه.
- امین مقدسی، ابوالحسن؛ فولادی، مریم؛ علی‌یاری، مریم. (۱۳۹۷). «بررسی و تحلیل عنصر زمان در شعر انسی الحاج با تکیه بر دیوان لن». لسان مبین. دوره ۱۰. شماره ۳۴: ۵۰-۲۷.
- بارسلونا، آتونینو. (۱۹۵۲). استعاره و مجاز و استعاره بارویکردی شناختی. ترجمه: فرزانه سجودی، لیلا صادقی و تینا امراللهی. تهران: انتشارات نقش جهان. (۱۳۹۰).
- چلدویک، چارلز. (۱۳۷۵). سمبولیسم. ترجمه مهدی سحابی. تهران: نشر مرکز.
- الحاج، انسی. (۱۹۹۴). لن. بیروت: دار الجدید، الطبعة الثالثة.
- الحاج، انسی. (۱۹۹۷). خواتم ۲. ریاض: الریس للکتاب و النشر. الطبعة الأولى.
- حسن دخت فیروز، سیما. (۱۳۸۸). بررسی استعاره از دیدگاه شناختی در اشعار فروغ فرخزاد. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه تربیت مدرس.
- حسین پور چاف‌ی، علی. (۱۳۸۴). جریان‌های شعری معاصر فارسی (از کودتا ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷). تهران: امیرکبیر.
- راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۹). درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم. تهران: سمت.
- رسول‌نیا، امیرحسین؛ آقاجانی، مریم. (۱۳۹۱). «واکاوی رمانتیسم جامعه‌گرا در اشعار هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری». نشریه ادبیات تطبیقی. دانشگاه کرمان. دوره ۳. شماره ۶: ۹۴-۷۵.
- روشن، بلقیس؛ اردبیلی، لیلا. (۱۳۹۱). مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی. تهران: نشر علم.
- سراج، اشرف؛ محمودی بختیاری، بهروز. (۱۳۹۷). استعاره‌های هستی‌شناختی در شاهنامه‌ی فردوسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی. پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت. دوره ۷. شماره ۲: ۹۴-۷۵.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. چاپ دوم. تهران: سخن.
- صرفی، محمدرضا. (۱۳۸۸). صور بیانی مضاعف در شعر فارسی. پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی. شماره ۱. بهار.
- صفوی، کوروش. (۱۳۷۹). درآمدی بر معنی‌شناسی. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی. پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- طهماسبی‌عدنان؛ امینی، ادریس. (۱۳۹۳). سوررنالیسم در شعر انسی الحاج. مجموعه «لن». نشر مجلات علمی دانشگاه تهران. دوره ۶. شماره ۲: ۴۸-۲۷.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۳). بلاغت تصویر. تهران: سخن.

گندم‌کار، راحله؛ طیب زاده، امید. (۱۳۹۶). «بررسی مجاز و استعاره در زبان فارسی بر مبنای نظریه مفاهیم واژگانی و الگوهای شناختی». فصلنامه علمی-پژوهی و زبان پژوهی دانشگاه الزهراء. سال ۹. شماره ۲۳.

محمدپور، محمدامین؛ بابا صفری، علی اصغر. (۱۳۹۴). بررسی ویژگی‌های محتوایی رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج. مطالعات زبانی و بلاغی. ۶(۱۱): ۱۲۱-۱۴۲. doi: 10.22075/jlrs.2017.1842

میرزایی، لیلا. (۱۳۹۶). جلوه‌های رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج. تهران: ندای کارآفرین.

یاکوبسن، رومن. (۱۳۸۶). قطب‌های استعاره و مجاز و استعاره در زبان پریشی. ترجمه: مریم خوزانی. مجله زبان‌شناسی و نقد ادبی.

Fass, D. (1997). "Metonymy & Metaphors: What 's the difference?." Computing research laboratory. New Mexico state university: New Mexico press.

Lakoff, G. (1993). " The contemporary theory of metaphor". Metaphor & Thought. Andrew ortony (ed). Cambridge: Cambridge university press. pp. 202 – 205.

Lackoff, G. & Johnson, M. (1980). Metaphors, We Live By. Chicago: Chicago university press.

Lakoff, G. & Turner, M. (1989). More than cool reason. Chicago: Chicago university press.

Langacker, R. W. (2008). Cognitive grammar. Oxford: Oxford university press.

Littlemore, J. (2015). Metonymy: Hidden Shortcuts in Language, Thought & Communication. Cambridge: Cambridge university press

Nunberg, G. (1995). " Transfer of meaning". Journals of Semantics.12, pp 109 – 132-Radden, G. &Kovecses, Z. (1998). "Towards A Theory of Metonymy". The cognitive linguistics reader, 335-359.

Radden, G. (1999). The Cognitive Approach to Natural Languages. Inp. Martin (Ed.) Thirty years of Linguistic Evaluation, (pp. 513-541). Amsterdam: John Benjamin Publishing Co.

Stockwell, p. (2002). Cognitive poetics, An introduction. London: Routledge.

The Representation of Archetype “Dreams” In *Bahmannameh* and *Faramaraznameh*

Mohsen Azarpira¹

PhD Candidate in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Dezful Branch, Dezful, Iran

Hamidreza Ardestani Rostami²

*Associate Professor in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Dezful Branch, Dezful, Iran
(Corresponding author)*

Nasrollah Emami³

Professor in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Dezful Branch, Dezful, Iran

Masoud Kheradmandpour⁴

Professor in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Dezful Branch, Dezful, Iran

Received: June 22, 2023

Accepted: September 19, 2023

Abstract

Archetype is one of the fundamental terms in Jung's psychology and is located in the individual and collective unconscious of mankind. One of the main places of the manifestation of human unconscious is art and literature. In the ancient Persian poetry, especially the epic poems *Bahmannameh* and *Farammarznameh*, archetypes such as Pir Dana (the old wise) have been reflected for the realization of specific purposes or goals, which have been investigated in the present research by referring to library sources and descriptive-analytical method. This study was done in the field of epic literature using Jung's psychology. For this purpose, the dreams mentioned in these two works were taken into consideration. The archetypal criticism of the mentioned works led to the discovery of the nature, characteristics and role of myths in the poetic worldview of the creators of the work. It can be said that Pir Dana appears in the world of dreams as a vague character (like a bird) to the kings and heroes of the epic poems *Bahmannameh* and *Faramaraznameh* and gives the road map to heroes such as Bahman, Rostam,

1. Email: mohsen.Azar52@gmail.com

2. Email: hardestani@laud.ac.ir

3. Email: nasemami@acu.ir

4. Email: Af116737@gmail.com



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

Garshasp, Fereidoun, Key Khosrow and Siavash. Moreover, sometimes Jamasb and Zal in the role of wise old man, in the world of sleep and wakefulness (familiar and obvious character), interpret the dreams of these famous warriors and separate the head from the nose; Therefore, Pir Dana has a familiar and vague identity. Generally, Pir Dana has had merciful, favorable and direct impact on the biases of the action of kings and heroes and had changed the course of the epic.

Keywords: Jung, Archetype, Dream, Epic Text

نمود کهن‌الگوی پیر دانا و رؤیا در منظومه‌های حماسی بهمن‌نامه و فرامرزنامه

محسن آذرپیرا، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران.^۱
حمیدرضا اردستانی رستمی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران.^۲

(نویسنده مسئول) 0000000343112750

نصرالله امامی، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران.^۳
مسعود خردمندپور، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران.^۴

صص ۱۴۵-۱۶۶

چکیده

«کهن‌الگو» یکی از اصطلاحات بنیادین در روان‌شناسی کارل گوستاو یونگ است که در ناخودآگاه فردی و جمعی نوع بشر حضور دارد. هنر و ادبیات، یکی از نمودگاه‌های اصلی ناخودآگاه بشری است. در شعر کهن فارسی، به‌ویژه منظومه حماسی بهمن‌نامه و فرامرزنامه، کهن‌الگوها از جمله کهن‌الگوی «پیر دانا» برای تحقق منظور یا غرضی خاص در حماسه حضور می‌یابد که نگارندگان در پژوهش پیش رو با استناد به دو منظومه حماسی، به توصیف و تحلیل آن می‌پردازند. پژوهندگان بر آن‌اند به این پرسش پاسخ دهند که کهن‌الگوی پیر دانا، به چه شکالی در دو اثر یادشده ظاهر شده است؟ چنان‌که از نتیجه تحقیق برمی‌آید، گاهی شخصیت‌های شناخته‌شده به‌مانند زال، رستم و گرشاسپ، به حقیقتی که در آینده ممکن است رخ دهد، واقف می‌شوند و در نقش پیر دانا، نزدیکان خود را از آن رخداد در پیش‌آگاهی می‌بخشند. گاهی هم کسی همچون بهمن که تابع «نهاد» خود است، در رؤیا با کسانی مانند فریدون، سیاوش و کیخسرو روبه‌رو می‌شود و آنان در نقش پیران دانا، با تهدید او را از بدی بر حذر می‌دارند. در مواقعی هم پیر دانا به‌عنوان پشتیبان پنهان، رخدادی تمثیلی را به تصویر می‌کشد تا مخاطبش را از کاری نادرست بر حذر دارد. گاهی هم او در هیأت پرنده یا خواب‌گزار پی پیش‌گو آشکار می‌شود و رستگاری مخاطبش را رقم می‌زند. نکته قابل تأمل این است که در همه موارد،

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۸ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۱

پست الکترونیکی:

1. mohsen.Azar52@gmail.com

2. hardestani@laud.ac.ir

3. nasemami@acu.ir

4. Af116737@gmail.com

رؤیا نقشی اساسی دارد و به‌طورکلی، پیر دانا در سوگیری‌های کنش شاهان و پهلوانان و تغییر مسیر حماسه، اثراتی مطلوب و تأثیرگذار به جای می‌نهد.

کلیدواژه‌ها: بهمن‌نامه، فرامرزنامه، خواب، روان‌شناسی یونگ، کهن‌الگوی پیر دانا.

۱. مقدمه

نقد روان‌شناختی در تحلیل آثار ادبی از اهمیتی به‌سزا برخوردار است؛ زیرا با کاربری آن می‌توان به شرایط روحی‌ای که تولیدکننده اثر در آن به سر می‌برده است و یا ویژگی‌های روانی شخصیت‌های موجود در آن اثر که هرکدام می‌توانند نمود گروه و دسته‌ای از انسان‌ها باشند، پی برد.

پیوند میان ادبیات و روان انسان، نیازی به اثبات ندارد. این پیوند همواره از کیفیتی متقابل برخوردار است. روان انسان ادبیات را می‌سازد و ادبیات روان انسان را می‌پروراند. دریافت‌های روانی انسان به جنبه‌هایی از حیات طبیعی و انسانی نظر می‌کند و مایه‌های آفرینش‌های ادبی را فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، ادبیات هم به حقایق زندگی نظر می‌کند تا روشنگر جنبه‌هایی از روان انسانی باشد و در همین رهگذر است که نقد ادبی و روان‌شناسی، علایق مشترکی پیدا می‌کنند (امامی، ۱۳۸۵: ۱۳۱).

بر بنیاد این تصور که پیوندهایی ژرف میان ادبیات و روان‌شناسی وجود دارد، امکان کاربری دستاوردهای دانش روان‌شناسی برای بازخوانی متن‌های ادبی وجود دارد. «نقد روان‌شناختی می‌کوشد تا پیوستگی‌های زنده و ملموس میان هنر و هنرمند را پیدا کند و به آنچه در ورای اثر ادبی است بپردازد» (همان: ۱۳۱).

پیوند ادبیات و روانکاوی زمانی آغاز شد که زیگموند فروید^۱ در قرن بیستم ظهور کرد. او از یک‌سو بنیادگذار روانکاوی بود و از سوی دیگر، با بهره‌گیری از ادبیات، بر آن بود که فرضیه‌های پیچیده خود در روانکاوی را ساده و روشن توضیح دهد (ر.ک: یآوری، ۱۳۸۷: ۱۸)؛ بنابراین، او «به دلیل پژوهش‌های روانکاوانه‌اش در متون ادبی، آغازگر نقد روانکاوانه نام گرفت» (همان: ۲۰). فروید دو رساله پرآوازه خود را درباره لئوناردو داوینچی^۲ و هولدرین^۳ را نگاشت که آن الگویی نخستین شد برای کسانی که در این راه قدم برداشتند (ر.ک: امامی، ۱۳۸۵: ۱۳۳). کتاب معتبر تعبیر رؤیای فروید که انتشار یافت، به جز این که سبب پذیرش روش او در روانکاوی شد، «افق‌های وسیعی برای ابداعات هنری گشود» (فرزاد، ۱۳۸۱: ۸۱-۸۰). فروید که نویسندگان را بهترین روانکاوان می‌دانست و ژرف‌ترین مفاهیم روانکاوی خود را از ادبیات گرفته بود، «با گشودن دروازه‌های قلمرو ناخودآگاه روان که چشم‌انداز تازه‌ای در برابر نویسندگان می‌گستراند و شیوه‌های روایی تازه‌ای در اختیارشان می‌گذاشت، به ادبیات ادای دین کرد» (یآوری،

-
1. Sigmund Freud
 2. Leonardo da Vinci
 3. Hölderlin

(۱۹:۱۳۸۷).

چنان‌که گذشت، فروید ادبیات و البته اسطوره را با روان ناخودآگاه انسان پیوند زد. به باور فروید، اسطوره که همچون رؤیا با ناخودآگاهی در پیوند است و زبانی نمادین دارد و بدین زبان رازهای خود را بر ما آشکار می‌کند (ر.ک: کزازی، ۱۳۸۵: ۱۲۳)، عصاره و ته‌مانده‌های تغییر شکل‌یافته خیال‌ها، گرایش‌ها و کنش‌ها و رؤیای مکرر روزگار جوانی مردمان است (یاوری، ۱۳۸۲: ۳۵۱). فروید معتقد است که «اسطوره در تاریخ بشر همان نقشی را دارد که رؤیا در زندگانی فرد» (همان: ۳۵۴).

کارل گوستاو یونگ^۱ نیز که شاگرد فروید بود، همانند فروید خاستگاه اسطوره را در ناخودآگاهی انسان می‌دانست (ضمیران، ۱۳۷۹: ۱۸). البته او بعدها از فروید جدا شد و «مکتب فکری خود را با نام روان‌شناسی تحلیلی بنیان گذاشت» (لارنس، ۱۳۷۲: ۱۷۳). یونگ شخصیت هر فرد را محصول تاریخ قرون و اعصار اجداد او می‌دانست. به نظر او شخصیت انسان امروزی بر اساس تجارب جمعی و تصاعدی نسل‌های گذشته و حتی نسل‌های اولیه شکل گرفته است (ر.ک: شاملو، ۱۳۷۴: ۱۴-۴۲). این گونه اندیشیدن موجب شد تا نزد یونگ گذشته‌های دور، اسطوره، مذهب و هر چیزی که با زندگی دیرینه انسان گره خورده است، اهمیت بیابد و او به مطالعه عمیق پیشینه تمدن انسانی بپردازد؛ بنابراین، یونگ معتقد بود ناخودآگاه شخصی انسان، به یک لایه ژرف‌تر اتکا دارد. او آن را ناخودآگاهی جمعی نامید که کهن‌الگوها^۲ یعنی همان محتویات مشترک در روان انسان‌ها در آن به‌صورت موروثی در این ناخودآگاهی جمعی حضور دارد. این کهن‌الگوها در ضمیر ناخودآگاه هر انسانی وجود دارد و فراتر از آن در هر قوم و تباری به آشکار دیده می‌شود.

مطابق آنچه گذشت، بنا بر نظر یونگ، ما با دو ناخودآگاه مواجهیم: ناخودآگاه فردی^۳ و جمعی^۴. «ناخودآگاه فردی، دربرگیرنده همه امیال، ادراکات، شهود، افکار و احساسات آدمی است که زمانی ناخودآگاه بوده‌اند؛ اما به دلایل مختلف ازجمله به علت این‌که جایی برای آن‌ها در ذهن خودآگاه وجود ندارد، از حوزه آگاهی خارج می‌شوند و به حوزه ناخودآگاه می‌روند» (یونگ، ۱۳۸۳: ۵۱-۵۰). در لایه بعدی، ضمیر ناخودآگاه جمعی نمود می‌یابد که شامل تجربه‌های فراشخصی است؛ به سخن دیگر، ضمیر ناخودآگاه جمعی «چکیده و عصاره تجارب بشری و

-
1. Carl Gustav Jung
 2. Prin Dalinz Larens
 3. Archetype
 4. personal unconscious
 5. collective unconscious

نیاکان ما است که به‌صورت فرآیندهای روانی به ما منتقل می‌شوند» (فوردهام، ۱۳۵۵: ۴۷). این لایه، برخلاف ناخودآگاه شخصی، دربردارنده محتویات یا کهن‌الگوهایی است که در همه‌جا و برای همه افراد همسان است و از این روی، همگانی گفته می‌شود (ر.ک: یونگ، ۱۳۹۰: ۱۲).

حماسه که ریشه در اسطوره دارد و در دامان آن پرورش می‌یابد (ر.ک: کزازی، ۱۳۸۵: ۱۸۳)، انعکاس‌دهنده رویدادهایی است که در گذشته‌های بسیار دور یا نزدیک اتفاق افتاده است و در حقیقت، به همان حافظه جمعی بازمی‌گردد که دربردارنده کهن‌الگوها است. حماسه‌ها، آرزوهای یک ملت و نیز فرازوفرودهایی را که آن قوم پشت سر گذاشته است و همین‌طور کوشش آن‌ها برای رسیدن به شرایط مطلوب را شرح می‌دهد. به‌واقع آنچه را انسان در عالم واقع بدان دست نیافته است، می‌کوشد در رؤیا یا همان اسطوره که حماسه را شکل می‌دهد و برخاسته از ناخودآگاه جمعی است، بیابد (ر.ک: همان: ۱۲۸)؛ بنابراین، رؤیا، اسطوره و حماسه پیوند تنگاتنگی دارند. از همین روی، در پژوهش حاضر، دو منظومه حماسی بهمن‌نامه و فرامرزنامه را که بیانگر کنش‌های جمعی و ناخودآگاه تباری ایرانیان در گذشته‌های دور هستند، با در نظر داشتن مقوله «رؤیا» بررسی می‌کنیم. همان‌گونه که پیشتر بیان شد، «رؤیا» از جمله تجلی‌گاه‌های ناخودآگاهی است. در زمان وقوع رؤیا، تحولاتی زیستی در آدمی ایجاد می‌شود که ارتباط او را تا حدی با عالم بیداری و هوشیاری قطع می‌کند و زمینه‌هایی را پدید می‌آورد که راهکارهایی از عالم معنا یا شخصیت‌های معنوی، برای فرد بازگو می‌شود تا زندگی او را دچار دگرگونی‌های مطلوب کند. این واقعه در منظومه‌های فرامرزنامه و بهمن‌نامه بارها رخ می‌دهد. در این آثار می‌بینیم که شاهان و پهلوانان، به‌واسطه رؤیا با افرادی معنوی ارتباط می‌گیرند و راهکارهایی برای برون‌رفت از بحران دریافت می‌کنند؛ بنابراین، می‌بینیم که این دو منظومه حماسی با رؤیا ارتباطی تنگاتنگ می‌یابند که پس از این بدان خواهیم پرداخت.

افزودنی است که انجام این پژوهش، بیش‌ازپیش، ارتباط حماسه را با رؤیا و اسطوره که پیش‌ازاین پژوهندگان به‌ویژه در شاهنامه بدان پرداخته‌اند، نشان خواهد داد و از این روی، انجام آن ضروری به نظر می‌رسد. همچنین، این نکته که خواب نقشی اثرگذار در شکل‌گیری جریان حماسه و سرنوشت شاهان و پهلوانان دارد، نمایان خواهد شد؛ بنابراین، به نظر می‌رسد انجام این پژوهش، می‌تواند بحثی بنیادین در حوزه حماسه را روشن‌تر سازد.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون در هیچ پژوهشی، نقش‌آفرینی کهن‌الگوی پیر دانا در منظومه‌های بهمن‌نامه و فرامرزنامه بررسی نشده است؛ بااین‌حال، در چند تحقیق، به آرای کهن‌الگویی یونگ در خوانش دو اثر مذکور پرداخته شده است. از این میان، اتونی (۱۳۹۲) در رساله دکتری خود، کهن‌نمونه و کارکرد آن را در حماسه‌های اسطوره‌ای فارسی سده چهارم ازجمله بهمن‌نامه و فرامرزنامه کاویده و به این نتیجه رسیده است که مهم‌ترین کهن‌نمونه‌های رایج و آشکار در این آثار عبارت است از: آنیما، سایه، فردیت، آب و کوه که هریک از این مصداق‌ها در نمادهای گوناگون و متفاوتی رخ نموده‌اند. در مقاله‌ای، اتونی و شریفیان (۱۳۹۳) به فرآیند فردیت در بهمن‌نامه پرداخته‌اند. از دید نویسندگان، قهرمان داستان (بهمن) با قدم نهادن به عالم ناخودآگاهی و توجه به پیغام‌های «خود» به یکپارچگی و تمامیت روانی دست یافته و پس از طی مراحل بسیار به «فردیت» رسیده است. ستاری و همکارانش (۱۳۹۵) در پژوهشی به تجلی کهن‌الگوی مادر مثالی در حماسه‌های ملی ایران ازجمله بهمن‌نامه و فرامرزنامه پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که اگرچه زنان در آثار حماسی نقشی تعیین‌کننده ندارند، خلأ حضور آن‌ها به‌طور ناخودآگاه و در قالب نمادهایی چون: آب، چشمه، باد، گیاه، کوه، غار، آتش و ... پوشش داده شده است. محمدی‌کیش (۱۳۹۷) در مقاله خود، شخصیت بهمن در منظومه بهمن‌نامه را از دید آرکی‌تایپی بررسی کرده است. از دید نویسنده، کنش‌های بهمن نماینده کهن‌الگوی من خودآگاهی است و او در سیطره فراموشی‌ها در پی دستیابی به امیال شخصی (سایه) است. همچنین، بهمن ناخودآگاه خویش را که بر نفی و نهی کنش‌های خودآگاه تأکید دارد، به عقب می‌راند. او در نیمه دوم زندگانی خود و زمان حرکت ماندلایی به‌سوی دخمه‌ها و نیز خواب و آشنایی با سایه‌های اهریمنی، دچار دگرگونی‌های عمیق شخصیتی می‌شود. علی‌مرادی و اشرف‌زاده (۱۳۹۸) در پژوهش خود به بررسی صورت دوگانه کهن‌الگوی پری در تقابل با شش شخصیت حماسی ازجمله فرامرز پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که پری، صورتی دوگانه دارد: گاهی نقش آنیمای پهلوان را به‌صورت مثبت و سازنده بر عهده دارد و موجب تثبیت شخصیت و کمک به او در رسیدن به کمال می‌شود و گاهی به‌صورت زن جادو، بازتابی از آنیمای منفی پهلوان و سایه است که مانع از رسیدن به فردیت می‌شود؛ ازاین‌رو، باید مهار شود.

۳. روش‌شناسی پژوهش

چنان‌که گذشت، در هیچ‌یک از تحقیقات یادشده، به کهن‌الگوی پیر دانا پرداخته نشده است و در این پژوهش که از

نوع توصیفی - تحلیلی است و به روش کتابخانه‌ای، بازنمایی کیفیت خواب‌ها در منظومه بهمن‌نامه و فرامرزنانه و کارکرد مقوله «پیر دانا» در رؤیاهای مطروحه در این دو منظومه حماسی، توصیف و تحلیل شده است. از آنجاکه این دو منظومه حماسی، از مهم‌ترین متن‌های حماسی پس از شاهنامه هستند، از میان حماسه‌های دیگر فارسی برگزیده شده‌اند. پرسش بنیادین پژوهش پیش رو این است که کهن‌الگوی پیر دانا به چه صورت‌هایی در دو اثر مذکور آشکار شده و چه راهکارهایی برای رستگاری مخاطب خود ارائه کرده است؟

۴. مبانی نظری پژوهش

پیش‌ازاین برای توضیح مسئله پژوهش، برخی مباحث مربوط به مبانی پژوهش به کوتاهی پیش کشیده شد تا زمینه‌ای مقدماتی برای ورود به بحث اصلی پژوهش باشد. در اینجا به‌طور گسترده‌تر، به آنچه می‌پردازیم که خواننده را برای درک بیشتر از بحث اصلی یاری می‌رساند:

۴-۱. **کهن‌الگو:** واژه کهن‌الگو برگرفته از دو ترکیب «Arche» و «Type» است که آن را صورت ازلی، صورت نوعی و کهن‌نمونه ترجمه کرده‌اند (ر.ک: کزازی، ۱۳۸۵: ۷۳). جان لاک، اندیشمند انگلیسی آن را «مجموعه‌ای از نگاره‌های ذهنی (ایده) ساده دانسته است که روح خود آن‌ها را گرد می‌آورد و هرکدام از آن‌ها به درست همان چیزی را در بر دارد که روح بر آن است که نمونه کهن در خود داشته باشد» (همان: ۷۳). «کهن‌الگوها به منزله مخزن و انباری است از تجربه‌هایی که در طول تاریخ بشر دائماً تکرار شده است. این الگوها همواره برای هر انسانی از بدو تولد وجود دارند و در عمیق‌ترین بخش ناخودآگاهش مسکن گزیده‌اند» (اسنودن، ۱۳۹۳: ۱۲۱). یونگ تصاویر ذهنی جهان‌شمول را که در ناخودآگاه جمعی جای دارند به کهن‌الگو تعبیر کرده است و اسطوره را نمود آن می‌داند. «این کهن‌الگوها محتوای زیربنایی مذهب، اسطوره، هنر و افسانه را می‌سازند. آن‌ها بخشی از ناخودآگاه جمعی هستند که در ذهن و روان انسان‌ها در جامه رؤیاها و تخیلات ظاهر می‌شوند» (همان: ۹۷؛ یونگ، ۱۳۹۰: ۲۱-۲۰). جالب است که تکرار کهن‌الگوها که موروثی‌اند، در زندگانی نسل‌های پی‌درپی، تأثیر می‌گذارند و از دید یونگ، نمی‌توان از آن‌ها و تأثیرشان گریخت. او از کهن‌الگوهای متعددی همچون: نقاب، خود، سفر، مرگ، زایش دوباره، پیر دانا، سایه، آنیما، آنیموس یاد کرده است (ر.ک: شولتز. د و شولتز. س، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

۴-۲. **کهن‌الگوی پیر دانا:** پیر دانا نمادی از اندیشه و پند و تصمیم است که در رؤیاهای ما به شکل قهرمان، معلم،

استاد، پرفسور یا حتی پدر بزرگ و... ظاهر می‌شود و به کمک ما می‌شتابد. انسان در مسیر زندگی گاهی به یک مرشد و راهنما نیاز دارد. این نیروی برتر و مافوق بشر گاهی در خواب ظهور و آدمی را راهنمایی می‌کند؛ اما اگر شرایط رؤیا مهیا نباشد، در شرایط خلوت‌گزینی و خلسه، به راهنمایی آدمی می‌پردازد (مورنو،^۱ ۱۳۸۰: ۷۳-۷۴). با این وصف باید گفت که پیر دانا میانجی رسیدن «من» که متأثر از اصل حقیقت و عرف اجتماع و رفتارهای عقلی و عاطفی تکوین می‌یابد (ر.ک: شاریه، ۱۳۷۰: ۲۹، ۴۰) به «خود» است. «خود» نیرویی است که همه نظام‌های شخصیت را به هم متصل می‌سازد و سبب وحدت، اعتدال و ثبات می‌شود (شاملو، ۱۳۷۴: ۵۲). به باور یونگ، «خود» از صورت الهی جدا نیست. خود نمودی از عمیق‌ترین لایه ناخودآگاهی است. خود میان نیروهای نامعقولی که قصد تکامل دارند و تمایلات «من»، اعتدال برقرار می‌کند (ر.ک: مورنو، ۱۳۸۰: ۸۳-۷۵). «من» بی تجربه و خام است؛ از این رو، با توصیه‌های پیر دانا، بر گستره تجربه او افزوده می‌شود و راه رسیدن به «خود» برایش میسر می‌گردد.

۳-۴. رؤیا

شاید رؤیا برای معدودی از انسان‌ها، پدیده‌ای بی معنی باشد؛ اما برای روانکاو چون فروید و پیروان او، رؤیا پدیده‌ای روانی و معتبر است و باید آن را بسیار پراهمیت شمرد. از دید فروید، رؤیاها بازنمایی آرزوها و عقده‌های روانی انسان‌اند که باید آن را که در «گونه‌گون‌ترین و کثیرالوقوع‌ترین وضعیت‌ها» قرار می‌گیرد تشخیص داد و تعبیر کرد (ر.ک: فروید، ۱۳۸۲: ۱۳۵-۱۳۰). او آنچه را که در درونه آشکار رؤیا قرار گرفته، درونه پنهان رؤیا می‌خواند (ر.ک: فروید، ۱۳۸۸: ۱۶۵) و آنچه را که سبب می‌شود رؤیای پنهان به رؤیای آشکار دگرگون شود، کارکرد رؤیا می‌نامد. کاری که برخلاف این مسیر انجام می‌گیرد؛ یعنی کاری که می‌کوشد از رؤیای آشکار به رؤیای پنهان برسد، کار تفسیری است. تفسیر به گشودن گره کارکرد رؤیا موظف است (مهرگان، ۱۳۹۰: ۱۱۸-۱۱۷). فروید رؤیا را شاهراه دستیابی به ناخودآگاه می‌داند.

یونگ هم برای رؤیا ارزشی بسیار قائل است. او معتقد است که رؤیا قسمتی از هستی‌های معمول روانی است و به واسطه کنش ناخودآگاه، پا به عرصه خودآگاه می‌گذارد (ر.ک: یونگ، ۱۳۸۵: ۱۵). او باور دارد که رؤیا رخدادی طبیعی است که بدون دخالت خودآگاه آفریده می‌شود و بیانگر فعالیت روانی انسان است که خود را از هر نوع اراده دلخواه پنهان می‌کند و خود حقیقی انسان و آرزوها، ترس‌ها و عقده‌های او را نمایان می‌سازد (ر.ک: یونگ، ۱۳۸۹: ۷۵-۷۴). از دید او، رؤیاها هشداردهنده و دارای عملکرد جبرانی هستند؛ به این معنا که روح، هر کمبود را که

سوخت‌وساز طبیعی او را به هم بریزد، با رؤیا پاسخ می‌دهد (همان: ۷۷-۸۱).

۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها

در بهمن‌نامه و فرامرزنامه، شخصیت‌هایی حضور دارند که کارکردهایی هدایت‌گرانه ایفا می‌کنند و در کلام و گفتار راه‌هایی را برای برون‌رفت مخاطبان خود از خطر ارائه می‌دهند. این افراد در خواب‌ویداری حضور دارند و سعی می‌کنند نگاهبان شاه یا پهلوان باشند تا او در مسیری نادرست گرفتار نشود و بتواند راه به سر منزل مقصود ببرد. حضور این پیران هادی به قدری دارای اهمیت است که در صورت نبود راهنمایی آن‌ها، شاه یا پهلوان جان سالم به در نمی‌برد و مسیر حماسه به گونه‌ای دیگر شکل می‌گیرد. این افراد را باید در شمار نیروهای امدادی خیر به شمار آورد. در بخش‌هایی گوناگون از منظومه‌های بهمن‌نامه و فرامرزنامه، تجلی کهن‌الگوی پیر دانا دیده می‌شود که در دو چهره رخ می‌نمایند: (۱) پیر دانا در چهره‌ای آشنا و شناخته‌شده؛ (۲) پیر دانا در هیأتی ناشناس یا غیر انسان که پس از این بدین دو پرداخته خواهد شد.

۵-۱. کهن‌الگوی پیر دانا در هیأت چهره‌ای شناخته‌شده

۵-۱-۱. زال در نقش پیر دانا

نخستین خواب در منظومه فرامرزنامه در پیوند با زال است. او در خواب می‌بیند که میان فرامرز و رای هند جدالی درمی‌گیرد و فرامرز به گرفتاری دچار می‌آید و در معرض خطر قرار می‌گیرد. حقایقی که بر زال آشکار می‌شود، به نوعی پیش‌بینی آینده است. هنگامی که زال از خواب برمی‌خیزد، رستم را فرامی‌خواند و ماجرا را برای او شرح می‌دهد. سپس از رستم می‌خواهد تا با ارائه توصیه‌های نظامی، فرامرز را از خطر احتمالی آگاه سازد و به او هشدارهای لازم را بدهد:

در آن شب به تقدیر پروردگار	به خواب اندرون زال به روزگار
چنان دید در خواب روشن‌روان	که بر جانب کشور هندوان
ابر برزکوهی بُدی رزم‌ساز	سپاهش سراسر ازو مانده باز
گرفتار گشتی به دست کسی	که بهرش نبودی ز مردی بسی
به یک تیر پرتاب از دورتر	همیدون فکنده نظر زال زر
یکی آتشی دید افروخته	که گشتی از آن دشت پر سوخته
پدید آمدی مهتری جاثلیق	که برگه برانداختی منجنیق
نهادی فرامرز را تندروی	سوی آتش انداختی همچو گوی
همه گرد آتش چو دریا شدی	تهمتن ز ناگاه پیدا شدی

چو دیدی پسر را که اندر هوا	به وی آتش آید، ندیدی روا
هم اندر هوا دست کردی دراز	به بر درگرفتش از آن جای باز
چو از خواب برخاست دستان سام	همان‌گه بر رستم نیک‌نام
کسی را فرستاد و او را بخواند	چو آمد برش این سخن‌ها براند
بدو گفت خوابی عجب دیده‌ام	کز آن گونه خوابی نه بشنیده‌ام

فرامرز را دیدم اکنون به خواب	دل‌م گشت از خواب او در شتاب
گرفتار در دست اهریمن است	گر او را نیابی شود کار، پست
کنون زود بشتاب و روی درنگ	پسر را مگر بازیابی به جنگ...

(فرامرزنامه بزرگ، ۱۳۹۴: ۹۷-۹۸)

این هشدار زمانی به صورت رؤیا بر زال جلوه‌گر می‌شود که یکی از نزدیکان او در معرض خطر قرار گرفته و با بحرانی عمیق مواجه است. در اینجا است که او به مانند پیری دانا و راهنماینده ظاهر می‌شود و شرایط را با پندهای حکیمانه خود به ثبات و سکون نسبی می‌رساند. در واقع، زال راهنمای کلی و بازنماینده شرایط عمومی است. او اطلاعات اولیه و کاربردی را در اختیار مهره اصلی رفع بحران در حماسه ایرانی یعنی رستم قرار می‌دهد و با اعتماد به تجربه و شایستگی نظامی و جنگاورانه فرزند، اتخاذ راهبردهای گوناگون را به تهمتن واگذار می‌کند. در این شرایط، زال برای مخاطبی که در معرض خطر قرار دارد، به عنوان پیر دانا نقش آفرینی می‌کند و به یک واسطه، یعنی رستم، خویشتکاری‌اش را نسبت به نوه‌اش، فرامرز، انجام می‌دهد.

در بهمن‌نامه، در گفت‌وگویی که میان زال و فرامرز درمی‌گیرد، نقش هدایتگرانه زال، نیای فرامرز را می‌بینیم. او در خواب شاهد وقایع نامطلوبی است که امکان دارد در عالم واقع گریبان وی را بگیرد و او را با مشکلات اساسی مواجه سازد. زال این خواب را نشانه‌ای مهم می‌داند. در نتیجه، فرامرز را از کلیت این خواب آگاه می‌کند. او در نهایت، از فرامرز درخواست می‌کند تا از جنگ پرهیز کند و آنچه را ناخودآگاه او آشکار کرده است، جدی بشمارد:

گران‌مایه زال زر اندر رسید	چو از سیستان سوی لشکر کشید
فرامرز را گفت کای جان باب	چرا رزم را ساز کردی شتاب
که امروز نه روز رزم‌ست و جنگ	که خوابی بدیدم دل‌م گشت تنگ...
چنان دیدم ای پور فرخ به خواب	که از لشکرت آتشی تیزتاب

تورا سخت بگرفت و در تو فروخت	از اندام پاک تو لختی بسوخت
من از حول آن آتش تیزتاب	بدین سان برفت آمدم پرشتاب
نخواهم که امروز جنگ‌آوری	ز بهر دل من درنگ‌آوری
مگر درگذاریم وارونه فال	به آتش بسوزد تن بدسگال

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۲۲۳)

رفتارشناسی زال از دریچه آرای کهن‌الگویی یونگ نشان می‌دهد که او تجسم معنویات در قالب و چهره پیر دانا است. او از یک سو نماینده علم، بینش، هوش و رای بوده و از سوی دیگر، خصایص اخلاقی‌ای چون اراده مستحکم و آمادگی برای کمک به نزدیکان را در خود پروریده است که باعث پالایش شخصیت انسانی وی و محبوبیتش نزد ایرانیان می‌شود. وقتی قهرمان (فرامرز) در موقعیتی عاجزانه و ناامیدکننده قرار می‌گیرد، پیر خرد (زال) ظاهر می‌شود و با واکنشی به‌جا و با اندرزهای نیک، او را از ورطه نابودی می‌رهاند (گورین و همکاران، ۱۳۷۰: ۱۷۸) و راه را از بیراهه متمایز می‌کند.

۵-۲. رستم در نقش پیر دانا

رستم همان‌طور که در شاهنامه حضوری برجسته و اثرگذار دارد، در منظومه‌های حماسی دیگر هم نقشی چنین پررنگ می‌یابد. او در فرامرزنامه بارها به‌عنوان پشتیبان فرامرز آشکار می‌شود و او را از خطرهای بسیاری رهایی می‌دهد. در بخشی از داستان چنین آمده است که فرامرز از گشودن دژی که جادوگران در آن گریخته‌اند، ناتوان شده است. او پس از نیایشی شبانه می‌خوابد. رستم در خواب بر او ظاهر می‌شود و نقشه راه را برای فرزند ترسیم می‌کند. فرامرز با تکیه بر تجربه پدر به توصیه‌های او گوش فرا می‌دهد و برای تسخیر دژ اقدام می‌کند. رستم به‌عنوان پیری راه‌بلد و مجرب، باید‌ها و نبایدهایی را به فرزند گوشزد می‌کند و به‌این ترتیب، رسالت و خویشکاری خود را در نقش یک پدر (سطح اول) و راهنما (سطح دوم) انجام می‌دهد:

چنان دید در خواب کورا پدر	همی گفت پیروزگر، ای پسر!
که کار تو امشب به کام تو گشت	همان توسن چرخ، رام تو گشت
شب تیره برخیز سوی حصار	برو تا ببینی که پروردگار
چگونه نماید تو را راه دژ	شود کشته بر دست تو شاه دژ
ولیکن به تنها بیاید شدن	نباید بدین کار دم برزدن

کمندی و تیری تو را یار بس	جز ایزد پناهت مبادا به کس
فرامرز در دم برآمد ز خواب	شگفتی فروماند از گفت باب
همان‌گه در آمد به پشت سمند	روان گشت با خنجر و با کمند

(فرامرنامه بزرگ، ۱۳۹۴: ۲۸۲)

۳-۱-۵. گرشاسب در نقش پیر دانا

از ویژگی‌های پیر خردمند، یکی این است که نکاتی را به‌صورت آمرانه در عالم خواب برای مخاطب خود بازگو می‌کند. «در رؤیاها همیشه عقاید قاطع و ممنوعیت‌ها و پندهای خردمندان از سیمای پیر خرد سرچشمه می‌گیرد و گاه تنها به‌صورت ندایی آمرانه که حکم نهایی را می‌دهد، نمایان می‌شود» (یونگ، ۱۳۸۳: ۱۱۱). در بهمن‌نامه، می‌بینیم پس از این‌که زال و سیستان به دست بهمن گرفتار می‌آیند، زال دچار تنش‌های روحی فراوان می‌شود. در این شرایط بحرانی، پیر دانا (گرشاسب) که از تجربه‌ای بی‌بدیل و آگاهی برخوردار است، حامی شایسته‌ای برای زال به شمار می‌آید و در از میان رفتن پریشان‌حالی و گسست روحی وی نقشی مهم را بر عهده می‌گیرد. زال در سحرگاه، نیای خود گرشاسب (پیر دانا) را به خواب می‌بیند که توصیه‌هایی به او می‌کند و راهکارهایی را بدو می‌دهد. زال از خواب بیدار می‌شود و در پی پندهای پیر دانا، تنش‌های روحی‌اش به میزان قابل‌توجهی کاهش می‌یابد:

سحرگه به خواب اندر آمد سرش	یکی مرد را دید کامد برش
تو گفתי همه خانه بالای اوست	سپهر برین سربه‌سر جای اوست
چنین گفت مر زال را کای پسر	ز بهره خورش درد چندین مخور
نیای توام گُرد گرشاسب نام	ز بهر تو خنجر کشیده‌ست سام
در این پیش جای است کاخ بلند	به بالاش بر شصت یازی کمند
تبر خواه و بیل و سرش باز کن	سپه را از آن دادن آغاز کن
گران‌مایه دستان در آمد ز خواب	ز شادی گرفته روانش شتاب

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۲۹۸)

۴-۱-۵. فریدون، کیخسرو و سیاوش در سیمای پیر دانا

بهمن تصمیم می‌گیرد پس از مرگ رستم، انتقامی سخت از خاندان او بگیرد؛ از همین روی، فرزندان و بازماندگان او را هلاک می‌کند، زال را درون قفسی می‌اندازد و کاخ آن‌ها را به آتش می‌کشد. او به این مقدار بدی بسنده نمی‌کند و تصمیم می‌گیرد دخمه رستم را نیز ویران کند تا با این کار نمادین، چیرگی خود را بر سیستان و خاندان تهمتن نشان

دهد. بهمن در اوج قدرت قرار دارد و به مشاوره‌های اطرافیان خود گوش نمی‌دهد و بر تصمیم خود اصرار می‌ورزد. پیش از آن‌که او اقدامی عملی برای آسیب‌رساندن به دخمه رستم انجام دهد، شبی در خواب می‌بیند که سه شخص برگزیده حماسه یعنی فریدون، کیخسرو و سیاوش بر او ظاهر می‌شوند. آن‌ها درحالی‌که جام باده‌ای بر دست دارند، به سوی بهشت (کمال و تعالی) رهسپار می‌شوند. بهمن که در «نهاد»، همان چیزی که فروید از آن به‌عنوان اصل لذت‌جویی^۱ یاد می‌کند (ر.ک: امامی، ۱۳۸۵: ۱۳۶) گرفتار آمده است و از آن‌ها می‌خواهد تا او را هم به بهشت ببرند؛ اما با ممانعت این سه تن روبه‌رو می‌شود:

یکی بانگ زد خسرو کامیاب	چنان کس که ترسیده باشد به خواب
چو بشنید جام‌اسپ، آمد دوان	بدو گفت کای شهریار جوان
چه بودت چه دیدی به خواب اندرون؟	چنین پاسخ داد کای رهنمون
یکی خواب دیدم نکوهیده سخت	همانا که خواهد شدن تیره بخت
به خواب اندرون دیدم امشب سه شاه	فریدون و کیخسرو و نیک‌خواه
سه دیگر سیاوش کاووس کی	گرفته یکایک همه جام می
خرامان و با یک‌دگر داده دست	همه شادمان از می لعل مست
چو دیدم به شادی از ایشان نشان	پرسیدم و گفتم ای سرکشان
کجا رفت خواهید هر سه به هم	چنین شادمانه بی درد و غم
مرا هر سه گفتند سوی بهشت	که یزدان ز خوبی و خوشی سرشت
زبان را به لابه بیاراستم	ازیشان همی آرزو خواستم
که من با شما هر سه آییم یکی	بیینم بهشت برین اندکی
مرا هر سه گفتند کای تیره‌رای	به مینو ستمکاره را نیست جای
تو نام نکو خواهی اندوختن	به آتش تنی چند را سوختن
که پیوسته بودند در پیش ما	شکسته سپاه بداندیش ما
سیاوش به پاسخ مرا سرد کرد	یکی چوب زد بر سرم درد کرد
از آن درد از این سان خروشان شدم	دل و زهره از بیم جوشان شدم

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۴۲۲)

فریدون، کیخسرو و سیاوش، شخصیت ستمکار بهمن را دلیل این فاصله و تمایز می‌دانند و به‌صورت غیرمستقیم او

را از کار ناروایی که قصد انجام آن را دارد، بر حذر می‌دارند. در واقع، بی‌حرمتی به دخمه رستم را می‌توان مانع اصلی رسیدن بهمن به شکوفایی واقعی و نوزایی شخصیتی (همان رسیدن به خویشتن) دانست. او پیش‌ازاین خواب آگاه‌کننده، با خصلت‌های منفی این جهانی خوی گرفته است؛ اما پس از این رؤیا، با توبیخی که از سوی پیران دانا (فریدون، کیخسرو و سیاوش) می‌شود که در واقع همان هشدار و تحذیر از کار نادرست است، نوزایی فکری و تکامل نسبی شخصیتی می‌یابد. بهمن به واسطه گذار از نهاد، به «من» و پس از آن به «خود» می‌رسد و بدین‌سان، زایشی دوباره را تجربه می‌کند.

۵-۲. کهن‌الگوی پیر دانا در هیأتی ناشناخته

پیر دانا در حماسه، صرفاً در سیمای انسان شناخته‌شده‌ای آشکار نمی‌شود. او گاهی کاملاً محو یا غیر انسان و یا در پوشش فردی ناشناخته و غیر محوری، بر مخاطبش ظاهر می‌شود تا رویدادهای را که احتمالاً در آینده رخ خواهد داد، در رؤیا به مخاطب خود ظاهر گرداند.

۵-۲-۱. پیر دانا در نقش پشتیبان کاملاً پنهان و روایتگر تمثیلی هشداردهنده

در بخشی از بهمن‌نامه، شاه‌صور خوابی می‌بیند که در پیوند با ازدواج کتایون است. او کژه‌اسبی را مشاهده می‌کند که از جانب ایران برای یافتن مادیانی به سرزمین روم می‌رود. کژه‌اسب به تخت شاه نزدیک می‌شود و آن را زیرورو می‌کند و پایه‌های تخت را می‌شکند:

چنان دید کز سوی ایرانیان	یکی کژه‌ای شد پی مادیان
بیامد دوان تا بر تخت اوی	نکرد ایج اندیشه از بخت اوی
لگد زد فراوان که نتوان شمارد	یکی پایه تخت بشکست خورد
ز خواب اندر آمد جهان‌دیده شاه	رمیده دل و هوش گشته تباه
همی گفت کاین هم نشان بدست	همانا در این خواب حکم ایزدست
بر دختر آمد هم اندر شتاب	بدو بازگفت آنچه دیدش به خواب

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۳۷-۳۸)

آنچه شاه‌صور در خواب می‌بیند، هشدار است در قالب داستانی تمثیلی. پیر دانا به‌عنوان پشتوانه معنوی شاه در خواب ظاهر می‌شود و با به تصویر کشیدن واقعه‌ای تمثیلی، ضمن افزایش خودآگاهی او، زمینه‌های لازم را برای گشایش در کار وی و زایش دوباره‌اش (بقای پادشاهی) فراهم می‌آورد. در واقع، شاه‌صور به‌صورت نمادین، در عالم

رؤیا آگاه می‌شود که وصلت دختر او با شاهزاده ایرانی، به صلاح پادشاهی‌اش نیست؛ ازاین‌رو با دخترش مشورت می‌کند و شرایط را برای او توضیح می‌دهد.

۵-۲-۲. پیر دانا در هیأت پرنده

بهمن بعد از گریختن از دست لؤلؤ، درحالی‌که خسته و رنجور شده است، زیر سایه درختی به خواب فرو می‌رود. در عالم رؤیا چنین می‌بیند که سنگی عظیم از کوه جدا شده است و به سوی او حرکت می‌کند. زمانی که این سنگ به شاه نزدیک می‌شود، پرنده‌ای بزرگ، مسیر سنگ را منحرف می‌کند و بهمین را به چنگال گرفته و به بیابانی می‌برد:

یکی چشمه‌ای دید و آب روان	درخت برومندش از بر توان
شهنشاه را آرزو کرد خواب	ز دلتنگی و رنجش آمد شتاب
فرود آمد و زیر سایه بخفت	ز کار جهان مانده اندر شگفت
گرفت آن همه رخت‌ها زیر سر	ندارد ز غم هیچ خفته خبر
چنان دید در خواب خوش شهریار	که سنگی گران آمد از کوهسار
چو از کوه نزدیک‌ی او رسید	یکی مرغ تیز از هوا برپريد
بزد پر و آن سنگ را دور کرد	پس آهنگ آن شاه رنجور کرد
به‌خوبی مر او را به بر درگرفت	بیابان گزید و ره اندر گرفت
از آن هول برجست رنجور شاه	به پیش آمدش اردشیر و سپاه
چو سیل سیاه آمد از کوهسار	سواران و جوشن‌وران ده هزار
پوشید شاه ستم‌دیده ترگ	دل خویش خوش کرده بهمین به مرگ
همی گفت کاین خواب من گشت راست	ولیکن چنان رستگاری کراست
مرا کش پیش آمدی اردشیر	پس آنکه اگر مُردمی گو بمیر

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۱۰۲)

می‌بینیم که در خواب به‌صورت تمثیلی به خطر عظیمی که در کمین بهمین است، اشاره می‌شود. او از خواب بیدار می‌شود و اندکی بعد، سپاهیان اردشیر را می‌بیند که به مانند کوهی گران به وی نزدیک می‌شوند. آنچه او در خواب می‌بیند، نمودی عینی و مابه‌ازایی در عالم واقع دارد: گرفتار شدن در چنگ اردشیر (سنگ بزرگ) و سپس رهایی یافتن به دست پرنده (پارس پرهیزگار).

۵-۲-۳. پیر دانا در چهره خواب‌گزار

بهمن خوابی ترسناک می‌بیند: ابری سیاه بالای سر او متوقف و به آتش بدل می‌شود و وی را می‌سوزاند. زمانی که شاه از خواب برمی‌خیزد، بیمار و نژند می‌شود. خواب‌گزار شاه یک روز را مشغول تفکر و تجسس در میان اختران می‌شود و در نهایت به شاه اعلام می‌دارد که عمر او به سر رسیده است و در چند ماه آینده در می‌گذرد:

چنان دیدم ای پیر فرخ به خواب	که ابری برآمد سیه با شتاب
یکایک به بالای من ایستاد	چو آتش شد و روی بر من نهاد
بیامد به بالای من برفروخت	مرا همچو انگشت کرد و بسوخت
پس از هول آن آتشی پرگزند	بیفتادم از تخت اینجا نژند
بدو گفت فرزانه فردا به گاه	بیایم بگویم من این خواب شاه
بیامد دگر روز اختر گرفت	ز گردون شماری به نو درگرفت
به چشم اندر آورد فرزانه آب	به پیش شهنشاه بگزارد خواب
کز اختر بدین زندگانی رقم	برآید ز صد سال یک‌سال کم
نود سال و شش سال بگذشت ازین	به کام تو شد شهریارا زمین
فزون از سه سالت نمانده درنگ	درین تیره‌گیستی و آرام تنگ
مر آن ابر کز پیش تو برفروخت	که چون آتشی گشت و شه را بسوخت
شود روزگار تو شاها به سر	به دست یکی سهمگین جانور
که گور تو باشد ز گیتی نهان	نیند نشانت کس اندر جهان
شهنشاه را گفته بودم من این	نگیرد ز من شاه آزاده کین

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۵۹۲)

طبق این روایت از بهمن‌نامه، پیر دانا در نقش یک خواب‌گزار و مفسر خواب شاه ظاهر می‌شود و باقی‌مانده زندگانی وی را پیش‌بینی می‌کند. ایران‌شاه از این مُعَبَّر با عنوان «پیر فرخ» یاد کرده است که یادآور اصطلاح پیر دانا در روان‌شناسی یونگ است. هر دو شخصیت، باتجربه و آگاه به دانش‌ها هستند و پس از بروز بحران‌های فکری و رفتاری در شخصیت قهرمان (بهمن) خود را ظاهر می‌کنند تا اقدامی برای حل مشکل انجام دهند. این پیر فرخ، کیفیت و نحوه مرگ بهمن را هم بازگو کرده و هلاکت شاه را به دست جانوری سهمگین می‌داند. در ژرف‌ساخت این پیش‌گویی، نقش هدایت‌گرانه پیر را به‌صورت غیرمستقیم می‌توان مشاهده کرد؛ به این معنا که خواب‌گزار (پیر دانا) از طریق این پیش‌بینی به شاه یادآور می‌شود که فرصتی چندان برای زیستن ندارد و باید از زمان باقی‌مانده برای بهبود

کیفیت کشورداری خود استفاده کند تا رستگار شود. در روان‌شناسی یونگ، انسان در مسیر زندگی به راهنما نیازمند است (مورنو، ۱۳۸۰: ۷۳) تا به واسطه توصیه‌های او، در مقابله با چالش‌های مختلف، موفق عمل کند. بازخوانی کنش خواب‌گزار بهمن، این مهم را اثبات می‌کند.

اگر در چند مورد اخیر رؤیایی که بیان شد، تأملی بیشتر داشته باشیم (کژه اسب ویران‌کننده تخت شاهی پادشاه صور، پرنده نجات‌بخش بهمن، ابری که برای بهمن به آتش دگرگون می‌شود و بر سر او می‌ریزد)، همگی واقع‌های نمادین هستند. این بدان روی است که رؤیا و البته اسطوره، هر دو در حوزه نمادها قرار می‌گیرند. «هم اسطوره و هم رؤیا، به زبانی پیچیده و چندسویه و رازآلود که زبان نمادها است، با ما سخن می‌گویند و نهفته‌هایشان را بر ما آشکار می‌سازند. ... برای گزارش اسطوره و رؤیا و گشودن رازهایشان، به‌ناچار می‌باید با زبان نمادها آشنا بود و پیام نهفته در آن‌ها را یافت و به در کشید و باز نمود» (کزازی، ۱۳۸۵: ۱۶۲).

بنا بر آنچه آمد، کژه اسب ویران‌کننده تخت شاهی در خواب پادشاه صور، نمادی است در پیوند با جهان ظلمت و حامل مرگ و نابودگر (ر.ک: شوالیه و گربران، ۱۳۸۴: ۱/۱۳۵). پرنده‌ای که بهمن را از برخورد سنگ با او نجات می‌دهد، نماد عالم مینوی است و در تقابل با عالم خاکی قرار می‌گیرد (ر.ک. همان: ۱۹۷/۲). «پرواز در اسطوره‌ها و در رؤیا، نشانه میل به صعود، جست‌وجوی هماهنگی درونی و فراگذشتن از برخوردها و درگیری‌ها است» (همان: ۲۰۸/۲). ابر سیاه برخلاف ابر بارانی، نشانه بدبختی است. تبدیل ابر به آتش مرگبار نیز وجهه منفی آتش و سویی ویرانگر آن را نشان می‌دهد (ر.ک. همان: ۶۲/۱).

۶. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، سیمای پیر دانا در رؤیاهای مندرج در منظومه‌های بهمن‌نامه و فرامرنامه بر اساس آرای کهن‌الگویی یونگ کاویده شده است. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد پیر دانا به دو صورت کلی در این آثار نمود پیدا کرده است: (۱) پیر دانا با هویتی آشنا و شناخته‌شده؛ (۲) پیر دانا در چهره‌ای محو و روایتگر داستانی تمثیلی یا بعضاً غیرانسانی مثل پرنده.

گروه نخست پیران دانا: در میان پیران دانا با هویت‌های آشنا و شناخته‌شده، می‌توان به زال زر، رستم دستان، فریدون، کیخسرو، سیاوش و گرشاسب اشاره کرد. زال در بحران‌های مختلف به یاری فرامرز می‌آید و نواده خود را از خطرهای اساسی و بزرگ برحذر می‌دارد. همچنین، فرامرز را می‌بینیم که در برابر جادوان که به دژی گریختند، عاجز می‌شود.

رستم در خواب بر او ظاهر می‌شود و نقشه راه‌یابی به دژ را برای فرزند ترسیم می‌کند. او بدین طریق، به مطلوب خود که همانا تسخیر دژ است، دست می‌یابد. همچنین، گرشاسب، نیای زال، در بامدادان به خواب زال می‌آید و با راهنمایی او، شادمانی‌اش را رقم می‌زند. در جایی هم می‌بینیم که پیران دانا در چهره فریدون، سیاوش و کیخسرو به خواب بهمنی می‌آیند که درصدد است تا دخمه رستم را ویران کند. این پیران دانا بهمن را به دلیل تصمیم نادرستش که هنوز به عمل درنیامده است، سرزنش و مؤاخذه می‌کنند که در اثر سخنان این سه تن، بهمن از تصمیم خود دست برمی‌دارد.

گروه دوم پیران دانا: در این باره با پیرانی دانا روبه‌رو می‌شویم که بعضاً چهره مشخص جسمانی ندارند. آنان در نقش روایتگر یک داستان تمثیلی ظاهر می‌شوند؛ چنان‌که در ماجرای ازدواج کتایون، دختر شاه صور، شاه کره اسبی را به خواب می‌بیند که از ایران به سوی او می‌آید و پایه‌های تخت شاهی وی را می‌شکند. اسب در اینجا حامل مرگ و نماد ظلمت است که در رؤیا بر شاه صور ظاهر شده است و او را نسبت به رخدادی تلخ هشدار می‌دهد. این داستان، تحذیری است برای شاه تا بتواند با بینش مطلوب‌تری گام بردارد و تصمیم درست بگیرد. در ماجرای تعقیب بهمن از سوی اردشیر، او در خواب می‌بیند که به واسطه پرنده‌ای عظیم، از سنگی بزرگ که به سویش می‌آید، رهایی می‌یابد و به سوی بیابان برده می‌شود. پرواز نشانه صعود و رستگاری است. بهمن در جایی دیگر، خواب می‌بیند که ابری سیاه بالای سر او متوقف می‌شود و او را می‌سوزاند. او از پیر قترخ که بسیار نزدیک است به پیر دانایی که یونگ مطرح می‌کند، یاری می‌جوید تا خوابش را بگزارد. پیر قترخ پیش‌بینی می‌کند که زندگانی شاه به سر آمده و به‌زودی جان می‌سپارد.

در آنچه بیان شد، به‌روشنی از یک‌سو پیوند رؤیا با پیران دانا پررنگ است و از سوی دیگر، ارائه تمثیلی را به‌ویژه در مورد گروه دوم پیران دانا که از آنان سخن رفت، می‌بینیم و البته آن طبیعی است؛ زیرا رؤیا و اسطوره در قلمرو نمادها قرار می‌گیرند و حماسه هم که برخاسته از اسطوره است باید بیانی نمادین داشته باشد که این نمادین بودن را به آشکار در بخشی از رؤیاهای مندرج در بهمن‌نامه و فرامرزنامه می‌بینیم. انجام و دستاورد این پژوهش، به‌روشنی این پیوندها را که در عالم نظر بسیار از آن سخن رفته است، عملاً اثبات می‌کند.

پیشنهاد می‌شود که پژوهندگان، متن‌های پهلوانی دیگر همچون گرشاسب‌نامه، بانوگشاسب‌نامه، شهریارنامه، برزنامه، سام‌نامه، شبرنگ‌نامه، تهمتن‌نامه و... را از این منظر مورد تحلیل قرار دهند تا بتوانیم به یک الگوی مشخص در این باره، با در نظر داشتن همه متن‌های پهلوانی برسیم.

کتابنامه

- اتونی، بهزاد. (۱۳۹۲). کهن‌نمونه و کارکرد آن در حماسه‌های اسطوره‌های پارسی قرن چهارم و پنجم هجری «شاهنامه، گرشاسب‌نامه، بهمن‌نامه، بانوگشاسب‌نامه، گُک کوهزاد، فرامرزان‌نامه، برزوان‌نامه و کوش‌نامه». (رساله دکتری). دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه بوعلی سینا.
- اتونی، بهزاد؛ شریفیان، مهدی. (۱۳۹۳). «فرآیند فردیت در حماسه بهمن‌نامه». مجله کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. دوره ۱۴، شماره ۲۷، صص ۲۷۱-۳۰۰.
- اسنودن، روث. (۱۳۹۳). یونگ، مفاهیم کلیدی. ترجمه افسانه شیخ‌الاسلام. تهران: عطایی.
- امامی، نصرالله. (۱۳۸۵). مبانی و روش‌های نقد ادبی. چاپ سوم. تهران: جامی.
- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۰). بهمن‌نامه. به کوشش رحیم عفیفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ستاری، رضا، مرضیه حقیقی و معصومه محمودی. (۱۳۹۵). «تجلی کهن‌الگوی مادر مثالی در حماسه‌های ملی ایران بر اساس نظریه روان‌شناسی یونگ». مجله زن در فرهنگ و هنر. دوره ۸، شماره ۱، صص ۴۵-۶۶.
- شاریه، ژان پل. (۱۳۷۰). فروید، ناخودآگاه و روان‌کاوی. ترجمه سیدعلی محدث. تهران: نشر نکته.
- شاملو، سعید. (۱۳۷۴). مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت. چاپ پنجم. تهران: رشد.
- شوالیه، ژان؛ گریبان، آلن. (۱۳۸۴). فرهنگ نمادها. ترجمه سودابه فضایی. چاپ دوم. تهران: جیحون.
- شولتز، دوان؛ آلن شولتز، سیدنی. (۱۳۸۷). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سیدمحمّدی. چاپ دوازدهم. تهران: ویرایش.
- ضمیران، محمد. (۱۳۷۹). گذار از جهان اسطوره به فلسفه. تهران: هرمس.
- علی‌مرادی، معصومه؛ اشرف زاده، رضا. (۱۳۹۸). «معشوق پهلوان؛ بازشناخت صورت دوگانه کهن‌الگوی پری در تقابل با شش شخصیت حماسی». مجله پژوهش‌نامه ادب غنائی. دوره ۱۷، شماره ۳۳، صص ۲۰۹-۲۳۲.
- فرامرزان‌نامه بزرگ (از سراینده‌ای ناشناس در اواخر قرن پنجم هجری). (۱۳۹۹). به کوشش ماریولین فان زوتفن و ابوالفضل خطیبی. تهران: سخن.
- فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۸۱). درباره نقد ادبی. چاپ چهارم. تهران: قطره.
- فروید، زیگموند. (۱۳۸۲). تفسیر خواب. ترجمه شیوا رویگران. چاپ ششم. تهران: نشر مرکز.
- فروید، زیگموند. (۱۳۸۸). لطیفه و ارتباطش با ناخودآگاه. ترجمه آرش امینی. تهران: نسل فردا.
- فورد هام، فریدا. (۱۳۵۵). مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ. ترجمه مسعود میربها. چاپ سوم. تهران: اشراقی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). رؤیا، حماسه، اسطوره. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز.
- گورین، ویلفرد و همکاران. (۱۳۷۰). راهنمای رویکردهای نقد ادبی. ترجمه زهرا میهن‌خواه. تهران: اطلاعات.

لارنس، پرین. (۱۳۷۲). روان‌شناسی شخصیت. ترجمه محمدجعفر جوادی و پروین کدیور. تهران: آرسا.
 محمدی کیش، سعید. (۱۳۹۷). «تحلیل آرکی‌تایپی شخصیت بهمن در بهمن‌نامه» مجله زبان و ادبیات فارسی. سال ۹، شماره ۱۸، صص ۱۳۹-۱۲۳.

مورنو، آنتونیو. (۱۳۸۰). یونگ خدایان انسان مدرن. ترجمه داریوش مهرجویی. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
 مهرگان، آروین. (۱۳۹۰). رؤیا، آیین، اسطوره (گونه‌های تفسیر واقعیت در خرد غریزی). اصفهان: فردا.
 یاوری، حورا. (۱۳۸۲). «روانکاوی و اسطوره». گستره اسطوره (گفت‌وگوی محمدرضا ارشاد). تهران: هرمس و مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها، صص ۳۵۹-۳۵۱.

یاوری، حورا. (۱۳۸۷). روان‌کاوی و ادبیات. تهران: سخن.
 یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۳). انسان و سمبول‌هایش. ترجمه محمود سلطانیه. چاپ سوم، تهران: جامی.
 یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۵). مشکلات روانی انسان مدرن. ترجمه محمود بهفروزی. تهران: جامی.
 یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۹). روح زندگی. ترجمه لطیف صدقیانی. چاپ چهارم. تهران: جامی.
 یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰). چهار صورت مثالی. ترجمه پروین فرامرزی. چاپ سوم. مشهد: آستان قدس رضوی.

A Critical Analysis of the Transformation Process and the Methods used to Show Oriental-Iranian Life in James Morier's Speech based on Haji Baba Esfahani' Biography Novel

Reza Ghanbari Abdolmaleki¹

*Assistant Professor in Persian Language and Literature, Damghan University,
Damghan, Iran (Corresponding author)*

ORCID: 0000-0002-5308-0775

Shahrbano Ghorban Abdolmaleki²

MA in Linguistics, University of Putra Malaysia, Serdang, Malaysia

ORCID: 0000-0002-8641-0793

Received: June 30, 2023

Accepted: November 3, 2023

Abstract

Taking van Dijk's theory and critical approach, this study sought to examine the discursive strategies employed by James Morier in the transformation and representation of Oriental-Iranian life. To do so, by examining Haji Baba Esfahani's biography novel, the study attempted to answer the following questions: 1) How did Morier's ideology affect his speech? 2) How are the identity and life of the Eastern-Iranian represented in the speech of this Western and Christian writer? 3) What are the most practical methods and strategies to identify Morier's ideology in the novel? To this end, the authors have critically examined the role of these representations in the production processes of colonial discourse. The data were collected from libraries, and the research method was descriptive-analytical. The findings demonstrated that Morier's discourse contains representations of the East as it has been conceived by Western Orientalists, which is seen as "other" in their ideology and connected to racism. On the basis of this ideology, Morier has attempted to present an unpleasant picture of Iranian society during the Qajar era by changing the negative image and giving himself identity by attributing negative traits to Iranians. It is worth noting that ideological structures are

1. Email: abdolmaleki@du.ac.ir

2. Email: abdolmaleki_maryam@yahoo.com



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

expressed in several ways in the novel's discourse in terms of "meaning", "formal structures", and "rhetoric".

Keywords: James Morier, Haji Baba, Discourse, Van Dijk, Ideology

بررسی فرایند دگرسازی و شگردهای

بازنمایی زندگی شرقی - ایرانی در گفتمان جیمز موریه

رضا قنبری عبدالملکی، استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه دامغان، دامغان، ایران (نویسنده مسئول)^۱

ORCID: 0000-0002-5308-0775

شهربانو قربان عبدالملکی، دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه پوترا، سردانگ، مالزی^۲

ORCID: 0000-0002-8641-0793

صص ۱۶۷-۱۹۳

چکیده

پژوهش حاضر با تکیه بر نظریهٔ تنون و ن‌دایک، راهبردهای گفتمانی جیمز موریه در دگرسازی و بازنمایی زندگی شرقی - ایرانی را مورد واکاوی قرار داده است. نگارندگان در این جستار با بررسی رمان سرگذشت حاجی بابا کوشیده‌اند به این پرسش مهم پاسخ دهند که ایدئولوژی موریه چه سان بر گفتمان وی تأثیر نهاده است؟ این که هویت و شیوهٔ زندگی شرقی - ایرانی، در گفتمان این نویسندهٔ غربی و مسیحی چگونه بازنمایی شده است، پرسش بعدی این مقاله است. در پیوند با این پرسش‌ها، نگارندگان نقش این بازنمایی‌ها را در رویه‌های تولید گفتمان به‌طور انتقادی بررسی کرده‌اند. روش انجام این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است و داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد در گفتمان موریه، جلوه‌هایی از شرق ساخته‌شدهٔ ذهن خاورشناسان غربی وجود دارد که در ایدئولوژی آنان به‌منزلهٔ «غیر» پنداشته شده و با صورتی از نژادپرستی همراه است. بر پایهٔ این ایدئولوژی، موریه کوشیده است از طریق دگرسازی منفی‌انگار و هویت‌بخشی به خود از راه انتساب ویژگی‌های منفی به ایرانیان، تصویری ناخوشایند از جامعهٔ ایران عصر قاجار ارائه کند. شایان ذکر است که در گفتمان رمان، ساختارهای ایدئولوژیکی به شیوه‌های مختلف در مقوله‌های «معنا»، «ساختارهای صوری» و «بلاغت» اظهار شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: جیمز موریه، حاجی بابا، گفتمان انتقادی، ون‌دایک، ایدئولوژی استعمار.

۱. مقدمه

رمان سرگذشت حاجی بابا، به گفتهٔ مرحوم مینوی (۱۳۳۵: ۲۸۳) بعد از ترجمهٔ رباعیات خیام، معروف‌ترین کتاب انگلیسی است که «ایران و ایرانی را بر سر زبان اروپائیان انداخته است» و هنوز هم تجدید چاپ می‌شود. از آنجاکه این اثر، روایت‌های به هم پیوسته‌ای است که بر پایهٔ نظریهٔ سیاسی و تجربهٔ سفر موریه^۱ بنا شده، هم در زمرهٔ رمان‌ها قرار می‌گیرد و هم نوعی سفرنامه خوانده می‌شود.

پیرامون نقد گفتمانی و پسااستعماری این اثر، گفتنی است که رویکرد یادشده مواردی را موردبررسی قرار می‌دهد که باعث می‌شود یک متن ادبی با هر مضمونی، استعماری یا ضداستعماری به شمار آید؛ یعنی مواردی که متن ایدئولوژی استعماری را قوت می‌بخشد یا به مخالفت با آن برمی‌خیزد؛ به عبارت دیگر، یک متن قادر است از طریق توصیف مثبت استعمارگران و توصیف منفی استعمارشدگان، ایدئولوژی استعماری را تقویت کند (تائیدی و حیدری، ۱۳۹۴: ۵۸). در چارچوب این نقد، پژوهش حاضر تلاشی است در جهت یافتن ردپای گفتمان استعماری در رمان حاجی بابا اثر جیمز موریه، دیپلمات بریتانیایی سدهٔ نوزدهم که در آن، شرایط اجتماعی و فرهنگی ایرانیان بر اساس برداشت یک اروپایی و ارزش‌های نظام سلطه‌گرانهٔ غربی ارائه شده است.

هدف از این تحقیق، با تکیه بر موردپژوهی سرگذشت حاجی بابا، نگاهی انتقادی به گفتمان استعماری موریه است که در آن سعی در معرفی ایرانیان به‌عنوان «دیگری»^۲ به جامعهٔ غربی (خود^۳) دارد. با در نظر گرفتن این هدف، مهم‌ترین پرسش پژوهش، آن است که آیا در رمان حاجی بابا، شواهدی دال بر گفتمان استعماری و نژادپرستانهٔ نویسنده نسبت به جامعهٔ ایران وجود دارد؟ در پیوند با پرسش یادشده، نگارندگان تلاش کرده‌اند مواردی در حمایت از این فرضیه ذکر کنند که مهم‌ترین ویژگی رمان موریه، مشروعیت بخشیدن به ارزش‌های علمی و فرهنگی غرب، و برتر شمردن آرا و ارزش‌های غربی در مقایسه با باورها و اعتقادات شرقی است.

روش انجام این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. بدین‌منظور برای یافتن شواهدی از گفتمان «خود» و «دیگری»، ابتدا متن ترجمه‌شدهٔ رمان، مورد مطالعهٔ دقیق قرار گرفت. سپس با نگاهی انتقادی در هر جای متن که نویسنده طبق معیارهای استعماری، به توصیف ویژگی‌های فرهنگی، اخلاقی و مذهبی ایرانیان در قالب «غیر» پرداخته است، آن پاره‌گفتار به‌عنوان مورد پژوهشی انتخاب شد. درنهایت، پاره‌گفتارهای انتخاب‌شده بر اساس الگوی مربع

1. Morier
2. Other
3. Self

ایدئولوژیک^۱ و راهبردهای گفتمانی ون دایک (۲۰۰۳)^۲ مورد بررسی و تحلیل انتقادی قرار گرفتند. هدف اصلی این بررسی، یافتن نمودهایی دال بر گفتمان استعماری جیمز موریه است. گفتمانی است در این مقاله نشان داده شد که پیش‌انگاره‌ها و باورهای ایدئولوژی محور موریه در مورد شرق و ایران چگونه توانسته‌اند بر گفتمان او تأثیر بگذارند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

نگارندگان با اندیشه در متن رمان و نظریه‌های مربوط به تحقیق، جنبه‌های گوناگون مساله را بررسی کردند. در نهایت طرح نظری ون دایک که با ویژگی‌های تحقیق تناسب داشت، انتخاب گردید. این طرح نظری، شالوده‌گام بعدی را که تحلیل پژوهش است، تشکیل می‌دهد.

۲-۱. تحلیل گفتمان انتقادی (الگوی تون ون دایک)

مطالعه رابطه کاربرد زبان در آثار ادبی و مناسبات قدرت، پژوهش‌های ادبی را به علوم اجتماعی و زبان‌شناسی پیوند می‌دهد (زمانی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۵۷). در همین رابطه، تحلیل گفتمان انتقادی، رویکردی است که گام را از بررسی عناصر زبانی فراتر می‌نهد و به تحلیل نقش عناصر فرازبانی مانند جهان‌بینی، سوگیری، روابط قدرت و مسائل اجتماعی، سیاسی و تاریخی در شکل‌گیری گفتمان می‌پردازد (Van leeuwen, 2008: 64). در این دیدگاه، نحوه سخن گفتن ما منعکس‌کننده جهان‌مان، هویت‌مان، و روابط اجتماعی‌مان به‌طور خنثی نیست، بلکه نقش فعال در خلق و تغییر آن دارد (سلطانی، ۱۳۸۴: ۳۶). به‌واقع رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، مخاطبان متن را به سطحی ژرف‌تر از تحلیل رهنمون می‌سازد و با دیدی انتقادی نیت پدیدآورندگان را به قضاوت مخاطبان می‌گذارد (خیرآبادی، ۱۳۹۵: ۳۴). به بیان دیگر، الگوهای این رویکرد در پی آشکار کردن هر آن چیزی است که در پس زبان نهفته است و می‌خواهد پرده از روی متون و گفتمان‌ها بردارد و واقعیت‌ها را به مخاطب نشان دهد؛ چراکه ایدئولوژی و جهان‌بینی در قالب ساختار زبان ایفای نقش می‌کند (آفاگل‌زاده و دهقان، ۱۳۹۲: ۱۳).

رویکردهای مختلف تحلیل گفتمان انتقادی، شباهت‌ها و اختلاف‌هایی با هم دارند؛ اما همه آن‌ها در این مورد اتفاق نظر دارند که باید از توصیف صرف زبانی عبور کرد تا بتوان به تبیین دست یافت و نشان داد که نابرابری‌های اجتماعی در زبان خلق، و در زبان، منعکس می‌شوند (پنی‌کوک، ۱۳۷۸: ۱۲۸).

انتخاب چارچوب نظری ون دایک برای این پژوهش، از آن‌روست که ایدئولوژی یکی از مهم‌ترین مفاهیم تحلیل

1. Ideological Square

2. Teun A. Van Dijk

گفتمان در آرای وی است. ایدئولوژی در کنار قدرت، دو بال اصلی گفتمان انتقادی را تشکیل می‌دهند. ون‌دایک با تئوری‌هایش در زمینه ایدئولوژی و قدرت، در پی نشان دادن آن است که چگونه دو گروه مقابل یکدیگر از «امکانات زبانی، گزینش‌های متناسب در راستای مشروعیت‌بخشی به قدرت خویش بهره می‌جویند» (صفایی و سلطانی، ۱۳۹۴: ۲۳).

به عقیده ون‌دایک، ایدئولوژی باورهای بنیادین گروه و اعضای آن است (VanDijk, 2003: 7). برخلاف غالب دیدگاه‌های سنتی در باب ایدئولوژی، ایدئولوژی در اینجا در چارچوبی ترکیب‌یافته از مؤلفه‌های اجتماعی، شناختی و گفتمانی تعریف می‌شود (Van Dijk, 2006: 115). برخلاف نظریه‌پردازانی چون گرامشی^۱ و آلتوسر^۲، ون‌دایک «ایدئولوژی» را به مثابه یک مفهوم عام به کار می‌برد؛ اما صرف‌نظر از این که آیا مفهومی عام از ایدئولوژی، می‌تواند امکان نقد «قدرت» را فراهم سازد یا خیر، به‌طور کلی مفهوم قدرت در اندیشه ون‌دایک، با ایدئولوژی بسیار مرتبط است.

در نظریه ون‌دایک ابزاری مفهومی به نام «مربع ایدئولوژیک»^۳ ارائه شده است که وی از طریق آن، ویژگی‌های متضاد گفتمان‌های رایج در جوامع را تشریح می‌کند. مربع ایدئولوژیک متشکل از چهار وجه است و به نظر ون‌دایک طرفداران هر ایدئولوژی در سطوح مختلف از آن استفاده می‌کنند: ۱- پررنگ کردن ویژگی‌های مثبت خودی، ۲- پررنگ کردن ویژگی‌های منفی غیرخودی، ۳- کمرنگ کردن ویژگی‌های منفی خودی، ۴- کمرنگ کردن ویژگی‌های مثبت غیرخودی (Van Dijk, 2000: 44-45). این مربع معناشناختی، قطب‌بندی و فاصله بین درون‌گروهی و برون‌گروهی، یا به تعبیر دیگر، خودی و غیرخودی را نشان می‌دهد.

گفتنی است مربع ایدئولوژیک، ساخت کلانی است که استراتژی‌های زبانی در سطح خرد بر اساس آن طراحی می‌شوند. در این سطح، ون‌دایک به وجود ساختارهای هشت‌گانه ایدئولوژیک گفتمان معتقد است که عبارتند از:

1. Antonio Gramsci
2. Louis Althusser
3. Ideological Square

معنا^۱، ساختارهای گزاره‌ای^۲، ساختارهای صوری^۳، نحو جمله^۴، صورت‌های گفتمان^۵، استدلال^۶، بلاغت^۷، و کنش و برهم کنش^۸ (Dijk, 2003:3 Van). وی برای هر کدام از این مقوله‌ها، راهبردهای زبانی خاصی را طراحی کرده که شیوه‌های دخالت ایدئولوژی در متن را نشان می‌دهند.

۳. پیشینه پژوهش

تاکنون در بحث از رمان سرگذشت حاجی بابا، محققان غالباً دو ویژگی بارز آن را مدنظر قرار داده‌اند: اول، جنبه محتوایی رمان و دوم، نثر و سبک ترجمه این اثر. از این میان، به جنبه محتوایی رمان بیشتر و به‌طور جدی‌تر پرداخته شده است که به‌عنوان مثال می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

بویانی (۱۳۸۷) در مقاله خود، تلاش کرده است که با بررسی مناسبات سیاسی ایران و انگلستان در دهه‌های آغازین سده نوزدهم و تشریح نقش موریه در این مناسبات و نیز با ارائه گزارشی کوتاه از روند شکل‌گیری و پیشرفت گفتمان شرق‌شناسی و جایگاه موریه و کتابش در این روند، نشان دهد که چگونه رمان حاجی بابا، به مثابه جزئی از پیکره گفتمانی - استعماری، ساختارهای سلطه‌گری و برتری‌جویی غرب را درونی کرده و به تکرار و تقویت آن‌ها پرداخته است. قائمی و اسماعیلی (۱۳۸۹) در پژوهش خود، با بررسی رمان حاجی بابا، به شیوه نگرش غرب به شرق، به تحلیل مبحث اسلام در شرق توجه کرده و به پرسش‌هایی در این زمینه پاسخ داده‌اند. نگارندگان در این پژوهش که در سایه نقد شرق‌شناسانه پسااستعماری انجام گردیده، کوشیده‌اند رابطه بین امپریالیسم و ماجراهای حاجی بابا را کشف و بررسی نمایند. حدادیان مقدم (۱۳۹۳) در مقاله خود به میانجی‌گری در ترجمه و انتشار رمان جیمز موریه، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی (۱۸۲۴)، به زبان فارسی پرداخته است. نویسنده با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران در قرن نوزدهم، متن انگلیسی و فارسی این رمان را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه مترجم در تبعید، میرزا حبیب اصفهانی، با تصرف در متن، به میانجی‌گری در ترجمه می‌پردازد. موضوع محوری در پژوهش مویزچی و مرتضوی (۱۳۹۸)، جستجوی دو مفهوم «خود» و «دیگری» در رمان حاجی بابای اصفهانی

1. meaning
2. Propositional structures
3. Formal structures
4. Sentence Syntax
5. Discourse forms
6. Argumentation
7. Rhetoric
8. Action and interaction

است. نویسندگان پس از ارائه تعاریف و تعابیر مختلف خود و دیگری، جایگاه و اهمیت رمان مذکور را به‌عنوان مدخلی برای مطالعه حُلَقیات و اخلاق سیاسی - اجتماعی ایرانیان مورد اشاره قرار داده‌اند.

علاوه بر آثار فوق، برخی از محققان ویژگی‌های بارز نثر میرزا حبیب را موردبررسی قرار داده‌اند که مهم‌ترین نمونه‌های این گونه پژوهش‌ها به قرار ذیل می‌باشد:

در مقاله دهقانیان و جمالی (۱۳۹۳)، روابط بینامتنی «سرگذشت حاجی‌بابا» با «گلستان سعدی» بر مبنای نظریه ترامتیت ژرار ژنت^۱ در سه سطح «بینامتنیت صریح»، «بینامتنیت پنهان»، «بینامتنیت ضمنی»، و همچنین «پیش‌متنیت» بررسی شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد میرزا حبیب در ترجمه سرگذشت حاجی‌بابا با پیروی از سبک بیان و اسلوب نگارش سعدی، دست به بازآفرینی و احیای اثری می‌زند که در حقیقت پل میان نثر سنتی و مدرن است. احمدی و کرمی (۱۳۹۸) در پژوهش خود، با توصیف و تحلیل محتوا، نثر ترجمه میرزا حبیب را موردبررسی قرار داده‌اند. نتایج این جستار حاکی از آن است که ترجمه میرزا حبیب، نه تنها ترجمه‌ای خشک و بی‌روح نیست بلکه وی کتاب را تا حدّ یک اثر تألیفی ارزشمند بالا برده است. در پژوهش کاردگر و نرگس (۱۴۰۰)، دو عامل سنت‌های ادبی و نوآوری در کتاب سرگذشت حاجی‌بابا بررسی شده‌اند. این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی انجام گردیده، ترکیب متعادل عناصر سنتی و جدید را در این رمان نشان داده است. یافته‌های این مطالعه در بحث زبان و شیوه نگارش نشان می‌دهد که با وجود تلاش موفق نویسنده برای نوسازی زبان، از آنجاکه این نوسازی بیش از هر چیز، تحت تأثیر اسلوب شاعرانه سعدی به‌خصوص در گلستان صورت گرفته، این نوگرایی را می‌توان برگرفته از سنت و در قالب احیای آن دانست.

با توجه به پیشینه پژوهش، پیداست که تاکنون مطالعه مستقلی در باب بازنمایی ایدئولوژی استعماری در رمان حاجی‌بابا از منظر راهبردهای گفتمانی و نَدایک صورت نگرفته است و از این لحاظ، جستار حاضر نخستین پژوهش در این زمینه به شمار می‌آید. گفتنی است اگرچه مویزچی و مرتضوی (۱۳۹۸) در پژوهش‌شان از منظر خود و دیگری به رمان حاجی‌بابا نگریسته‌اند؛ اما مهم‌ترین تفاوت مطالعه این دو با پژوهش حاضر، آن است که نویسندگان مزبور، با در نظر داشتن روش گفتمانی لا‌کلا و موفه - که اساساً هیچ گفتمانی را بدون غیریت‌سازی محقق نمی‌دانند - صرفاً نشانه‌های بارزی از مرکزشی‌های سیاسی و فرهنگی را در جای‌جای متن رمان یافته‌اند.

۴. کلیت داستان

رمان، شرح حال حاجی بابا، دلاک‌زادهٔ ادب‌آموخته‌ای است از اهالی اصفهان که در جوانی به خدمت یک تاجر ترک (عثمان‌آغا) درآمده و در سفر زیارتی‌شان به خراسان، اسیر ترکمانان می‌شود. سپس با حيله‌ای از چنگ آنان می‌گریزد، به شهرهای بسیاری سفر می‌کند و به پیشه‌های گوناگون می‌پردازد. حاجی بابا سرانجام پس از ماجراهایی طولانی به دربار قاجار راه می‌یابد و گزارشی از فساد اداری و شرایط اجتماعی این دوره به دست می‌دهد.

۵. بررسی و تحلیل

در این بخش، داده‌های گردآوری‌شده، از منظر تحلیل گفتمان انتقادی و براساس الگوی مربع ایدئولوژیک مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند.

۱-۵. عنوان‌بندی^۱

معنای گفتمان محدود به معنای کلمات و جمله‌هایش نیست. گفتمان، معانی جهانی‌تری مثل «عنوان‌ها»^۲ و «مضمون‌ها»^۳ هم دارد. چنین عناوینی، لُب کلام یا مهم‌ترین اطلاعات گفتمان را باز می‌نمایند و به ما می‌گویند که یک گفتمان در کل «در مورد چیست» (ون‌دایک، ۱۳۹۴: ۶۵).

برای تأکید روی چیزهای خوب خودمان یا چیزهای بد آن‌ها، در مرحلهٔ نخست باید چنین اطلاعاتی را «عنوان‌بندی» کنیم؛ و برعکس، اگر بخواهیم از چیزهای بد خودمان و چیزهای خوب آن‌ها تأکیدزدایی کنیم، به سمت «عنوان‌زدایی»^۴ از آن‌ها می‌رویم (همان: ۶۶). عنوان‌ها نوعاً اطلاعاتی هستند که در گفتمان بهتر به خاطر سپرده می‌شوند. گرچه عناوین به‌طور انتزاعی معانی کل گفتمان یا بخش اعظمی از آن را توصیف می‌کنند اما می‌توانند به‌صورت عینی در خود متن مثلاً در «خلاصه‌ها»، «چکیده‌ها» و «سرخط‌ها» صورت‌بندی شوند (همان: ۶۵).

در رمان حاجی بابا، موریه به‌منظور برجسته‌تر نمایاندن خودکامگی ایرانیان، از راهبرد «عنوان‌بندی» در گفتمان خود بهره برده است. به‌عنوان مثال، فصل سی و چهارم رمان با این عنوان آغاز می‌شود: «حاجی بابا، نمونه‌ای از استبداد ایرانی»^۵ (Morier, 1963: 85-177). بدیهی است که انتخاب این عنوان، مهم‌ترین اطلاعات گفتمان فصل مذکور

1. Topicalize

2. Topics

3. Themes

4. de-Topicalize

5. Employed in his official capacity, Hajji Baba gives a specimen of Persian despotism

را به نمایش می‌گذارد و بر این نکته تأکید می‌کند که احتمالاً نویسنده از کارکرد ایدئولوژیکی عنوان‌بندی، بی‌اطلاع نبوده است. در همین راستا، موضوع فصل هشتم رمان که در خصوص رهایی حاجی‌بابا از دست ترکمن‌ها و افتادنش به دست ایرانیان می‌باشد، با عبارت «از خاک برخاستن و به خاکستر نشستن» (رک: موریه، ۱۳۵۴: ۹۶) عنوان‌بندی شده است. بدیهی است موریه با این عنوان که به معنی «از چاله درآمدن و به چاه افتادن» است؛ تلاش کرده تا با بهره‌جستن از استعاره «خاکستر»، ایرانی‌ها را پست‌تر از اشرار ترکمن نشان دهد. چنان‌که پیداست نویسنده انگلیسی، این محتوای ایدئولوژیک را با استفاده از عنوان‌بندی در گفتمان خود اظهار نموده است.

با توجه به عنوان کنایه‌آمیز فصل بیست‌وششم رمان، یعنی «سرگذشت زینب، معشوقه حاجی‌بابا» (همان: ۲۴۹)، بعید نیست که این نویسنده غربی و مسیحی خواسته است تا بدین وسیله، تصویر زینب دختر علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) را در ذهن خوانندگان خود مغشوش و لکه‌دار کند. در راستای همین ایدئولوژی که هدف آن، خدشه‌دار کردن شخصیت‌های مقدس و مورد احترام ایرانیان مسلمان است، موریه در فصل‌های پنجاه‌وسه و پنجاه‌وشش رمان خود ذیل عناوین «تدبیر ملا نادان برای پول انداختن» و «در حب جاه و حرص ملا نادان» (همان: ۵۲۷ و ۵۵۲)، کوشیده است تا با استفاده از روش «عنوان‌بندی»، تصویری منفی از روحانیون شیعه ارائه نماید.

در پایان این بحث، گفتنی است تمام عناوین رمان حاجی‌بابا مورد بررسی قرار گرفت و بر مبنای آن‌ها موارد حاوی گفتمان استعاری استخراج گردید. در همین چارچوب، نگارندگان از ۸۰ فصل رمان، به پنج فصل آن (۸، ۲۶، ۳۴، ۵۳ و ۵۶) که مؤید گفتمان ایدئولوژیک و استعماری نویسنده بودند، اشاره کردند. از این رو باید گفت، سایر عناوین فصل‌های رمان تقریباً خنثی هستند.

۵-۲. سطح توصیف / میزان جزئیات^۱

موریه با ارائه جزئیات زیاد یا کم درباره یک رویداد، یا توصیف آن در سطح نسبتاً انتزاعی، کلی یا در سطح جزئیات، الگوهای ذهنی خود را در خصوص کنشگران خودی و غیرخودی رمان تحقق می‌بخشد. به طور مثال در پاره‌گفتار ۱، در مورد چگونگی مرگ یک راهب مسیحی در اثر پرخوری و «هیضه» ناشی از آن، مبهم و با عباراتی نسبتاً کلی صحبت می‌کند. بدیهی است در آیین‌ها و شیوه زندگی رهبانیت مسیحی، از اکثر جنبه‌های مادی زندگی چشم‌پوشی می‌شود اما موریه خود صراحتاً اذعان می‌کند که برای «حفظ آبروی» راهب (خودی) با کلی‌گویی، سعی در موجه جلوه دادن کار ناصواب او کرده است:

1. Level of description / Degree of detail

«منزل ما سر کوهی در صومعه‌ای بود و به مردم گفته بود که با مائدهٔ سماوی به سر می‌برد. از بخت بد، شبی یک برهٔ بریان به تمام با یک من پشمک خورد و از هیضه بمرد. من برای حفظ آبروی وی گفتم که پریان به وجود آدمی بدین کمال رشک بردند و امر را به روحانیان مشتبه کرده معدهٔ درویش را چنان از مائدهٔ روحانی انباشتند که جای نفس نگذاشتند. روح راهی جست و به در جست و به همراهی باد شمالی تند به آسمان پنجم بالادست حضرت عیسی بنحسب» (موریه، ۱۳۵۴: ۱۳۰).	پاره‌گفتار ۱
--	---------------------

نویسنده در حالی خطای راهب مسیحی را در گفتمان خود مسکوت می‌گذارد که برعکس، حین پرداختن به عمل یک مجتهد مسلمان (رکن: پاره‌گفتار ۲)، طمع و مال‌دوستی وی را به‌عنوان به یک خصوصیت زشت، با جزئیات زیاد شرح می‌دهد:

«امیدوار بودم که مخدومی [مجتهد] تارک دنیا و طالب عقبی پیدا کرده‌ام. معلوم شد که مخدوم در حرص جاه و حب مال و منال دنیا از هیچ نامی ننگ ندارد و ننگ نام و ناموس بر شرع می‌گذارد. مال دنیا بیابد؛ از هر راه و هر روی که باشد. شهرت دست بدهد؛ به هر اسم و به هر رسم که بخواهد» (همان: ۵۳۴).	پاره‌گفتار ۲
--	---------------------

به‌طورکلی موریه در رمان حاجی‌بابا، گذشته از این‌که به هیچ‌یک از محاسن و فضایل قوم ایرانی اندک اشاره‌ای نکرده و به‌عمد از سر همهٔ آن‌ها گذشته است، با یک نوع ریزه‌کاری‌هایی که همه حاکمی از اغراض خاص ایدئولوژیک اوست، هر جا مجال یافته است، این قبیل آداب و مراسم و عادات مردم ایران را با آب‌وتاب تمام شرح داده و به استهزاء آن‌ها پرداخته است. مثلاً در اولین مواجههٔ خواننده با «نامردخان»، رئیس نسقچیان، پس از شرح نسبتاً دقیقی که از ظاهر او داده شده، خصوصیات اخلاقی و رفتاری او نظیر خوش‌گذرانی، شراب‌خواری، مخالفت با علمای مذهبی، ترسو بودن، دورویی و حيله‌گری، صریح و با جزئیات زیاد به خواننده ارائه شده است (همان: ۲۹۷).

گفتنی است نگارندگان، با بررسی دقیق رمان حاجی‌بابا با ۶۵ مورد از سطح توصیف و میزان جزئیات (رکن: جدول ۱) مواجه شدند که از این تعداد، موریه در ۲۴ مورد، کنش‌های منفی کنشگران خودی داستان را به‌صورت کلی تشریح کرده و در ۴۱ مورد، با جزئیات تمام به شرح و توصیف کنش‌های منفی کنشگران غیرخودی پرداخته است.

۳-۵. مفروضات^۱

یک ترفند شناخته‌شده این است که اطلاعاتی را که در کل اصلاً مشترک یا پذیرفته نیستند از پیش بدیهی بدانیم و بدین ترتیب آن را دقیقاً در پس‌زمینه معرفی کنیم (ون‌دایک، ۱۳۹۴: ۶۷). به‌عنوان مثال در پاره‌گفتار ۳، نویسنده در خصوص «بی‌وفایی ایرانیان» مطالبی اعلام می‌دارد. چنین اعلامی تلویحاً مبتنی بر این پیش‌فرض است که همه ایرانیان پیمان‌شکن و خائن هستند. البته این نکته می‌تواند درست نباشد، یا می‌تواند علاوه بر ایرانیان در مورد سایر ملت‌ها هم صادق باشد. پس این پیش‌فرض، گمراه‌کننده است و ترجیحاً می‌بایست در مورد برخی از ایرانیان به کار برده شود.

پاره‌گفتار ۳ «عموی پیر او که در ایام نادرشاه خدمت به ایران کرده بود، گفت ای یاران به ایرانیان دل مبندید که وفا ندارند. سلاح جنگ و آلت صلح ایشان دروغ و خیانت است. به هیچ و پوچ، آدمی را به دام می‌اندازند. هرچند به عمارت ایشان کوشی به خرابی تو می‌کوشند» (موریه، ۱۳۵۴: ۲۵۷-۲۵۶).

گزینه بیان کردن اطلاعات یا تلویحی گذاشتن آن، به لحاظ ایدئولوژیکی خنثی محسوب نمی‌شود (ون‌دایک، ۱۳۹۴: ۶۷). موریه به‌عنوان یک نویسنده انگلیسی، تمایل دارد در گفتمان خود اطلاعاتی را که با تصویر مثبت غرب سازگار است، به‌طور ضمنی ترک کند. از سوی دیگر، وی هر اطلاعاتی که به مخاطب در مورد بدی‌های ایرانیان می‌گوید، به‌صورت صریح در متن و گفتار خود بیان می‌کند. برای اطلاع از این راهبرد، به شواهد ذیل مراجعه شود.

پاره‌گفتار ۴ «ایرانیان از عثمانیان طمع‌کارترند» (موریه، ۱۳۵۴: ۲۵۷).

پاره‌گفتار ۵ «شما اهل ایران خدا خیرتان دهد. سخت بی‌رحم مردمانید» (همان: ۲۶۳).

پاره‌گفتار ۶ «از قراری که شنیده‌ام این انگلیزان آن‌قدر زرنگ‌اند که هر چه بگوئی از ایشان برمی‌آید و جای تعجب نیست» (همان: ۷۱۸).

۴-۵. انسجام^۲

یکی از ویژگی‌های بارز معنای گفتمان، انسجام است. معانی جمله‌های گفتمان (یعنی گزاره‌های آن) باید به نحوی مرتبط باشند. چنین انسجامی ممکن است جهانی یا محلی^۳ باشد. انسجام جهانی^۴ را می‌توان به‌سادگی با توجه به

1. presuppositions
2. Coherence
3. local
4. Global Coherence

اصطلاح «عنوان» که در بالا مورد بحث قرار گرفت تعریف کرد: یک گفتمان (یا پاره گفتمان) اگر دارای عنوان باشد، در سطح جهانی منسجم است (ون دایک، ۱۳۹۴: ۶۸).

باین حال، در معانی محلی گفتمان، با آنچه ممکن است «انسجام محلی»^۱ نامیده شود، سروکار داریم. اگرچه تعریف دقیق این مفهوم، آسان نیست اما فرض ون دایک این است که توالی گزاره‌ها در صورتی واجد انسجام محلی است که درباره توالی کنش‌ها، رویدادها یا موقعیت‌هایی باشد که مثلاً از طریق روابط علیت یا توانمندسازی، در ارتباط متقابل با هم هستند. مختصرتر می‌توان گفت توالی گفتمان در صورت داشتن یک الگو، منسجم محسوب می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، این یعنی وقتی می‌توان یک گفتمان (یا بخشی از آن) را منسجم دانست که بتوان موقعیتی را تصور کرد که گفتمان در آن درست باشد. از آنجایی که این نوع انسجام با توجه به واقعیت‌هایی که بدان‌ها ارجاع شده تعریف می‌شود، ممکن است آن را «انسجام ارجاعی»^۲ بنامیم (همان: ۶۸).

مورد خاصی که اغلب در گفتمان موریه مشاهده می‌شود این است که به زعم وی عقب ماندگی و استعمارزدگی ایرانیان، در وهله اول، به اعمال فریکارانه زهاد و ارباب عمامت، و سپس به جهل و ناآگاهی خود مردم برمی‌گردد:

«ما سال‌ها از پهلوی آبله نان می‌خوریم. این مرد کافر به همین که فرنگی است ما را به جای خر می‌گذارد و نان ما را می‌خواهد از حلق مان ببرد» (موریه، ۱۳۵۴: ۱۹۱).

پاره گفتار ۷

«دیدم این زهد ریائی بهترین وسیله اکتساب شهرت دانشمندی و دانائی است و در سایه شمار پی‌درپی تسبیح و آه اندوهناک گاه‌گاهی، شاهراه احترام و اعتبار به رویم گشوده شد» (موریه، ۱۳۵۴: ۴۲۶).

پاره گفتار ۸

«پس از آن گفت احداث عداوت دینی پدرم منحصر به اهل سنت نماند، بلکه شامل همه خارج مذہبان از یهود و ترسا و گبر و بت پرست شد. جدم این کار را اول، وسیله تحصیل جاه و مال کرده، اما رفته رفته در او این حکم طبیعت ثانویه گرفته است» (همان: ۵۸۳ و ۵۸۴).

پاره گفتار ۹

وضعیت‌های انسجام گفتمان موریه که عقب ماندگی ایرانیان را توضیح می‌دهد کاملاً به الگویی که وی از دلایل چنین واپس ماندگی دارد وابسته است؛ و این الگوها می‌توانند کم و بیش ایدئولوژیک باشند؛ بنابراین چنان‌که پیداست، انسجام گفتمان موریه از نظر ایدئولوژیک، یعنی از طریق مدل‌های ذهنی‌ای که مبتنی بر آن است، کنترل می‌شود.

1. Local Coherence
2. Referential Coherence

۵-۵. توصیف کنشگر^۱ (معنا)

موضوع‌های گزاره می‌تواند در مورد کنشگرانی در نقش‌های مختلف مثل عامل‌ها^۲، پذیرنده‌ها^۳ یا بهره‌وران^۴ یک کنش باشد (ون‌دایک، ۱۳۹۴: ۷۲). حضور کنشگر یکی از شرایط اساسی شکل‌گیری گفتمان است و از آنجاکه گفتمان ایدئولوژیک نوعاً در مورد «ما - آن‌ها» است، توصیف کنشگران آن حائز اهمیت می‌باشد. هر گفتمانی که در رابطه با مردم و کنش‌هایشان باشد، انواع مختلفی از توصیف کنشگران را شامل می‌شود (Van Dijk, 2003: 74). کنشگران ممکن است بدین صورت‌ها معرفی شوند: به‌عنوان اعضای گروه‌ها یا به‌عنوان افراد، با نام کوچک یا بزرگ، بنا به کارکرد، نقش یا نام گروه؛ به‌عنوان مشخص یا نام‌شخص به‌واسطه کنش‌ها یا خصیصه‌های آن‌ها؛ به‌واسطه جایگاه یا رابطه‌شان با افراد دیگر، و مانند آن (ون‌دایک، ۱۳۹۴: ۸۷).

در گفتمان موریه، مواردی از راهبرد توصیف کنشگر وجود دارد که «دیگرنمودی منفی» و «خودنمودی مثبت» برای تأکید بر تقابل^۵، در آن‌ها دیده می‌شود:

توصیف خصیصه‌های عثمان‌آغا (غیرخودی):

پاره‌گفتار ۱۰	«آدمی فرض کنید چار گوشه، کوتاه بالا، سر بزرگ، گردنش به میان شانه فرو رفته، انبوه ریش، سیاه‌مو، آبله‌رو با بینی بزرگ دائم‌الترشح» (موریه، ۱۳۵۴: ۳۴)
---------------	--

توصیف خصیصه‌های حکیم‌باشی (غیرخودی):

پاره‌گفتار ۱۱	در پهلوی دست‌انداز ارسی نشسته مردی بود گوژپشت، رخساره برآمده، چشمان به گود فرو رفته، کوسه ریش، چانه در پیش، سر به قفا، دست‌ها از دو طرف بر کمر دو مثلث مترسم می‌کرد که زاویه قائمه‌اش آرنجش بود (همان: ۱۸۸).
---------------	--

توصیف خصیصه‌های مرد ترکمان (غیرخودی):

پاره‌گفتار ۱۲	ناگاه ترکمانی غول‌هیت و عفریت‌صورت به خیال آن‌که آن هم لنگه‌ای است، از دنبالش گرفت (همان: ۴۶).
---------------	--

1. Actor Description
2. agents
3. patients
4. beneficiaries
5. Contrast

توصیف خصیصه‌های زن ترکمان (غیرخودی):

پاره‌گفتار ۱۳	فیل‌جته، تنگ‌چشم، کمر کلفت، شش‌پستان، ستبر ساق. به محض دیدن، از یک طرف دلم به هم خورد... (همان: ۵۷).
---------------	--

همان‌طورکه مشاهده شد، توصیف‌های موریه از خصیصه‌های کنشگران غیرخودی، در جهت «دیگرنمودی منفی» است. عثمان‌آغا که کوتاه‌قد، سیاه‌مو، دارای سر بزرگ، آبله‌رو و با بینی بزرگ دائم‌الترشح توصیف شده، آسیایی‌نژاد است. بدیهی است که مردم آسیا معمولاً «سیاه‌مو» می‌باشند و مثل زنان و مردان اروپایی موهایشان به‌طور طبیعی بلوند و طلایی نیست. از آنجاکه «سیاه‌مو» بودن عثمان‌آغا با توجه به نژاد وی، یک امر طبیعی است، وقتی این خصیصه در گفتمان موریه مورد ریشخند قرار می‌گیرد، یقیناً ایدئولوژی نژادپرستانه نویسنده است که به نمایش گذاشته می‌شود. نمونه دیگر از این توصیف‌های آمیخته به نژادپرستی، وقتی است که موریه «تنگ‌چشم» بودن زن ترکمن را مورد تمسخر قرار داده است؛ درحالی‌که ترکمن‌ها به‌عنوان یکی از اقوام ترک‌نژاد آسیای میانه، به‌طور طبیعی چشمانی تنگ و به اصطلاح بادامی دارند (رک: پاره‌گفتار ۱۳). عموماً توصیف‌هایی که موریه از شرقی‌ها (به‌مثابه غیرخودی‌ها) ارائه می‌کند به طرز زنده‌ای نژادپرستانه است و به‌طور محسوس عقاید منفی در مورد آن‌ها را منتقل می‌کند.

در تقابل با پاره‌گفتارهای ۱۰ تا ۱۳، پاره‌گفتار ذیل که در خصوص راهب نصرانی (خودی) است، به خوبی نشان می‌دهد که موریه چگونه از روش «توصیف کنشگر» در جهت خودنمودی مثبت بهره برده است:

پاره‌گفتار ۱۴	«در آن دیر دو راهب بودند. یکی از آنان کاردیده و جهان‌گشته و دانشمند و زیرک. در هیات و صورت هم بلند بالا، باریک‌اندام، قوی‌دل، چشمانش مثل ذغال افروخته و صدایش مثل رعد» (موریه، ۱۳۵۴: ۵۸۷).
---------------	--

۵-۶. تعمیم^۱ (معنا و استدلال)

هر گفتمان غالباً در برگرفته شکل خاصی از تعمیم‌هاست که گوینده یا نویسنده را قادر می‌سازد ادعاها و باورهای خود را درباره «ما» و «دیگران» عمومیت ببخشد و در سطح گسترده‌ای بیان کند تا بدین ترتیب تعداد بیشتری را با خود همراه سازد (Van Dijk, 2003: 71). موریه با استفاده از راهبرد «تعمیم»، تصویری کلیشه‌ای از شرق به‌مثابه «دیگری» ارائه نموده که بر نگاه جهانیان، بالأخص اروپایی‌ها سایه افکنده است. بدیهی است که برآیند این تعمیم، راه را برای استعمار فرهنگی و نژادی، و نیز به حاشیه کشاندن آموزش و مذهب شرقیان می‌تواند هموار سازد.

در رمان حاجی‌بابا متوالیاً پاره‌گفتارهایی هست که اقلیتی خاص از مردم ایران را نشان داده و با برجسته کردن برخی از خصیصه‌های منفی همان اقلیت، تلاش کرده است تا به وسیله کلی‌سازی و تعمیم (البته با چاشنی استقراء ناقص و اغراق)، تصویری سیاه از کل جامعه ایران را منعکس سازد. از این روی، موریه در گفتمان خود از واژه‌هایی چون: «همه»، «هر»، «تمام»، «هیچ‌کس» و «هیچ‌یک» زیاد استفاده کرده است.

پاره‌گفتار ۱۵

«ساده‌لوحی و صاف‌درونی زواران را ببین که با آن همه ترس و بیم ترکمانان از دیار دوردست خرج‌های گزاف می‌کنند و به زیارت می‌آیند. با این‌گونه مردم چه کار نمی‌توان کرد؟ به‌آسانی همه را می‌توان فریفت» (موریه، ۱۳۵۴: ۱۰۷-۱۰۸).

از نکات موردتوجه سفرنامه‌نویسان اروپایی، علاقه ایرانیان و شیعیان به زیارت قبور ائمه (ع) و بزرگان است. در پاره‌گفتار فوق، موریه تعدادی از این زائران را که برای رسیدن به حرم امام رضا (ع)، مسیرهایی دشوار و خطرناک را پشت سر گذاشته‌اند، ساده‌لوح نامیده و با استفاده از راهبرد «تعمیم»، همه آن‌ها را جماعتی پخمه و کم‌عقل توصیف کرده است. وی حتی در گفتمان خود، به این‌که برخی از زائران ایرانی را کم‌عقل بنامد، رضایت نداده و این ویژگی را به همه ایرانیان نسبت داده است.

یکی دیگر از مصادیق تعمیم در رمان، جایی است که موریه هرگز به بیان تأثیرات مخرب نابسامانی‌های دیرپای سیاسی و اقتصادی بر نوع زندگانی و اخلاقیات در ایران نمی‌پردازد، بلکه صرفاً عده‌ای کم از درباریان شیادی را که طرف معامله‌اش بودند، نماینده یک «ملت» می‌گیرد و ضعف‌های اخلاقی این قشر خاص را به تمامی ایرانیان تعمیم می‌دهد؛ چنان‌که هم‌زمان با سیاح ایران در آن نامه پیشگفتار می‌گوید: «آری جناب، عادت اهل مشرق تغییربردار نیست و این سخن از شما به من یادگار است» (همان: ۷). این نوع نگاه، نتیجه مستقیم کارکرد ایدئولوژیک گفتمان استعماری است. به‌طورکلی موریه مشاهدات مقطعی خود را که به زمان و مکان یا شخص خاصی تعلق داشته، عمومیت داده و از آن به‌عنوان قانون کلی یاد کرده است، چنان‌که از رفتارها و باورهای یک شخص به‌عنوان آداب و سنن و باورهای عمومی جامعه یاد می‌کند. بدین ترتیب در گفتمان موریه، همه ملت یکپارچه خوانده می‌شوند و به همه آن‌ها صفت‌هایی یکسان داده می‌شود.

۵-۷. بشردوستی^۱ (عبارات جافتاده، کلان‌راهبرد)^۲

یکی از مقوله‌های تحلیل ایدئولوژیکی در نظریه ون‌دایک، «بشردوستی» است (Van Dijk, 2003: 73). گفتنی است ایدئولوژی کلی موریه را به‌عنوان یک انسان مدرن غربی، می‌توان چنین خلاصه کرد: بشردوستی؛ یعنی دفاع از حقوق بشر، و نقد آنانی که چنین حقوقی را نقض می‌کنند یا نادیده می‌گیرند. از آنجاکه در هر نوع گفتمان، این امر می‌تواند راهبردی قراردادی و قابل تشخیص باشد، موریه هم این مفهوم را همچون «عبارات جافتاده» دسته‌بندی کرده است؛ درحالی‌که احدی از افراد بشر را نمی‌توان در بردگی نگاه داشت و دادوستد بردگان یا برده‌داری به هر شکلی که باشد، ممنوع است، در گفتمان موریه به‌دفعات، رفتار غیرانسانی برده‌داری به ایرانیان نسبت داده شده، به‌طوری‌که به‌عنوان یک ارزش در تمامی جنبه‌های زندگی و شئون اخلاقی، فرهنگی و اقتصادی‌شان رسوخ کرده است. در رمان حاجی‌بابا، در خانه‌های درباریان، بازرگانان و طبقه اشراف ایرانی، کنیزان و بردگانی نشان داده می‌شوند که در شرایط بسیار سخت و ضدانسانی روزگار می‌گذرانند (رک: پاره‌گفتار ۱۶). این نوع تصویرها در گفتمان موریه، نه‌تنها زنان و مردان ایرانی را تحقیر می‌کند، بلکه تصویر اسلام را هم در نگاه خوانندگان غربی مخدوش می‌سازد:

پاره‌گفتار ۱۶	«حکیم - (با آواز بلند): چطور موجب بریده؟ من هرگز به آدم (کنیز و غلام) موجب نمی‌دهم. گذران خدمتکار من از پهلوی بیماران است. تو نیز هرچه بتوانی، بستان. فضله غذایم را می‌خورند؛ تو نیز هرچه خواهی بخور. زیاده بر این چه می‌خواهی؟ مرگ می‌خواهی برو گیلان» (موریه، ۱۳۵۴: ۲۲۲-۲۲۱).
---------------	---

در جای دیگر از رمان، موریه از زبان نورجهان، کنیزک سیاه‌چرده حکیم‌باشی، رفتار و منش ایرانیان را در چند سطر خلاصه می‌کند:

پاره‌گفتار ۱۷	«شما اهل ایران، سخت بی‌رحم مردمانید. ما سیاهان سگمان به شما می‌ارزد. همیشه دم از حدیث اکرموا الظیف می‌زنید و خبر از آنچه با این کنیز گرد کردید، ندارید» (همان: ۲۶۳).
---------------	--

به‌طورکلی اگر کسی قوم ایرانی را نشناخته و به احوال گذشته و فعلی آن، آشنایی نداشته باشد، با خواندن کتاب حاجی‌بابای موریه، آن قوم را منحصرأ مردمی ظالم و از همه جهت دور از آداب انسانیت و آیین تمدن خواهد شناخت.

1. Humanitarianism
2. Topos, Macrostrategy

۵-۸. مبالغه^۱ (بلاغت)

همانند نمایش‌سازی^۲، مبالغه‌ها هم نوعی تمهید بلاغی معناشناختی برای تقویت معنا هستند (ون‌دایک، ۱۳۹۴: ۱۰۱). در راهبرد کلی خودنمودی مثبت و دیگرنمودی منفی در گفتمان موریه، می‌توان انتظار داشت که کنش‌های بد ادعا شده یا ویژگی‌های منفی ایرانیان (غیرخودی‌ها) با عبارت مبالغه‌آمیز بیان شوند. یک نمونه از این‌ها، هنگامی است که موریه بالاترین سطح خشونت و بی‌رحمی را در جملات حاجی‌بابا در لباس نسقچی شاه به‌طور مبالغه‌آمیز بیان می‌کند:

«در این اوقات زندگانی‌ام در عالمی بود که به جز بینی‌بری، گوش‌بری، شقه کردن، داغ نهادن، چشم‌کندن، به دم توپ گذاردن، از بام انداختن، چیزی دیگر نمی‌شنیدم. می‌توان گفت که اگر پدرم را می‌دادند و می‌گفتند که پوستش را بکن و پُر از کاه کن، مضایقه نداشتم» (موریه، ۱۳۵۴: ۳۱۹-۳۲۰).

پاره‌گفتار ۱۸

از آنجاکه موریه در توصیف بی‌رحمی و خشونت شرقیان مبالغه کرده تا خواننده را به شگفتی وادارد، می‌توان گفت در واقع حاجی‌بابا یک کاریکاتور است تا یک تصویر صحیح از شرق! جالب‌تر این‌که این کاریکاتور کم‌کم به رایج‌ترین تصویر شخصیت ایرانی تبدیل می‌شود.

۵-۹. تلویح^۳ (معنا)

به دلایل کاربردشناختی (بافتی) زیادی، سخن‌گویان تمام باورها و داشته‌هایشان را به زبان نمی‌آورند یا نیازی به بیان آن نمی‌بینند. در واقع، بخش زیادی از گفتمان، به‌صورت تلویحی می‌ماند و مخاطبان می‌توانند چنین اطلاعات تلویحی را از دانش یا نگرش‌های مشترکشان استنباط کنند (ون‌دایک، ۱۳۹۴: ۱۰۱).

«لعنت به پدرشان سگ [خطاب به روس‌ها]...! این طور هم جنگ می‌شود؟ آدم را مثل گراز می‌کشند. عجب جانورند! ... خدایا تو بهتر می‌دانی که اگر پای مرگ در میان نبودی، ایرانیان خیلی جنگاور می‌بودند» (موریه، ۱۳۵۴: ۳۵۱).

پاره‌گفتار ۱۹

در پاره‌گفتار فوق، موریه برای تضعیف روحیه ملی ایرانیان، تلویحاً نظامیان ایران طی جنگ با روسیه تزاری را ترسو نامیده و بدین وسیله، بخشی از الگوهای ذهنی مخاطبان را در گفتمان خود شکل داده است. در بحث‌های موریه در

1. Hyperbole
2. Dramatization
3. Implication

مورد سربازان و فرماندهان ایرانی، تلویحی بودن به عنوان ابزاری برای انتقال معنایی به کار می‌رود که بیان صریحشان ممکن است به سوگیری تعبیر شود.

۵-۱۰. کنایه^۱ (بلاغت)

کنایه یکی از راهبردهای گفتمانی است که به گفته ون‌دایک (2003:76) «به شکل انتقادهای دوطرفه به‌دفعات دیده می‌شود». به‌طورکلی، این ابزار بیانی برای کاستن از جایگاه غیرخودی‌ها به کار می‌رود. در گفتمان مورد مطالعه، استفاده از این راهبرد عموماً در خدمت ایدئولوژی اصلی نویسنده، یعنی تحقیر ایرانیان می‌باشد. یکی از بهترین مثال‌ها در این باره را می‌توان در آن قسمت از داستان که ترکمن‌ها سه نفر از جمله ملک‌الشعرا و ملایی را به اسارت می‌گیرند، مشاهده کرد. در این بخش، نحوه مواجهه ترکمن‌ها با این دو نفر و توضیحی که آنان درباره فایده خود برای اجتماع ارائه می‌کنند در متن اصلی از طنز و تعریض خالی نیست (موریه، ۱۳۵۴: ۷۸). بدین وسیله موریه هدف خود در انتقاد از جامعه ایرانی را به‌طور اغراق‌آمیز دنبال، و آنچه را از تعریض به قشر شاعر و ملا در نظر دارد، بیان می‌کند:

پاره‌گفتار ۲۰	«اسیر - غلام شما شاعرم، می‌خواهید چه باشم! یکی از ترکمانان ناتراشیده: شاعر یعنی چه، شاعر به چه کار می‌خورد؟ ارسلان سلطان - شاعر یعنی هیچ، آدمی هرزه‌چانه، یاهوسرا، نره‌گدا، خانه‌به‌دوش، دروغ‌فروش، چاپلوس که همه را می‌فریبد و همه‌کس مرگش را از خدا می‌خواهند» (همان: ۷۷-۷۸).
---------------	---

پاره‌گفتار ۲۱	«ارسلان سلطان - مردکه تو کیستی و کارت چیست؟ اسیر - بنده کمترین ملا می‌باشم. ارسلان سلطان - برو گمشو پدر سوخته، ملا مباحش هرچه می‌خواهی باش یکی از ترکمانان پرسید که: خوب بین این ملا به چه می‌ارزد؟ ارسلان سلطان گفت: اگر به چیزی می‌ارزید، ملا نمی‌بود. ملا یعنی مفسد و بی‌دین» (همان: ۷۸-۸۰).
---------------	---

درحالی‌که موریه به‌منظور تقلیل جایگاه شعرای ایران (غیرخودی‌ها)، آن‌ها را یاهوسرا و دروغ‌فروش می‌نامد و صاحبان بهترین مثنوی‌های عرفانی را با نام‌های «عطار بی‌مزه» و «پدر سوخته ملای روم» (همان: ۴۶۵) مورد عتاب

قرار می‌دهد، برخی دیگر از ایران‌شناسان غربی، اهتمام مردم ایران به زبان فارسی و دارا بودن طبع شعری را از ویژگی‌های ممتاز ایرانیان می‌دانند (رک: تاورنیه^۱، ۱۳۸۲: ۲۶۲).

پیداست که موریه با توجه به اغراض ایدئولوژیک، سیاستمداران ایران را هم مورد کنایه قرار داده است. به عنوان نمونه، سه تن از رجال ایرانی (غیرخودی‌ها) را که رابطه‌ای نزدیک با دربار داشتند، به طور طنزآمیز «میرزا فضول» (همان: ۱۸۴)، «میرزا احمق» (همان: ۲۶۲) و «نامردخان» (همان: ۲۹۷) نامیده است. بدیهی است این نوع بازنمایی که توأم با کنایه و توهین است، ایدئولوژی منفی نویسنده نسبت به کارگزاران دستگاه دینی و دیوانی کشور را نشان می‌دهد.

۱۱-۵. استعاره^۲ (بلاغت)

ون‌دایک (16: 2006) استعاره را یکی از مهم‌ترین صورت‌های بلاغی برای تأکید بر معانی ایدئولوژیک می‌داند و معتقد است تعداد کمی از اشکال بلاغی به اندازه استعاره، ترغیب‌کننده خواهند بود (Van dijk, 2003: 77). از این رو، معناهای انتزاعی، پیچیده، ناآشنا، جدید یا احساساتی می‌توانند آشناتر و عینی‌تر شوند (ون‌دایک، ۱۳۹۴: ۱۰۶).

پاره‌گفتار ۲۲ «چه طالع مبارکی که در این لحظات آخر که گمان می‌کردم عزرائیل به سراغم می‌آید تا قبض روحم کند، فرشته حیات [جیمز موریه] بر بالینم آمد و نفس زندگی را بر جانم دمید» (Morier, 1963: 8).

موریه در گفتمان خود، برای ارزشمند جلوه دادن و ناجی قلمداد کردن غربی‌ها (خودی‌ها) آن‌ها را با استعاره «فرشته حیات» نشان داده است. وی با کاربری این استعاره که در واقع یک استعاره متقاعدکننده است، اعمال نجات‌بخش غربی‌ها را نمادسازی کرده است. بدیهی است در پیوند با این نوع استعاره‌ها، موریه ایدئولوژی خود را که عموماً تحقیر نژاد ایرانی است، مطرح ساخته است. گاهی به منظور «دیگرنمودی منفی» نویسنده رمان از طریق کاربرد استعاره‌های موهن، رفتار کنشگران غیرخودی را به صورت غیرانسانی توصیف کرده است. در همین چارچوب، گفتنی است استعاره در گفتمان موریه، عنصری تزیینی نیست بلکه وسیله‌ای است در خدمت بیان ایدئولوژی.

۱۲-۵. قطبی‌سازی، مقوله‌بندی^۳ ما - آن‌ها^۳ (معنا)

ایدئولوژی‌ها اغلب زمانی که دو یا چند گروه منافع متضادی دارند، یا زمانی که یک نزاع یا رقابت اجتماعی وجود

1. Jean-Baptiste Tavernier

2. Metaphor

3. Polarization, US – Them Categorization

داشته باشد و نیز در موقعیت‌های سلطه به وجود می‌آیند. به لحاظ شناختی و گفتمانی، چنین تضادهایی می‌تواند به وسیله صورت‌های مختلف قطبی سازی^۱، مثلاً با ضمائر شناخته شده ما و آن‌ها تحقق یابند. بیشتر دیده‌ایم که راهبرد کلی ایدئولوژی گفتمان، تأکید روی چیزهای خوب ما و چیزهای بد آن‌هاست، و این صورت از قطبی سازی به لحاظ معناشناختی، تقابل را محقق می‌سازد (ون‌دایک، ۱۳۹۴: ۷۰).

در بحث‌هایی در مورد «دیگران»^۲، راهبردهای معناشناختی اندکی وجود دارد که به اندازه شناخت‌های قطبی شده و تقسیم صریح مردم به «درون گروه» و «برون گروه»، متداول باشد (همان: ۱۰۹). از این رو، قطبی سازی یکی از مهم‌ترین و رایج‌ترین راهبردها در گفت‌وگو درباره غیر خودی‌هاست که برای زیر مقوله‌های «خوب» و «بد» برون گروه به کار می‌رود (Van Dijk, 2003: 80). به طور کلی با استفاده از مؤلفه قطبی سازی، کنشگران حاضر در گفتمان به دو قطب «مثبت یا خودی» و «منفی یا غیر خودی» تقسیم می‌شوند و بر بستر این قطبی سازی گفتمانی است که ایدئولوژی نویسنده تجسم می‌یابد.

در گفتمان موریه، پاره‌گفتارهایی هست که با این صورت از تقابل، برجسته سازی تمایز، و قطبی سازی سازمان یافته‌اند. برای شناخت این گفتمان، پیش از همه باید به شناسایی «دیگر»های آن پرداخت؛ چراکه از نظر تولیدکننده گفتمان، «دیگری» از دایره خودی‌ها بیرون است و شناخت آن در هر گفتمان، اهمیت ویژه‌ای دارد. در نمونه‌های ذیل، مقایسه بین فرنگستان و ایران که مبتنی بر قطب بندی خودی - غیر خودی است، وضعیت دوگانه‌ای در گفتمان موریه به وجود آورده است.

پاره‌گفتار ۲۳	«چه در ایران هرکس در سر کاری است به اندازه خود چاپلوس دارد. از اقوال و افعال ایشان معلوم شد که برای پیشرفت کار، به هر چیز اکابر و ارباب مناصب، حتی به سگان و گر بگان ایشان هم چه قدر باید ملتفت و متملق شد» (موریه، ۱۳۵۴: ۱۸۸).
---------------	---

پاره‌گفتار ۲۴	«حاجی می‌دانی که این روزها از فرنگستان ایلچی به ایران آمده است و حکیمی به همراهی اوست. [...] بیماران را به طرزی خاص تداوی می‌کند. یک صندوق دوا و درمان که ما هیچ اسمشان را نمی‌دانیم همراه آورده است. ادعاهای چند می‌کند که تا حال کسی در ایران ندیده و نشنیده است» (همان: ۱۹۱).
---------------	--

1. Polarization
2. Others

موریه در پاره‌گفتارهای فوق، با استفاده از راهبرد «قطبی‌سازی»، ایرانی‌ها (غیرخودی) را چاپلوس و جاهل بازنمایی کرده که برای پیشرفت کارشان حتی از تملق در برابر سگ صاحب‌منصبان خود هم پروا نمی‌کنند. این مردم در مقایسه با فرنگی‌ها (خودی‌ها)، بیزار از کشفیات نوین و ناآگاه از اوضاع جهان می‌باشند. در همین خصوص، موریه به نقل از حاجی‌بابا نوشت: «مردمی چون ما [ایرانیان] را با کشفیات جدید چه کار؟ آنچه پدران ما کردند، ما را بس!» (همان: ۱۶۱). این در حالی است که در مقدمهٔ رمان، حاجی‌بابا به‌منظور برجسته‌سازی تمایز، خلصت دانش‌پژوهی غربی‌ها را بدین صورت شرح داده است:

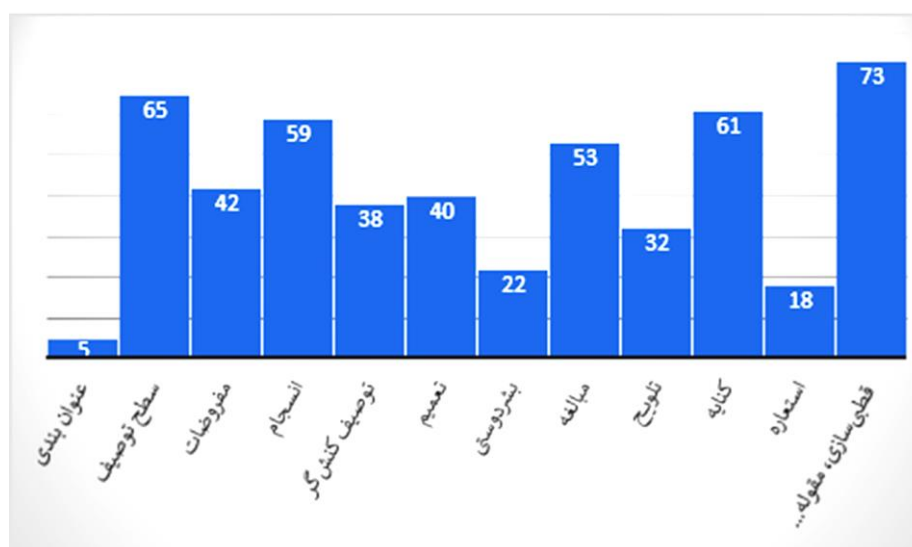
پاره‌گفتار ۲۵ «از وقتی که با شما انگلیزان معاشرت کرده‌ام، می‌بینم که شما بسیار کنجکاو و خردپژوهید. هرگاه با شما سفری می‌کردم می‌دیدم که کلی و جزئی از حالات و کیفیات ممالک و اقوام را یادداشت می‌کردید و در مراجعت، برای اطلاع همشهریان خود منتشر می‌ساختید» (همان: ۲۳).

در بخشی دیگر از رمان، موریه در تقابل با عشق حاجی‌بابا و زینب (غیرخودی‌ها) که بسیار خائنه و خالی از حقیقت و وفاداری نشان داده شده؛ یوسف ارمنی (خودی) را جوانی پاک‌نهاد و شجاع توصیف کرده است که برای خلاص کردن نامزدش، مریم، از حرم‌سرای سردار شهوتران تا پای جان می‌ایستد (همان: ۳۵۵-۳۵۴). به‌طورکلی، در چارچوب تقابل‌های رمان، غریبان و مسیحیان یعنی خودی‌ها، منطقی، صلح‌طلب، لیبرال، و عقل‌گرا می‌باشند؛ و غیرخودی‌ها یا ایرانیان واجد هیچ‌یک از صفات مزبور نیستند. از این‌رو، ساختار محتوایی رمان بر پایهٔ قطب‌بندی غرب/شرق بنا شده است که در چارچوب آن، موریه با نگاهی انتقادی به وضعیت ایران، در پی ایجاد گفتمان برتری غرب (خودی) و عقب‌ماندگی شرق (غیرخودی) است.

جدول ۱. فراوانی شگردهای بازنمایی زندگی شرقی - ایرانی در گفتمان موریه

ردیف	شگردهای بازنمایی	فراوانی	درصد
۱	عنوان‌بندی	۵	۱٪
۲	سطح توصیف	۶۵	۱۳٪
۳	مفروضات	۴۲	۸٪
۴	انسجام	۵۹	۱۲٪
۵	توصیف کنشگر	۳۸	۸٪
۶	تعمیم	۴۰	۸٪
۷	بشردوستی	۲۲	۴٪

ردیف	شگردهای بازنمایی	فراوانی	درصد
۸	مبالغه	۵۳	۱۰٪
۹	تلویح	۳۲	۶٪
۱۰	کنایه	۶۱	۱۲٪
۱۱	استعاره	۱۸	۴٪
۱۲	قطبی سازی، مقوله بندی - آن‌ها	۷۳	۱۴٪



شکل ۱. فراوانی شگردهای بازنمایی زندگی شرقی - ایرانی در گفتمان موریه

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد ساختار کلی گفتمان رمان، مبتنی بر مقوله بندی ما (غرب) - آن‌ها (شرق/ ایران) مفصل بندی گردیده و کشگران رمان در قطب‌های مثبت و منفی رده بندی شده‌اند. در همین چارچوب، مهم ترین و اصلی ترین نوع غیریت سازی داستان، فاصله گذاری بین هویت فرهنگی نویسنده (خود) با فرهنگ مردم ایران (غیر خودی) است. مقوله ها و راهبردهای تحلیل شده در این پژوهش، نکاتی را در مورد واقعیت گفتمان استعماری در رمان حاجی بابا بیان نمودند و نشان دادند این رمان، طرح شرق شناسی برجسته ای در خدمت تثبیت برتری فرهنگی - اخلاقی اروپا و مأموریت تمدن ساز قدرت های بزرگ است. از این رو، مهم ترین ویژگی گفتمان این رمان، مشروعیت بخشیدن به

ارزش‌های فرهنگی غرب و برتر شمردن آرا و ارزش‌های غربی در مقایسه با باورها و اعتقادات شرقی است. علاوه بر این، بررسی‌های نویسنده نشان داد که موریه با شناخت عمیق از فرهنگ ایرانیان و با یک چارچوب فکری از پیش آماده‌شده استعماری و نژادپرستانه به بررسی مسائل اجتماعی و فرهنگی ایران عصر قاجار پرداخته است. در همین راستا، این رمان‌نویس سعی کرده است با برجسته‌سازی نکات منفی ایرانیان (غیرخودی)، آن‌ها را عقب‌مانده و کوتاه‌بین جلوه‌گر سازد؛ و در مقابل، با تأکید بر نکات مثبت غرب (خود)، فکر تغییر در مسلک و مرام را در ذهن خوانندگان غیراروپایی خود به وجود آورد. افزون بر این‌ها، یافته‌های پژوهش نشان داد تمام ویژگی‌ها و عادات پلیدی که موریه به ایرانیان نسبت می‌دهد، نه به‌عنوان نتایج تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی، بلکه به‌مثابه ویژگی‌های ذاتی در نژاد - در خون - فرد نشان داده شده‌اند. شایان ذکر است که راهبرد «عنوان‌بندی» (۱٪) کمترین سهم و راهبرد «قطبی‌سازی» (۱۴٪) بیشترین سهم را در گفتمان رمان به خود اختصاص داده‌اند. پس از قطبی‌سازی، راهبردهای «سطح توصیف» (۱۳٪)، «انسجام» (۱۲٪)، «کنایه» (۱۲٪) و «مبالغه» (۱۰٪) پربسامدترین راهبردها در گفتمان جیمز موریه‌اند. فراوانی راهبرد قطبی‌سازی این امکان را به خواننده می‌دهد تا نسبت به جهان‌بینی نویسنده که همانا قطب‌بندی بین جهان شرق و غرب است آگاهی پیدا کند. این مسئله در ارتباط با راهبردهای «سطح توصیف» و «کنایه» که غالباً بر پایه برجسته‌سازی قطب مثبت «خود» و حاشیه‌رانی قطب منفی «دیگری» بنا شده‌اند، نمودی دوچندان دارد.

کتابنامه

- آقاگل زاده، فردوس؛ دهقان، مسعود. (۱۳۹۲). تحلیل شیوه‌های بازنمایی گزینش خبر بر مبنای رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی. جستارهای زبان. دوره ۵. شماره ۴. صص ۱-۱۶.
- احمدی، میثم؛ کرمی چمه، یوسف. (۱۳۹۸). تأملی در نثر ترجمه سرگذشت حاجی بابا اصفهانی. بهار ادب، سال دوازدهم، شماره ۴۶، صص ۱۵۳-۱۶۸.
- بوبانی، فرزاد. (۱۳۸۷). جیمز موریه، حاجی بابا و ادبیات استعماری. پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۴۳، بهار، صص ۵-۲۷.
- پنی کوک، الستر. (۱۳۷۸). گفتمان‌های قیاس‌ناپذیر. ترجمه سیدعلی اصغر سلطانی. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴. صص ۱۵۷-۱۱۸.
- تائی، زهره؛ حیدری، فاطمه. (۱۳۹۴). بررسی گفتمان پسااستعماری و نمودهای آن در ترجمه «سفرنامه یک سال در میان ایرانیان». مطالعات زبان و ترجمه، سال چهل و هشتم، شماره ۱، صص ۵۳-۷۴.
- تاورنیه، ژان باپتیست. (۱۳۸۲). سفرنامه تاورنیه. ترجمه حمید ارباب شیرانی. تهران: نیلوفر
- حدادیان مقدم، اسماعیل. (۱۳۹۳). میانجی‌گری در ترجمه و انتشار ترجمه فارسی سرگذشت حاجی بابای اصفهانی. ترجمه مصطفی حسینی. ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، شماره ۹، بهار و تابستان، صص ۱۰۷-۱۴۰.
- خیرآبادی، رضا. (۱۳۹۵). تحلیل گفتمان انتقادی شیوه نام‌گزینی و حضور یا عدم حضور ایران در مطالب نشریه آمریکایی تایم از دهه ۱۹۲۰. جستارهای زبانی، دوره ۷. شماره ۲. صص ۳۳-۴۷.
- دهقانیان، جواد؛ جمالی، صدیقه. (۱۳۹۳). تأثیر گلستان سعدی بر ترجمه سرگذشت حاجی بابای اصفهانی. متن‌شناسی ادب فارسی، دوره جدید، شماره ۲۳، صص ۲۱-۳۶.
- زمانی، محمدمهدی؛ صفوی، کورش؛ ایران‌زاده، نعمت‌الله. (۱۳۹۶). رابطه زبان و قدرت در نخستین شعر نو فارسی (تحلیل گفتمان انتقادی شعر «وفای به عهد»). مطالعات زبانی و بلاغی، سال ۸، شماره ۱۶، صص ۱۵۷-۱۸۸.
- سلطانی، علی اصغر. (۱۳۸۴). قدرت، گفتمان و زبان. تهران: نشر نی
- قائمی، فرید؛ اسماعیلی، فاطمه. (۱۳۸۹). رمان ماجراهای حاجی بابا اصفهانی و شرق‌شناسی پسااستعماری. مطالعات ادبیات تطبیقی، سال چهارم، شماره ۱۳، صص ۱۱۷-۱۳۶.
- صفایی، علی؛ سلطانی، بهروز. (۱۳۹۴). تحلیل گفتمان انتقادی نامه امام علی (ع) به معاویه. جستارهای زبانی، دوره ۷. شماره ۷. صص ۲۳-۴۹.
- کاردگر، یحیی؛ نرگس، مهدی. (۱۴۰۰). سرگذشت حاجی بابای اصفهانی؛ گامی به سوی ترکیب سنت و نوآوری در ادبیات

- داستانی ایران. متن‌پژوهی ادبی، دوره ۲۵، شماره ۸۷، صص ۱۱۶-۱۳۸.
- موریه، جیمز. (۱۳۵۴). سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در ایران. ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، به کوشش یوسف رحیم‌لو، تبریز: انتشارات حقیقت.
- مویزچی، جواد؛ مرتضوی، سیدخدایار. (۱۳۹۸). جستجوی خود و دیگری در اثر حاجی‌بابای اصفهانی. مطالعات میان‌فرهنگی، سال چهاردهم، شماره ۳۹، صص ۹۵-۱۲۰.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۳۵). مقاله‌ای بر چند تن از رجال اروپایی و کتاب‌هایشان. پانزده گفتار. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ون‌دایک، تون‌ای. (۱۳۹۴). ایدئولوژی و گفتمان. ترجمه محسن نوبخت. تهران: سیاه‌رود.
- Aghagolzadeh F, Dehghan M. (2014). The Analysis of News Selection Representative Methods from CDA Perspective. Language Related Research (LRR). Volume 4. Issue 5. Pp1-16. [In Persian]
- Boobani, F. (2008). James Morier, Hajji Baba and Colonialist Literature. Research in Contemporary World Literature (RCWL). Volume 13. Issue 43. Pp 5- 27. [In Persian]
- Ghaemi, F; Esmaeili, F. (2010). Morier's Hajji Baba and Post-Colonial Orientalism. Comparative Literature Studies. Volume 4. Issue 13. Pp117-136. [In Persian]
- Haddadian Moghadam, E (2013). Mediation in the translation and publication of the Farsi translation of the biography of Haji Baba Isfahani. Translated by Mustafa Hosseini. Journal of Comparative Literature (Academy of Persian Language and Literature). Issue 9. Pp 107-140. [In Persian]
- Dehqanian, J; Jamali, S. (2014). The Influence of Saâdiâs Gulistan on the Translation of Adventures of Haji Baba of Ispahan. Textual Criticism of Persian Literature. Issue 23. Pp 21-36. [In Persian]
- Karami Chemeh, Y. Ahmadi, M. (2018). Contemplation on HajiBaba Isfahani tale translation prose. Journal of the stylistic of Persian poem and prose (Bahar Adab). Volume 4. Issue 46. Pp 153-168. [In Persian]
- Kardgar, Y; Narges,M. (2021).The Adventure of Haji Baba of Isfahan: A Step Towards Combining the Tradition and Innovation in Iranian Fiction. Literary Text Research. Volume 25. Issue 87. Pp116-138. [In Persian]
- Kheirabadi R. (2016). Critical Discourse Analysis of naming strategy and representation of Iran in Time magazine from 1920s. Language Related Research (LRR). Volume 2. Issue 7. Pp 1-18. [In Persian]
- Mavizchi, J; mortazavi, kh. (2019). The Search for "Self" and "Other" Inside the Adventures of Haji Baba'i Esfahani. Intercultural Studies Quarterly. Volume 14. Issue 39. Pp 95-120. [In Persian]
- Minavi, M. (1335). an article on several European men and their books, Panzde Goftar. Tehran: Tehran University Press. [In Persian]
- Morier, J. (1963). The Adventures of Hajji Baba of Ispahan. Ed. G.W. Stewart. London: Oxford University Press
- Morier, J (1975). the biography of Haji Baba Isfahani in Iran. translated by Mirza Habib Isfahani. with the effort of Yusuf Rahim Lo. Tabriz: Hagitt Publications. [In Persian]
- Pankok, E (1999). Incomparable discourses. Translated by Seyyed Ali Asghar Soltani. Political

- Science. Volume 1. Issue 4. Pp. 118 – 157. [In Persian]
- Safayi, A; Soltani, B. (2017) Critical Discourse Analysis of Imam Ali's (AS) Letter to Muawiyah. Language Related Research (LRR). Volume 7. Issue 7. Pp 23-49. [In Persian]
- Tavernier, J (2003). Travelogue of Tavernier. translated by Hamid Arbab Shirani, Tehran: Nilofar. [In Persian]
- Van Dijk, T. (2000). Ethnic Minorities and the Media, News Racism: A Discourse Analytical Approach. Pp.33-49. UK: Open University Press.
- Van Dijk, T. (2003) Ideology and discourse (A Multidisciplinary Introduction). English Version of an Internet course For the Oberta de Catalvyna (UOC), from <http://www.discourse-in-society.org>
- Van Dijk. T. (2006). Ideology and discourse analysis. Journal of Political Ideologies (June 2006). Volume 2. Issue 11. Pp 115- 140
- Van Leeuwen, T. (2008). Discourse and Practice. Oxford University press.
- Van Dijk, T. (2014). Ideology and Discourse. translated by Mohsen Nobakht. Tehran: Siahroud. [In Persian]
- Zamani, M; Safavi, K; Iranzade, N. (2017). Relation of Language and Power in the First Modern Persian Poetry (Critical Discourse Analysis of “Vafā-ye be ‘ahd” (Adherence to the Pledge)). The Journal of linguistic and Rhetorical studies. Volume 8. Issue 16. Pp 157-188. [In Persian]
- Taebi, Z. Heidari, F (2015). investigating Edward Browne's Postcolonial Discourse and its Representation in Persian Translation of "A Year amongst the Persians". Language and Translation Studies. Volume 48. Issue 1. Pp 53-74. [In Persian].

The Archetypal Criticism of Men's Character from Jamalzadeh's *Yeki Boud Yeki Naboud* using Jean Shinoda Bolen's Theories

Gholamhossein Khalilpour¹

PhD Candidate in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Izeh Branch, Izeh, Iran

Shahpur Shahvali Kouh Shouri²

*Assistant Professor in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Izeh Branch, Izeh, Iran
(Corresponding author)*

Seyed Ali Sohrabnejad³

Assistant Professor in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Izeh Branch, Izeh, Iran

Received: June 4, 2023

Accepted: August 7, 2023

Abstract

So far, various theories have been proposed in various scientific branches on the category of personality, among which are the opinions of Jean Shinoda Bolen. Taking an archetypal approach and considering Greek myths, he has represented new dimensions of each character based on their attributes. Bolen's comments have a favorable impact in providing a new reading of fictional texts and the characters present in them. Accordingly relying on library sources, taking a descriptive-analytical method, and considering Jean Shinoda Bolen's archetypal views, the personalities of *Yeki Boud Yeki Naboud* (once upon a time) by Mohammad Ali Jamalzadeh were examined. The archetypal characteristics of the characters are considered with regard to their actions and psychological functioning, which can reveal the hidden layers of their characteristics. The results of showed that the influence of the archetypes of Hades, Zeus, Hephaestus, Dionysus and Hermes have been in the inner and outer world of characters, and the result of this influence has been sometimes positive and sometimes negative. This shows Jamalzadeh's belief in the grayness of human personality and removing the absolutism (good or bad) in dealing with others. Moreover, it was found that Sheikh Jafar has the most complex personality in the story of the political man, who shows signs of the archetypes of Zeus (desire for power), Hermes (trickster and messenger), Hephaestus (inner dissatisfaction, weakness in political skills, etc.). These are evident in his actions,

1. Email: khalilpour.h.m@gmail.com

2. Email: Shahvali1341@yahoo.com

3. Email: seyedalisohrabnejad@yahoo.com



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

words and thoughts. Other characters are created and processed quite simply and predictably.

Keywords: Mohammad Ali Jamalzadeh, *Yeki Boud Yeki Naboud*, Personality, Jean Shinoda Bolen, Archetype

نقد کهن‌الگویی شخصیت مردان از مجموعه داستان‌های «یکی بود یکی نبود»

از محمدعلی جمال‌زاده با تکیه بر نظریه‌های جین شینودا بولن

غلامحسین خلیل پور، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران.^۱
 شاهپور شهولی کوه شوری، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران.^۲ (نویسنده مسئول)
 سید علی سهراب نژاد، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران.^۳

صص ۱۹۵-۲۱۶

چکیده

تاکنون نظریه‌های متنوعی در شاخه‌های گوناگون علمی دربارهٔ مقولهٔ شخصیت مطرح شده که آراء جین شینودا بولن از آن جمله است. او با رویکردی کهن‌الگویی و نظرداشت اسطوره‌های یونانی به بازنمایی ابعاد جدیدی از هر شخصیت بر مبنای صفاتی که دارند، پرداخته است. نظرات بولن در ارائهٔ خوانشی نوین از متون داستانی و شخصیت‌های حاضر در آن، تأثیری مطلوب دارد. به این اعتبار، در پژوهش حاضر با استناد به منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی، شخصیت‌های مجموعهٔ یکی بود یکی نبود از محمدعلی جمال‌زاده بر اساس آراء کهن‌الگویی شینودا بولن بررسی شده است. در اینجا ویژگی‌های کهن‌الگویی شخصیت‌ها با توجه به کنش‌ها و عملکرد روانی آنان مورد نظر است که می‌تواند لایه‌های پنهان شخصیت‌ها را بروز دهد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد در کلیت این مجموعه شاهد نفوذ کهن‌الگوهای هادس، زئوس، هفائستوس، دیونوسوس و هرمس در دنیای درون و بیرون شخصیت‌ها بوده‌ایم که برآیند این اثرگذاری گاهی مثبت و گاهی منفی بوده است. این امر بیانگر اعتقاد جمال‌زاده به خاکستری بودن شخصیت انسان‌ها و زدودن غبار مطلق‌انگاری (خوب یا بد) در مواجهه با دیگران است. همچنین، مشخص گردید که شیخ جعفر در داستان رجل سیاسی دارای پیچیده‌ترین شخصیت که نشانه‌هایی از کهن‌الگوهای زئوس (قدرت‌طلبی)، هرمس (حقه‌بازی و پیام رسان)، هفائستوس (عدم رضایت درونی، ضعف در مهارت‌های سیاسی و ...) در کنش، گفتار و اندیشهٔ وی دیده می‌شود. شخصیت‌های دیگر، کاملاً ساده و قابل پیش‌بینی خلق و پردازش شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: محمدعلی جمال‌زاده، یکی بود یکی نبود، شخصیت، جین بولن، کهن‌الگو.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۶

پست الکترونیکی:

1. khalilpour.h.m@gmail.com

2. shahvali1341@yahoo.com

3. seyedalisohehrabnejhad@yahoo.com

۱. مقدمه

یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌ها در عرصه روان‌شناسی، کارل گوستاو یونگ^۱ است. او تحولات عمیقی در نوع نگرش به آدمی ایجاد کرده و با نقد نظرات استاد خود، زیگموند فروید^۲، راه‌های جدیدی را برای شناخت ابعاد مطلوب و مثبت شخصیت آدمی پدید آورده است. «فرضیه‌های روان‌شناسی یونگ کلید درک این نکته را در اختیار ما قرار می‌دهد که چرا اسطوره‌ها تا این حد به داستان‌های ما وارد شده‌اند ... همین میراث روانی است که منشأ بسیاری از رفتارها و نوع درک ما در دنیای امروزی است.» (بولن، ۱۳۹۴: ۱۹) جریانی که مکتب یونگی در روان‌شناسی به وجود آورده بود، پس از مرگ وی ادامه یافت و نظریه‌های متنوعی از سوی شخصیت‌های برجسته پدید آمد و جنبش پسایونگی به عنوان سبک و سیاقی معتبر در عرصه روان‌شناسی گسترش پیدا کرد.

جین شینودا بولن^۳ یکی از این افراد شاخص است. او تحصیلات خود را در دانشگاه‌های کالیفرنیا و سانفرانسیسکو با رشته روان‌پزشکی به اتمام رساند و مدتی بعد برای آشنایی بیشتر با رویکردهای یونگ به مؤسسه سی.جی.یونگ در سانفرانسیسکو پیوست. «بولن پس از مطالعه اساطیر خدایان و خدایان یونان و مقایسه ویژگی‌های چیره‌آنها با افرادی که برای حل مشکلات خود در مطب او حاضر می‌شدند، به این نتیجه رسید که در هر انسانی جنبه‌هایی اسطوره‌ای نمود پیدا می‌کند و اطلاع یافتن بر این کهن‌الگوها درک ما از زندگی و رویدادهای مهم آن را عمیق‌تر می‌کند.» (بولن، ۱۳۹۶: ۱۸-۱۷) او چند اثر مهم در ارتباط با روان‌شناسی کهن‌الگویی دارد که عبارتند از: انواع زنان؛ شیوه‌ای عمیق، دقیق و کاربردی برای شناخت زنان، انواع مردان؛ شیوه‌ای عمیق، دقیق و کاربردی برای شناخت مردان، نمادهای اسطوره‌ای و روان‌شناسی زنان و حلقه قدرت؛ تقابل عشق با قدرت در روایتی اسطوره‌ای. در آثار مذکور بر چند نکته مهم تأکید شده است. از جمله اینکه آدمی در طول زندگی این جهانی خود، باید به ابعاد معنوی شخصیت خود توجه کند. همچنین، کهن‌الگوها در جهت‌دهی به خانواده، فرهنگ و تمدن، اثری ملموس دارند و گذر زمان از دایره تأثیرگذاری آنها نمی‌کاهد.

کهن‌الگوها را باید مقوله‌ای جهانی و فراتر از مرزهای اعتقادی، جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی و ... دانست. «از آنجاکه کهن‌الگوها جهانی هستند، همه آنها در ناخودآگاه هر شخص حاضرند.» (جانسون، ۱۳۹۵: ۱۷) به این معنا که کهن‌الگو به نوع بشر تعلق دارد و در نهاد او دیده می‌شود؛ بنابراین، اختصاص به قومی خاص ندارد. با این

-
1. Carl Gustav Jung
 2. Sigmund Freud
 3. Jean Shinoda Bolen

مبنای فکری می‌توان نشانه‌های این کهن‌الگوها را در سراسر نقاط جهان پیدا کرد و مورد بررسی قرار داد. از سوی دیگر، مقوله شخصیت جدای از اینکه در علم روان‌شناسی اهمیت ویژه‌ای دارد، در عرصه‌های دیگری همچون داستان‌نویسی دارای شاکله، تعاریف و اعتبار است. این عنصر داستانی را باید از این بابت مهم دانست که گستره مهارت یک نویسنده در پردازش داستان، با کیفیت شخصیت‌پردازی او ارتباطی مستقیم دارد. با این پیش‌فرض، آراء بولن «روش مناسبی برای تحلیل و شناخت تیپ شخصیتی نویسنده، شاعر، شخصیت‌های داستان‌ها و رمان‌هاست» (یا حقی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۷۷).

۱-۱. بیان مسأله

یکی از نویسندگان برجسته در گستره ادبیات داستانی فارسی معاصر، محمدعلی جمال‌زاده است که بسیاری از منتقدان، او را در زمره پایه‌گذاران اصلی داستان‌نویسی در ایران قرار داده‌اند. او با نوشتن مجموعه داستان‌های یکی بود یکی نبود، تحولات عمده‌ای در شیوه داستان‌نویسی معاصر به وجود آورد. «وقتی فارسی شکر است در روزنامه کاوه به چاپ رسید، مورد قبول عموم واقع گردید». (جمال‌زاده، ۱۳۴۳: ۲۷۴) البته، گذشته از مباحث ادبی، این داستان به لحاظ خط سیر فکری آن، اعتراضاتی را در میان قشر روشنفکر و اهل دین به وجود آورد. با این حال، آنچه اهمیت دارد این است که «کمتر نویسنده‌ای در تاریخ ایران در زمان خود به قدر جمال‌زاده شهرت و محبوبیت داشته، کتاب‌های شیرین و مردم‌پسند او ورد زبان همه بوده است. جمال‌زاده دارای آثار فراوان تألیفی است که دارای شهرت جهانی هستند ده‌ها تألیف معروف و مفید کرده است که هر کدام در نوع خود شاهکاری محسوب می‌شود، اگر تنها همان کتاب یکی بود یکی نبود را می‌نوشت - که مکتب جدیدی را در ادبیات ایران باز کرده و ثرنویسی را به حد اعلای سادگی و روانی رسانیده است - باز نویسنده‌ای جاویدان به شمار می‌آمد». (پارسی نژاد، ۱۳۸۲: ۶۱) نویسنده در این مجموعه به خلق و پردازش شخصیت‌هایی پرداخته است که قطعاً هدفمند و همراه با برنامه‌ای خاص بوده است. از این رو، عنصر شخصیت برای جمال‌زاده، صرفاً جنبه‌ای ادبی و زیبایی‌شناسی ندارد و بازنمایی اندیشه‌های انتقادی او نسبت به مسائل گوناگون از طریق خلق بسیاری از شخصیت‌ها امکان‌پذیر شده و آثار او را اعتباری ویژه و منحصر به فرد بخشیده است.

در پژوهش حاضر از ظرفیت‌های تحلیلی و تفسیری کهن‌الگوهای هادس، زئوس، هفائستوس، دیونوسوس و هرمس - که در نظرات بولن انعکاس یافته‌اند - برای پرداختن به شخصیت‌های مردانه در مجموعه داستان‌های یکی بود یکی نبود استفاده شده است. یکی از ویژگی‌های اصلی مجموعه مذکور این است که با نشر آن، شالوده

داستان‌نویسی رئالیستی نوین فارسی پایه‌گذاری شده است. همچنین، چهره‌آدبی جمال‌زاده در این داستان‌ها به‌روشنی دیده می‌شود. «درون‌مایه داستان‌های او مسائل اجتماعی و انتقادی از اوضاع زمان خود بوده است». (دستغیب، ۳۹: ۲۵۳۶) در این مجموعه شش داستان روایت شده است که عبارتند از: فارسی شکر است، رجل سیاسی، دوستی خاله‌خرسه، درد دل ملاقربان‌علی، بیل‌دیگ بیل‌چغندر و ویلان‌الدوله.

پرسش‌های اصلی تحقیق حاضر عبارت است از: ۱. کاربست نظرات کهن‌الگویی بولن چه تأثیری در خوانش سبک شخصیت‌پردازی جمال‌زاده در مجموعه مذکور دارد؟ ۲. شخصیت‌های مرد حاضر در مجموعه مذکور دارای چه ویژگی‌های کهن‌الگویی هستند؟ ۳. کهن‌الگویی‌ترین شخصیت در داستان‌های یکی بود یکی نبود کیست؟

۱-۲. روش تحقیق

این پژوهش با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی تدوین شده و داده‌ها از مجموعه داستان‌های یکی بود یکی نبود استخراج شده است. ساختار کلی مقاله به این صورت است که ابتدا توضیحاتی درباره نظرات بولن ارائه می‌گردد و سپس، در بخش اصلی مقاله ذیل عناوین مختلف، شخصیت‌های داستان‌ها که ویژگی‌هایی شبیه به کهن‌الگوهای هادس، زئوس، هفائستوس، دیونوسوس و هرمس دارند، بررسی و تحلیل می‌شود.

۱-۳. مبانی نظری تحقیق

زیربنای آراء روان‌شناسانه بولن با اسطوره‌های حاضر در کوه‌آلپ گره خورده است. او با بررسی برون‌داده‌های کنشی و رفتاری رب‌النوع‌های یونان باستان، وجوه اشتراکی میان آن‌ها با نوع بشر پیدا کرده و با کاربست آن در شخصیت‌شناسی زنان، موفق به ارائه نظریاتی جدید و کامل‌کننده آراء افرادی چون یونگ شده است. «هر یک از رب‌النوع‌ها دارای شاخصه‌های عاطفی و نیازهایی هستند که تنها به خودشان اختصاص دارد که موجب پیدایی ساختار شخصیتی ویژه‌ای می‌شود». (بولن، ۱۳۹۳: ۱۹) بنابراین، می‌توان از ظرفیت‌های کهن‌الگوها برای شخصیت‌شناسی بهره برد. این نوآوری بولن و خوانشی جدید از اسطوره‌ها باعث شده است تا نظرات او مورد توجه قرار گیرد و جریان‌های انتقادی بسیاری در تأیید یا رد دیدگاه‌های وی برآیند.

بولن با اشاره به اسطوره‌های یونان باستان، آن‌ها را به دو گروه کلی تقسیم می‌کند که مبنای آن، جنسیتی است. به

این معنا که هفت کهن‌الگو^۱ را برای معرفی بهتر زنان برمی‌گزیند که عبارتند از: هرا^۲، دیمی‌تر^۳، پرسفون^۴، آتنا^۵، آرتمیس^۶، هستیا^۷ و آفرودیت^۸. از سوی دیگر، هشت کهن‌الگو را برای شناسایی شخصیت مردان معرفی کرده است که عبارتند از: زنوس^۹، پوزیدون^{۱۰}، هادس^{۱۱}، آپولو^{۱۲}، هرمس^{۱۳}، آرس^{۱۴}، هفایستوس^{۱۵} و دیونوسوس^{۱۶}. هرکدام از این اسطوره‌ها دارای صفاتی مشخص هستند. البته، دسته‌بندی مذکور قطعیت ندارد و مطلق نیست و این امکان وجود دارد که فردی مذکر از شاخصه‌های رفتاری کهن‌الگوهای زنانه برخوردار باشد یا برعکس.

بولن با عنایت به این مسائل به دغدغه‌های متنوع مردانه توجه کرده و از موضوعاتی سخن گفته است که در لایه‌های سطحی و زیرین خود، منجر به رشد و شکوفایی مردان می‌شود. راهکارهایی که او بری رسیدن به این هدف ارائه می‌دهد، مبتنی بر کنش‌ها و رفتارهایی است که رب‌النوع‌های اسطوره‌ای یونانی بروز می‌دهند. او درباره‌ی چرایی این تأثیرپذیری می‌گوید: «خدایان و خدایانوان [ساکن در] آلمپ^{۱۷} خصوصیات انسانی داشتند. رفتار، کنش‌های عاطفی، سیمای ظاهری و اسطوره‌ای آن‌ها با رفتار و تفکر آدمیان شباهت دارد؛ چراکه کهن‌نمونه‌ها مبین‌الگوهای بودن و رفتار کردن در ناخودآگاه جمعی ما هستند». (بولن، ۱۳۸۶: ۲۶-۲۵)

مهم‌ترین رب‌النوع‌ها در نگاه بولن عبارتند از: ۱. زنوس (خدای آسمان و حیطة قدرت و اراده)؛ ۲. هادس (رب‌النوع جهان زیرین و تفکرات فلسفی)؛ ۳. هرمس (رب‌النوع پیام‌رسان، راهنمای ارواح، هاتف، رند و مسافر)؛ ۴. هفایستوس (رب‌النوع صنعت، استادکار، مخترع و گوشه‌گیر)؛ ۵. دیونوسوس (رب‌النوع عاشق، آواره، شور و سرمستی عارفانه). (همان: ۳۵۷-۱۰۹) از دید بولن، «عناصر کهن‌الگویی در اسطوره‌ها و قصه‌ها بازتاب می‌یابند».

-
1. Archetypes
 2. Hera
 3. Demeter
 4. Persephone
 5. Athena
 6. Artemis
 7. Hestia
 8. Aphrodite
 9. Zeus
 10. Poseidon
 11. Hades
 12. Apollo
 13. Hermes
 14. Ares
 15. Hephaestus
 16. Dionysus
 17. Mount Olympus

(اسنودن، ۱۳۹۲: ۱۲۳) به این اعتبار، او سعی کرده است در نظریه خود پیوندی علمی میان وادی داستان‌نویسی و مصداق‌های اساطیری پدید آورد.

۱-۴. پیشینه تحقیق

تاکنون در هیچ پژوهشی مجموعه داستان‌های یکی بود یکی نبود از جمال‌زاده بر اساس آراء بولن بررسی نشده است. ازاین‌رو، در مقاله حاضر برای نخستین بار به این مقوله پرداخته می‌شود و مسبوق به سابقه نیست. این خلأ تحقیقاتی بر ابعاد نوآورانه آن می‌افزاید. باین‌حال، در چند پژوهش شخصیت‌ها در آثار داستانی جمال‌زاده بررسی شده است. ازاین‌بین، آتش‌سودا (۱۳۸۱) به بررسی عوامل داستانی فارسی شکر است پرداخته و مقوله شخصیت‌پردازی را موردبررسی قرار داده است. او مزیت نسبی شخصیت‌پردازی در این داستان را نسبت به آثار قبلی در پرداختن به مردم عام و آفریدن داستانی با محوریت اجتماع می‌داند. مشتاق‌مهر و کریمی قه‌بابا (۱۳۸۷) در پژوهش خود، داستان‌های کوتاه جمال‌زاده را از دید روایت‌شناسانه بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که اگرچه نویسنده طول و عرض و عمق شخصیت‌ها را به خوبی نشان نمی‌دهد، ولی علاقه خاصی به شخصیت‌هایی دارد که خلق می‌کند و پرورش می‌دهد. استاجی (۱۳۹۰) در کتاب خود به شخصیت‌های داستانی در آثار جمال‌زاده پرداخته است. از دید او، شخصیت‌های داستان یکی بود یکی نبود، زنده و مؤثر هستند و برای اولین بار در ادبیات داستانی فارسی نمود پیدا کرده‌اند و تاحدی بیانگر تأثیرات ژرف اجتماعی ملت ایران در آن بازه زمانی هستند. رضایی و رستمی (۱۳۹۱) در مقاله خود به بررسی عناصر رئالیستی داستان دوستی خاله‌خرسه پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که نویسنده با توصیف ویژگی‌های خاص هر شخصیت، باعث ماندگاری آن در ذهن مخاطبان شده است. همچنین، شخصیت‌های این داستان نه خوب مطلق هستند، نه بد مطلق. حسام‌پور و همکاران (۱۳۹۴) در تحقیقی به سرگشتگی روشنفکر در داستان راه‌آب‌نامه اشاره کرده‌اند. از دید آن‌ها، شخصیت روح‌الله که نمودی از جمال‌زاده است، در سرگشتگی خود باقی می‌ماند و برای گریز از آن به سنت‌ها پناه می‌برد. پاشایی و رمضان‌ی (۱۳۹۶) در پژوهش خود به شاخصه‌های رئالیسم در داستان‌های جمال‌زاده اشاره کرده و در بخش‌هایی از تحقیق به کیفیت شخصیت‌پردازی نویسنده پرداخته‌اند. نتیجه آنکه، جمال‌زاده برای ترسیم شخصیت‌ها و موقعیت‌های آنان در ذهن خواننده آن‌ها را از دید یک گزارشگر عینی با دقت توصیف کرده است. کعب اصل و فرهادی (۱۳۹۹) در پژوهش خود به ویژگی‌های شخصیت در داستان ویلان‌الدوله پرداخته است. از دید او، جمال‌زاده به واسطه توصیف، شخصیت‌ها را معرفی کرده و به نمادسازی توجه داشته است.

۲. بحث و بررسی

جمال‌زاده در مجموعه داستان‌های یکی بود یکی نبود سعی کرده زمینه‌هایی را فراهم کند تا انتقاد از بخش‌های گوناگون جامعه با زبانی ساده و روان، امکان‌پذیر شود. «جمال‌زاده با انعکاس واقعیت‌های جامعه خود و با انتقاد از افراد، روش و سبک نوینی در ادبیات ایران به وجود آورد و او را به‌راستی باید پدر داستان کوتاه ایران و بنیادگذار مکتب واقع‌گرایی ایرانی نامید». (دهباشی، ۱۳۷۸: ۲۷۱) البته، این اقدام او را نباید صرفاً در مسائل ادبی خلاصه کرد؛ زیرا گستره این تغییرات ورای داستان‌نویسی بوده و جریان‌های اجتماعی و سیاسی را تحت تأثیر قرار داده است. او برای نیل به این هدف، شخصیت‌هایی را خلق کرده است که برای آحاد جامعه وقت ایران، آشنا بوده و غالب مخاطبان قادر به هم‌ذات‌پنداری با آن هستند. هرکدام از این شخصیت‌ها ویژگی‌های متنوعی دارند که مصداق‌های عینی آن در لایه‌های گوناگون جمعیت دیده می‌شود. بولن نیز، از شخصیت‌هایی کهن‌الگویی سخن گفته است که هر یک از صفات مشخصی برخوردار هستند. او می‌گوید: هرکدام از کهن‌الگوهایی که ویژگی‌های آنان در درون آدمی دیده می‌شود، سعی دارند آن فرد را شبیه خود کنند. در نتیجه، ستیز و جنگی همیشگی در درون آدمی برقرار است. بولن دنیای درون را شبیه مجلس مشاوره می‌داند که نمایندگان بخش‌های مختلف در آن حاضر می‌شوند و این، فرد است که باید خود^۱ سالمی را بر صدر مجلس بنشاند تا مدیریت را برعهده گیرد. در غیر این صورت، اختلال‌های درونی بسیاری پدیدار می‌شود. (ر.ک. بولن، ۱۳۸۶: ۲۹۶-۲۹۵) در این بخش، خوانشی جدید از کیفیت شخصیت‌پردازی جمال‌زاده بر اساس نقد کهن‌الگویی بولن ارائه می‌شود.

۲-۱. شخصیت‌هایی با ویژگی‌های هفائستوس

در نگاه بولن، «حضور کهن‌الگوی هفائستوس در مرد یا زن باعث می‌شود که او درباره احساسات خود حرف نزند. او ترجیح می‌دهد به کنج کارگاه عواطف بخزد و در خلوت خویش کار کند». (بولن، ۱۳۹۳: ۳۲۳) گوشه‌گیری افراد هفائستوسی دارای بار منفی نیست و نباید آن را منفعلانه به حساب آورد، بلکه آن‌ها در تنهایی قادر به ارائه کیفیت مطلوب‌تری از کار هستند. از دید بولن، «هیچ مردی به اندازه مرد هفائستوسی در کار غرق نمی‌شود... کار برای آن‌ها مفهومی فراتر از درآمدزایی است و برایشان رضایت درونی به همراه می‌آورد». (بولن، ۱۳۹۴: ۲۳۱-۲۳۰) بنابراین، آن‌ها از پرداختن صرف به مسائل مادی و اقتصادی هنگام کار کردن به دور هستند.

در داستان رجل سیاسی، شخصیت اصلی داستان به معرفی زندگی خود قبل از آغاز فعالیت‌های سیاسی می‌پردازد

و از توجه بیش از اندازه‌اش به کار حلاجی سخن می‌گوید که نه با طیب خاطر، بلکه از روی اجبار و ترس از سرزنش‌های همسرش و در حالت تنهایی و خلوت انجام می‌داد. باین وجود، او برخلاف شخصیت‌های هفائستوسی که بولن بیان می‌دارد، خلایقی در کار نشان نمی‌دهد و به دلیل ضعف در مهارت‌های اجتماعی، قادر به بهره‌برداری‌های مالی و اقتصادی از شغل خود نیست. در نتیجه، به هیچ وجه از این حرفه رضایت درونی ندارد: «چهار سال پیش مردی بودم حلاج و کارم حلاجی و پنبه‌زنی. روز می‌شد دو هزار، روز می‌شد یک تومان درمی‌آوردم و شام که می‌شد یک من نان سنگک و پنج سیر گوشت را هر جور بود به خانه می‌بردم، اما زن ناقص‌العقل هر شب بنای سرزنش را گذاشته و می‌گفت: هی برو زه زه سر پا بنشین ... پنبه بزنی و شب با ریش و پشم تار عنکبوتی به خانه برگرد». (جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۳۲)

شخصیتی از این دست، «ممکن است در کارش خلاق باشد و دیگران به کار او اهمیت دهند، اما از مهارت‌های اجتماعی، ارتباطی و سیاسی بی‌بهره است و به همین دلیل، راه پیشرفت مانند دیگران برایش باز نیست» (بولن، ۱۳۹۴: ۲۳۹)، مگر آنکه زنی حمایتگر در زندگی او حاضر شود و به عنوان منبع الهام برای او عمل کند و مهارت‌های اجتماعی، ارتباطی و سیاسی او را تقویت کند. (همان: ۲۳۲) در داستان رجل سیاسی، نقش آفرینی زن جعفرخان در رشد و تعالی او آشکار است. او پیش از کنش‌های سیاسی روابط اجتماعی مطلوبی نداشت و قادر به برقراری ارتباط مؤثر و پویا با اطرافیان خود نبود. در نتیجه، در بازار از شخصیت شناخته‌شده و برجسته‌ای برخوردار نبود و به نوعی، فردی در حاشیه به حساب می‌آمد. باین حال، در اثر فشارهایی که همسرش به او وارد می‌آورد، سعی می‌کند مسیر زندگی و سبک کاری خود را تغییر دهد و به نوعی، طبقه اجتماعی‌اش را دگرگون کند. سرزنش‌های زن جعفرخان را باید عامل انگیزشی مهمی در این رابطه دانست: «از قضا زخم حق داشت. حاج علی بی سروپا و یکتا قبا از بس سگ‌دوی کرده و شرّ و ور بافته بود، کم‌کم برای خود آدمی شده بود، اسمش را توی روزنامه‌ها می‌نوشتند و می‌گفتند: دموکرات شده [است]». (جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۳۲)

یکی از ویژگی‌های هفائستوسی جعفرخان، خلاقیت در انجام کار جدید خویش است. هراندازه او در کار حلاجی به دور از خلاقیت بود، اما در فعالیت‌های سیاسی خلاقانه رفتار می‌کرد. او سلسله نشست‌هایی را با حاج علی (فردی سیاسی) برگزار کرده بود تا اصطلاحات سیاسی را از او بیاموزد و در میان عوام به کار گیرد و از این طریق بر اعتبار خویش بیفزاید و دانش سیاسی‌اش را به رخ بکشد. او با اقداماتی از این دست که بیانگر خلاقیت‌هایش در امر سیاست است، محبوبیت زیادی میان بازاریان به دست می‌آورد و عده‌ای همراه و همگام وی می‌شوند: «بنا شد از

آن به بعد حاج علی در هر جلسه چن کلمه از این زبان یاد من بدهد و در همان روز مبلغی از آن کلمات یادم داد ... حاج علی که بیرون رفت، ما هم سر و صورتی ترتیب دادیم و به زنم گفتم: جلسه دارم؛ و بدبخت را هاج و واج گذاشته و رفتم سری به بازار زده، ببینم دنیا در چه حال است». (همان: ۴۰)

جمال‌زاده در بازنمایی صفات مطلوب از لایه‌های زیرین جامعه غافل نمی‌شود و در کنار کنش‌های منفی آنان به رفتارهای مثبت این گروه توجه می‌کند. «جمال‌زاده اکثر شخصیت‌های داستانی خود را از طبقات متوسط و حتی فرودست اجتماع انتخاب کرده است... رویکرد و جهت‌گیری جمال‌زاده به سمت طبقه اخیر، ما را برای درک موضع اجتماعی او، بسیار کمک می‌کند». (استاجی، ۱۳۹۰: ۷۶-۷۵) این رویکرد بدان معناست که جمال‌زاده تلاش می‌کند صفات بد و خوب همه طبقات اجتماع را بازنمایی کند تا سیمایی نزدیک به واقعیت از افراد جامعه در داستان‌های او ارائه گردد. بر این پایه، در داستان دوستی خاله‌خرسه، توجه به کار و ایجاد خلاقیت در آن نمود پیدا می‌کند. حبیب‌الله به‌عنوان قهوه‌خانه‌چی با ایجاد نوآوری‌هایی در کار خود، موجب رونق کسب‌وکار می‌شود و به‌قدری پیشرفت می‌کند که بزرگان شهر قهوه‌خانه او را برای تفرج برمی‌گزینند: «حبیب‌الله [بسیار] غریب‌نواز، فقیردوست و علاوه بر اینها باسلیقه، پاک‌پاکیزه، مشتری‌دار [بود]؛ و قهوه‌خانه را چنان راه می‌برد که انسان حظ می‌کرد. روز می‌شد دو کله قند ارسی به مصرف می‌رساند. سرقلیان حبیب‌الله که دیگر در تمام ملایر و اطراف شهر مشهور بود و کار به جایی رسیده بود که محترمین نمره اول شهر هم گاهی محض چشیدن چای و کشیدن قلیان مشتی حبیب‌الله به قهوه‌خانه او می‌آمدند». (جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۵۷)

۲-۲. شخصیت‌هایی با ویژگی‌های هرمس

شخصیت‌هایی با صفات هرمسی، زیرک و حقه‌باز هستند (گریمال، ۱۳۵۶: ۴۱۳/۱) و همواره سعی می‌کنند برای تأمین منافع خود، گام بردارند. آن‌ها جهت نیل به این هدف دست به کارهای مختلفی می‌زنند. «حضور کهن‌الگوی هرمس در مردان موجب می‌شود بتوانند به شکلی اثرگذار با دیگران ارتباط برقرار کنند و به‌سادگی با دیگران دوست و صمیمی شوند... و توانایی این را دارند که نوآوری، ظرفیت ارتباط برقرار کردن و توانایی فکر و عمل سریع را به‌صورت خلاقانه در راه‌های صحیح یا نادرست به کار بندند» (بولن، ۱۳۹۴: ۱۷۷) و منافع خود را تأمین کنند.

در بخشی از داستان فارسی شکر است، راوی برای برقراری ارتباط با شخصیت دیگر یعنی رمضان پیش‌قدم می‌شود. رمضان که نمی‌تواند با فرد فرنگی و روحانی ارتباط برقرار کند و زبان آن‌ها را متوجه نمی‌شود، با حالتی نزار از مأمور می‌خواهد تا او را از این زندان نجات دهد. پس از این موضوع، راوی وارد جریان روایت می‌شود و فرآیند

گفتگو و ارتباط‌گیری میان آن‌ها آغاز می‌شود. راوی به برقراری ارتباط با اطرافیان خود، تمایل دارد و در این کار، ماهرانه رفتار می‌کند. او با شناسایی دلیل سردرگمی‌های رمضان، از شرایط پیش‌آمده استفاده کرده و خود را به او نزدیک می‌کند. این ویژگی برجسته در دو شخصیت دیگر وجود ندارد: «بدبخت رمضان دیگر نتوانست حرف بزند و بغض بیخ‌گلویش را گرفته و بنا کرد به حق‌هق و گریه کردن ... دلم برای رمضان سوخت. جلو رفتم و دست بر شانه‌اش گذاشته، گفتم: پسر جان! من فرنگی کجا بودم. گور پدر هرچه فرنگی هم کرده! من ایرانی و برادر دینی توأم. چرا زهره‌ات را باخته‌ای؟ ... رمضان همین که دید فارسی راست و حسینی باش حرف می‌زنم، دست مرا گرفت و حالا نبوس و کی ببوس و چنان ذوقش گرفت که انگار دنیا را بهش داده‌اند. مدام می‌گفت: هی قربان آن دهنِت بروم».

(جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۲۹-۲۸)

در اسطوره‌های یونانی، هرمس پیام‌رسان زنوس به دیگران توصیف شده است. او پیوسته «فرمان‌های شهریار ایزدان را [برای دیگران] برمی‌خواند». (ژیران، ۱۳۷۵: ۱۰۰) در داستان رجل سیاسی، شیخ جعفر پس از مذاکره با سران دولت تصمیم می‌گیرد پیام آن‌ها را به مردم معترض انتقال دهد: «یک نفر فکلی سفیدمویی که روی صندلی‌های ردیف اول نشسته بود، رو به من کرد و گفت: جناب حاج شیخ جعفر! هیأت دولت اقدامات سریعه و جدی به عمل آورده که مراتب به‌نحوی که آرزوی ملت است، انجام یابد ... از جناب‌عالی که علمدار حقوق ملی هستید، خواهشمندم از جانب من ملت را خاموش نمایید ... همین که دوباره از در مجلس بیرون آمدم خیال داشتم برای جمعیت نطق مفصلی بکنم ... ولی دیدم مردم به‌کلی متفرق شده‌اند». (جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۳۶)

کسانی که شخصیتی هرمی دارند در امر تجارت، فروش و مذاکرات اقتصادی به موفقیت‌هایی کلان دست پیدا می‌کنند؛ زیرا از توانایی ویژه‌ای در امر انتقال پیام به فرد مقابل و متقاعد کردن او با بیانی صریح برخوردار هستند. (بولن، ۱۳۹۴: ۱۶۵-۱۶۴) در داستان دوستی خاله‌خرسه، راوی برای تأمین منافع خود با درشکه‌چی روابطی در ظاهر دوستانه برقرار می‌کند و او را ستایش می‌کند تا بتواند به اهداف خود که رفتن به کرمانشاه است، دست یابد. این در حالی است که شخصیت درشکه‌چی به‌هیچ‌رویی مطلوب او نیست: «باوجوداین، چون می‌دانستم راه و چاه را خوب می‌شناسد و کهنه‌کار است و شاید از دستش برآید ما را به کرمانشاه برساند، فکر کردم ضرری ندارد دَمش را ببینم و چای، قنداب و ترشی بود که از چپ و راست به نافش می‌بستم و تعارف هم بهای آب جورا داشت، هرچه ممکن بود سبزی‌اش را پاک کردم و باد در آستینش انداختم». (جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۵۶-۵۵)

۲-۳. شخصیت‌هایی با ویژگی‌های زنوس

در رویکردهای روان‌شناسانه بولن، «زنوس ظرفیت و توانایی این را داشت که فرمانروا شود. مردان و زنانی وجود دارند که می‌توانند مانند زنوس باشند ... [فردی با چنین شاخصه‌ای] خواهان اختیار و قدرت است و برای رسیدن به هدف‌های خود ریسک می‌کند. او دوست دارد، خود، رئیس خودش باشد و نمی‌خواهد برای دیگری کار کند». (بولن، ۱۳۹۴: ۴۹-۵۰) بنابراین، این کهن‌الگو را باید برتری طلب به حساب آورد. او سعی می‌کند شرایط را به گونه‌ای رقم بزند که تک‌صدایی گسترش پیدا کند و صداهای دیگر که تهدیدکننده قدرت او هستند، از بین بروند یا محدود شوند. در داستان رجل سیاسی، مطالبی درباره قدرت‌طلبی‌های شخصیتی به نام حاج‌علی مطرح شده است. او که از طبقات فرودست جامعه بوده است، در اثر مصاحبت با صاحبان قدرت به منزلتی سیاسی دست پیدا می‌کند و جایگاه اجتماعی خود را ارتقا می‌بخشد. شیخ جعفر که از پیشینه زندگی حاج‌علی آگاه است، چاره را در پیروی از خط مشی وی می‌داند و با انگیزه اقتناع قدرت‌طلبی و ثروت‌اندوزی وارد عرصه سیاست می‌شود: او «بدون بر و بیا وکیل هم می‌شد و مجلس نشین هم می‌شد و با شاه و وزیر نشست و برخاست هم می‌کرد ... خودم هم از این شغل و کار لعنتی سیر شده بودم ... با خود قرار گذاشتم که کم‌کم از حلاجی کناره گرفته و در همان خط حاج‌علی بیفتم». (جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۳۲-۳۳)

جمال‌زاده در داستان دوستی خاله خرسه، تقابلی غیرمستقیم، اما پویا و اثرگذار میان نیروهای خودی و بیگانه به وجود می‌آورد تا مفهوم بیگانه‌ستیزی را تشریح کند. شخصیتی زنوسی داستان، سرباز روسی است که از سوی حبیب‌الله نجات داده می‌شود، ولی پس از آنکه سرباز بیگانه از مکانیسم دفاعی خارج می‌شود و به جمع سربازان دیگر می‌پیوندد، به ناجی خود بی‌اعتنایی می‌کند و او را به قتل می‌رساند. نویسنده در این داستان، شخصیت زنوسی (برتری‌جویی و قدرت‌طلبی) بیگانگان را بازنمایی می‌کند تا مخاطبان خود را نسبت به بی‌توجهی به رویدادهای سیاسی کشور از جمله تجاوز بیگانگان، آگاه کند: «روسی دیگر سرش را از عبا درنیاورد، مگر وقتی که گاری رسید مقابل قلعه سنگی ... سر از زیر عبا بیرون آورد و مثل آنکه جان تازه‌ای در بدنش دمیده باشد، نیشش باز شد و رفقایش را به زبان روسی آواز داد و قزاق‌ها همین که چشمشان به او افتاد فریادی زده و خندان و بشاش دویدند به طرف گاری ... در همان حال پیاده شدن من دیدم چیزی به رفقایش گفتم و قزاق‌ها هم نگاه تند و تیزی به حبیب‌الله انداختند ... قزاق نخراشیده‌ای دست آورده میچ حبیب را گرفته و قزاق‌های دیگر از هر طرف به باد شلاقش گرفتند ... کاشف به عمل آمده معلوم شد که حبیب را متهم کرده‌اند که با یک قزاق روسی بدسلوکی کرده و پس از آنکه سر و صورتش را با

شلاق خونین کرده‌اند، تیربارانش کردند. مخصوصاً شنیدم که همان روسی مجروح که حبیب از مرگ نجاتش داده بود، با حبیب به خشونت رفتار کرده بود». (همان: ۶۴-۶۳)

داستان‌های مجموعه «یکی بود یکی نبود» از نظر درون‌مایه و بیان هر دو تازگی دارد و در همان زمان، نماینده تفکر اجتماعی جمال‌زاده است. نویسنده این کتاب، با زبانی شیرین و گاه طنزآمیز به مفاصل اجتماعی، قرطاس‌بازی‌های اداری، ارتجاع، آزها، دکانداری ملاها، فرصت‌طلبی مشروطه‌خواهان قلائی و ... حمله می‌برد». (دستغیب، ۲۵۳۶: ۵۱) در مجموع، جمال‌زاده سعی می‌کند به بهانه‌های مختلف، نهاد قدرت را با چالش مواجه کند و تردیدهایی در ذهن مخاطبان نسبت به این نهادها به وجود آورد. در واقع، هدف جمال‌زاده از خلق شخصیت‌های گوناگون در مجموعه مذکور، افزایش بینش و شعور سیاسی، فرهنگی، دینی و اجتماعی مردم است. با نظر داشت این پیش‌انگاره، او در داستان بیله دیگ بیله چغندر، فساد سیاسی و قدرت‌طلبی‌های یک‌سویه خان‌ها را شرح می‌دهد و ساختار فسادآفرین این گروه محدود را آشکار می‌کند: «حالا برسیم به طایفه سوم یعنی کلاه‌سیاه‌ها که در خود ایران به آن‌ها خان می‌گویند. همه ادارات دولتی چه در مرکز و چه در ولایات و ایالات در دست این طایفه است. این‌ها یک انجمن بزرگی دارند که مثل فراموش‌خانه است و مخصوص خود این طایفه ... تمام سعی این کلاه‌سیاه‌ها در این است که در تمام صفحه ایران سکون و آرامی برقرار باشد و چون می‌دانند که تمام مخالفت‌ها و بدبختی‌ها از پول برمی‌خیزد، تمام جد و جهد خود را مصروف می‌دارند که پول در دست کسی نماند!». (جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۹۸-۹۷)

۲-۴. شخصیت‌هایی با ویژگی‌های دیونوسوس

یکی از مهم‌ترین خصوصیات که شخصیت‌هایی از این دست دارند، نداشتن احساس صمیمت با مادر است. آن‌ها به دلایل مختلف از دوران کودکی از عاطفه مادری محروم بوده‌اند. در نتیجه، در بزرگسالی شرایط متفاوتی را نسبت به دیگر مردم تجربه می‌کنند که چندان مطلوب نیست. دیونوسوس هم در اسطوره‌های یونان، چنین شرایطی را تجربه کرده است. «زنوس» دیونوسوس را به ران پایش می‌بندد و از همین دوران، او مادر را نمی‌بیند و درک نمی‌کند ... او با مادر رضاعی و دختران پرستار احاطه می‌شد که در پرورش او ثبات نداشتند و دائماً عوض می‌شدند». (بولن، ۱۳۹۳: ۳۴۴) اگرچه این ویژگی در شخصیت‌های داستان‌های یکی بود یکی نبود دیده نمی‌شود، ولی می‌توان مصداق‌های دیگری از کهن‌الگوی دیونوسوس را در کنش، اندیشه و گفتار شخصیت‌ها ملاحظه کرد. یکی از نمودهای اصلی شخصیت‌های مجموعه مذکور این است که افراد علاقه زیادی به موضوعات ماوراء طبیعی دارند و مظاهر آن در زندگی روزمره آن‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. «علاقه به عرفان و مسائل ماوراءالطبیعی در دنیای زنان بیشتر

از مردان است و در دنیای درونی و روحی مردان نیز، مربوط به زن درونی آن‌ها یعنی آنیماست؛ زیرا آنیما تجربه‌ی قدسی، مؤمنی و الهی است». (مورنو، ۱۳۸۶: ۷۲)

در داستان درد دل ملا قربان‌علی، شخصیت اصلی داستان، کاملاً مذهبی است و باید او را عمامه به سر محسوب کرد که کنش‌های عبادی و اعتقادی‌اش در داستان برجسته شده است. او به واسطه‌ی گرایش به مذهب از جایگاه اجتماعی شایسته‌ای برخوردار است و طبقات گوناگون جامعه با او ارتباطی محترمانه برقرار می‌کنند: «یک روزی مردم مسلمان بودند، از خدا می‌ترسیدند. امروز کفر عالم را گرفته ... به دو دست بریده‌ی حضرت عباس، به خوبی یاد می‌آید که نان خالص خلص من شاهش هفت شاهی و نیم بود ... خدا خودت رحمی بکن به بندگان! ... خدایا تا کی باید در این زندان بمانم. آخر بگشمت و راحتت کن! اما بنده‌ی ناشکر بنده‌ی خدا نیست. خدایا الحمدلله. صد هزار مرتبه الحمدلله به داده‌ات شکر به نداده‌ات، شکر». (جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۷۰-۶۹)

یکی از موضوعات مهمی که در ارتباط با شخصیت‌های دیونوسوسی می‌توان در نظر گرفت، عدم ارتباط‌گیری درست و معمول با اعضای خانواده است. «معمولاً فرزندان دیونوسوسی نسبت به پدر و مادر خود، احساس بیگانگی دارند. البته، این مهم شامل فرزندان نمی‌شود، بلکه نمود آن در روابط دیگر اعضای خانواده هم مشاهده می‌شود. از دید بولن، میان الگوهای رایجی که درباره‌ی پسران در جامعه و برای والدین وجود دارد با آنچه پسرهایی با شخصیت‌های دیونوسوسی برخوردار هستند، تفاوت‌هایی اساسی دیده می‌شود و آن‌ها کلام یکدیگر را درک نمی‌کنند. این موضوع باعث بروز اختلاف میان والدین و فرزندان و درنهایت، طرد شدن فرزند از خانواده می‌شود». (بولن، ۱۳۹۳: ۱۶۳)

در داستان درد دل ملا قربان‌علی، او را شخصیتی هنجارگیز می‌یابیم. در واقع، سیمایی که جمال‌زاده از این شخصیت مذهبی ارائه می‌کند، کاملاً سنت‌شکن است. «آخوندها و ملاهای آثار جمال‌زاده اغلب دارای خصایل منفی ... هستند و از این نظر با هم شبیه‌اند». (استاجی، ۱۳۹۰: ۷۴) این رویکرد نویسنده باعث واکنش‌های منفی شدیدی از سوی نهادهای دینی پس از انتشار کتاب شده بود؛ زیرا او با خلق شخصیت‌هایی چون ملا قربان‌علی، تردیدهایی را در لایه‌های فکری و اعتقادی عوام ایجاد کرده بود. به هر روی، کنش‌های ملا قربان‌علی در ساختار جامعه مذهبی آن زمان ایران نمی‌گنجد. در نتیجه، جامعه سعی می‌کند تا این فرد هنجارگیز را طرد کند. ملا قربان‌علی با اینکه ازدواج کرده و فاطمه را به همسری برگزیده است، اما شیفته و دل‌باخته‌ی دختر نوجوان دیگری می‌شود و ارتباط عاطفی یک‌طرفه‌ای را با او برقرار می‌کند که البته، فرجام نیکویی ندارد و جامعه (به‌عنوان خانواده بزرگ‌تر) و همسر و اطرافیان (به‌عنوان خانواده کوچک‌تر) آن را نمی‌پذیرد: «پس از صرف چای و قلیان می‌خواستم از خانه بیرون بروم که

پشت سرم یک صدای لطیفی که یک مرتبه نمی‌دانم چطور لرزه بر اندامم انداخت، گفت: آقا شیخ! برگشتم دیدم چادر نماز به سری است و یک دو هزاری در دست دارد و دست را از همان چادر به طرف من دراز می‌کند. فهمیدم که پول سه منبر روضه سه هفته است و محض شگون پول را حاجی داده که دختر به دست خودش به ذاکر سیدالشهداء بدهد. دست دراز کردم که دو هزاری را بگیرم، ولی دستم را لرزه غریبی گرفته بود و دو هزاری از دستم افتاد به زمین و رفت به طرف حیاط و باغچه. دختر خم شد که دو هزاری را بگیرد و با همان حالت خمیدگی عقب دو هزاری رفت به طرف باغچه و دفعه‌تاً چادرش گیر کرد به درخت گل سرخی و از سرش افتاد و دختر سربرهنه و خاک بر سروگویان چون چهارقد هم بر سر نداشت و گیسوانش باز بودند ... من یک دفعه حقیقتاً مثل اینکه خورشید چشمم را خیره کرده باشند، قلبم با کمال شدت بنای زدن را گذاشت و بدون آنکه منتظر دو هزاری بشوم از خانه بیرون جستم و در پشت در مثل اینکه حالت غشی به من دست داده باشد به سکوی خانه تکیه کرده و مدتی با حال خراب همان‌طور ایستادم».

(جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۷۳-۷۲)

یکی از ویژگی‌های مرد دیونوسوسی این است که «دوست دارد از پنج حس خود استفاده کند. او می‌خواهد زندگی‌اش مملو از تجارب هیجانی باشد». (بولن، ۱۳۹۳: ۳۷۳) بازنمایی زندگی ملا قربان‌علی پس از دل‌بستن به دختر نوجوان، سرشار از چنین هیجان‌ات درونی است. او تحت تأثیر عنصر عاطفه قرار می‌گیرد و عقلانیت را به کنار می‌نهد تا بتواند واقعه‌ای جدید و درعین حال، مملو از هیجان را تجربه کند. در واقع، آنچه که از دید جامعه و خانواده، عشق ممنوعه نام گرفته بود، زمینه‌های لازم را برای به‌کارگیری حواس ملا قربان‌علی فراهم کرده بود. او درباره این تجربه هیجانی خویش چنین می‌گوید: «من همین که به خود آمدم، دیدم در گوشه پشت بام حاجی بزاز در پناه شیروانی شکسته‌ای مخفی و از سوراخ ناودانی نگران درون خانه نامحرم و در نزدیک در گاه اتاق چشمم دوخته شده به یک رختخواب سفیدی که موی پریشان دوشیزه خواب‌آلودی سرتاسر ناز بالش آن را در زیر چین و شکن خود آورده است و هم در خاطر دارم که با صدای ملایمی این شعر را که گاهی در بین روضه‌های خود قالب می‌زدم و سکه می‌کرد زمزمه می‌کردم عجب از چشم تو دارم که شبانگه تا روز و شب خواب می‌گیرد». (جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۷۶)

۲-۵. شخصیت‌هایی با ویژگی‌های هادس

شخصیتی که ویژگی‌هایی شبیه به هادس دارد، «فردی منزوی است که گوشه عزلت اختیار کرده و توجهی به جهان بیرون ندارد. او معنای هر آنچه که در جهان برایش مهم و پر معنی بوده، از دست داده و حالا مانند ارواحی که در جهان زیرین هستند، زندگی می‌کند». (بولن، ۱۳۹۳: ۱۵۳) شخصیت هادسی «عاری از سرزندگی است مخصوصاً اگر

افسرده هم باشد، این احتمال وجود دارد که در سال‌های آخر عمر تبدیل به هادسی منزوی و بدبین شود. اگر مرد هادسی نتواند پاسخ قابل قبولی به این سؤال که «چه می‌کنی؟» بدهد، در دنیا تبدیل به مردی نامرئی می‌شود. اگر خانواده‌ای نداشته باشد، ممکن است تنها در اتفاقی از هتلی موقت در بخشی از یک شهر بزرگ زندگی کند. چنین مکانی شبیه جهان زیرین است و او نیز همچون هادس، نامرئی است». (همان: ۱۵۴) در مجموع باید گفت که بود و نبود این افراد در جامعه چندان محسوس نیست.

قهرمان داستان «ویلان‌الدوله» فردی تنها و آواره است که در اوج تنهایی می‌میرد. او از بطن اصلی جامعه دور مانده و اگرچه روابطی با اطرافیان خود دارد، اما کیفیتان مطلوب نیست و صرفاً برای تأمین نیازهای اولیه خود، گاهی با دیگران ارتباط برقرار می‌کند. مکان زندگی او در ویرانه‌هایی است که به جهان زیرین هادسی شباهت دارد: «بیچاره ویلان‌الدوله این قدر گرفتار است که مجال ندارد سرش را بخاراند، مگر هر دم ولش می‌کنند، مگر دست از سرش برمی‌دارند؟ یک شب نمی‌گذارند در خانه خودش سر راحتی به زمین بگذارد. راست است که ویلان‌الدوله خانه و بستر معینی ندارد. یک ثانیه بدبخت را به فکر خودش نمی‌گذارند و ویلان‌الدوله فلک‌زده مدام باید مثل سکه قلب از این دست به آن دست برود». (جمال‌زاده، ۱۳۲۰: ۱۰۱)

ویلان‌الدوله مکان زندگی ثابتی ندارد، ولی آنچه همیشگی و ثابت است، نامناسب بودن شرایط زیستی و محلی است که در آن سکنی می‌گزیند. در واقع، مخاطب با توصیف راوی به این نتیجه می‌رسد که ویلان‌الدوله صرفاً زنده است و نشانه‌ای از زندگی در او دیده نمی‌شود: «ویلان‌الدوله هر روز صبح که چشمش از خواب باز می‌شود، خود را در خانه غیر و در رختخواب ناشناسی می‌بیند. محض خالی نبودن عریضه با چایی مقدار متناهی نان‌روغنی صرف می‌نماید، برای آنکه خدا می‌داند ظهر از دست این مردم بی‌چشم و رو مجالی بشود یک‌لقمه نان زهرمار بکند یا نه». (همان: ۱۰۲-۱۰۱)

مرگ ویلان‌الدوله در غربت و تنهایی محض اتفاق می‌افتد. او شب به خواب می‌رود و دیگر بیدار نمی‌شود. مرگ او نیز، بعد از مدتی آشکار می‌شود، زیرا؛ کسی در اطراف او حضور نداشت. راوی به پنج دهه سرگردانی و بی‌سامانی ویلان‌الدوله اشاره می‌کند تا عمق انزوای وی آشکارتر شود: «فردا صبح زود که خادم مسجد وارد شبستان شد، ویلان‌الدوله را دید که گویی هرگز در این دنیا نبوده است. طولی نکشید که دوست و آشنا خبر شد و در شبستان مسجد جمع شدند. در بغلش کاغذی را که قبل از خوردن تریاک نوشته بود، یافتند که نوشته بود: پس از پنجاه سال سرگردانی و بی‌سروسامانی از این دنیای فانی می‌روم، در صورتی که نمی‌دانم جسد من را کسی خواهد شناخت یا نه». (همان: ۱۰۲-۱۰۱)

(۱۰۶-۱۰۵)

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، اندیشه، گفتار و کنش شخصیت‌های داستان‌های مجموعه‌ی یکی بود یکی نبود از محمدعلی جمال‌زاده بر اساس آراء بولن بررسی و تحلیل شده‌اند. در داستان «فارسی شکر» است، صفت مطلوب کهن‌الگوی هرمس یعنی برقراری ارتباط دوستانه مورد نظر بوده است. نشانه‌هایی از ویژگی‌های کهن‌الگوی دیگر مشاهده نشده است که این امر نشان از سادگی روش جمال‌زاده در فرایند شخصیت‌پردازی دارد. عدم تنوع در پردازش شخصیت‌ها با عدم توجه او به گوناگونی کنش‌ها و رفتارهای آن‌ها ارتباطی مستقیم دارد.

در داستان «رجل سیاسی»، شخصیت اصلی چند وجه کهن‌الگوی را در خود جای داده است. در ابتدای داستان، او را فردی هفائستوسی می‌یابیم که اگرچه به حرفه‌ای مشغول است و کار می‌کند، ولی رضایت درونی و درآمدزایی در زندگی او نمود نمی‌یابد. در ادامه به گونه‌ای دیگر رفتار می‌کند و تغییراتی بنیادین در سبک زیستی خود به وجود می‌آورد که آن را باید حاصل نفوذ کهن‌الگوهای زنوسی و هرمسی به حساب آورد. در بخش دیگری از داستان، شخصیت اصلی داستان با دیدن وضعیت شخصیتی به نام حاج علی که بارقه‌هایی از کهن‌الگوی زنوس در او دیده می‌شود و قدرت طلب است، دچار تحولات فکری و شخصیتی می‌شود و تصمیم می‌گیرد از دنیای هفائستوسی خود رهایی یابد و دنیای زنوسی را تجربه کند. این تحوّل نشان از آن دارد که سیطره نفوذ کهن‌الگوی زنوس از کهن‌الگوهای دیگر بیشتر است و می‌تواند آدمی را به پویایی وادارد. در کلیت داستان‌های این مجموعه، جعفرخان بر اساس مؤلفه‌های کهن‌الگوی بولن، پیچیده‌ترین شخصیت است.

در داستان «دوستی خاله‌خرسه»، راوی که شخصیت اصلی داستان است از فردی درشکه‌چی به نام جعفرخان سخن می‌گوید که به دلیل نیازمندی او مجبور شده است ارتباطی به ظاهر صمیمانه و نه مبتنی بر احترام با او برقرار کند. در واقع، آنچه بر زبان می‌آورد، بازنماینده عقاید وی نبوده است. از این رو، واکنشی از این دست را می‌توان برآمده از نفوذ کهن‌الگوی هرمس در درونش به حساب آورد. همان صفتی که مبتنی بر حقه‌بازی و زیرکی است تا فرایند تأمین منافع جریان داشته باشد. در همین داستان، حبیب‌الله خان شخصیتی است که در کار خود (قهوه‌خانه‌چی) اهتمام می‌ورزد و به واسطه نوآوری‌هایی که دارد، مورد توجه بسیاری از بزرگان و محتشمان شهر قرار گرفته است. این ویژگی را باید سازگار با کهن‌الگوی هفائستوس دانست. همچنین، سربازان روس در این داستان، شخصیتی زنوسی و

قدرت طلب و برتری جوی دارند. جمال‌زاده از طریق بازنمایی این ویژگی روس‌ها و نحوه برخورد آن‌ها با ایرانیان به مقولات مهمی چون: تجاوز بیگانه و شرایط ناپایدار و بی‌ثبات سیاسی ایران در آن سال‌ها اشاره کرده است.

در داستان «ملاقریان علی»، شخصیت اصلی داستان کنش‌های کاملاً اعتقادی و عبادی انجام می‌دهد و به‌عنوان نماینده دین در جامعه شناخته می‌شود. از این بابت، می‌توان رگه‌هایی از شخصیت دیونوس را در او دید. دیگر نشانه‌ای که این دیدگاه را تقویت می‌کند، ارتباط‌گیری او با زنی غیر از همسر خویش است که عامل رسوایی و طرد شدن وی از جامعه می‌شود. شخصیت دیگر در این داستان، خان‌ها هستند که طبق توصیفات نویسنده، آن‌ها را باید زنوسی دانست. این گروه بسته و مخوف، تمامی منابع مالی و اقتصادی را در اختیار دارند و در فکر ثروتمند کردن خود و فقیر کردن جامعه هستند. آن‌ها در انجمن‌هایی سرّی فعالیت می‌کنند تا قدرت خود را بسط دهند و بر کلیت جامعه تسلط پیدا کنند.

در داستان «ویلان‌الدوله»، با شخصیتی هادسی مواجه هستیم که شرایط نامطلوبی دارد و هیچ ارتباطی با عالم خارج ندارد. تنها در گوشه‌ای زندگی می‌کند و ارتباط‌های اجتماعی بسته و محدودی دارد و غالباً در دنیای درون خویش سیر می‌کند. او شخصیتی منفعل و ایستا دارد و تنها شخصیت هادسی در مجموعه یکی بود یکی نبود به شمار می‌رود.

همان‌طور که در بررسی داستان‌های جمال‌زاده مشخص شد، با کاربرست دستاوردهای حوزه‌های دیگر دانش از جمله روان‌شناسی در عرصه داستان‌نویسی می‌توان به نحوه شخصیت‌سازی و شخصیت‌پردازی نویسندگان آثار ادبی پی برد و با این شیوه خوانش، به درک بهتری از لایه‌های زیرین افکار آن‌ها رسید که پیش از این ممکن نبوده است. در مجموع، شخصیت‌های حاضر در این مجموعه، دارای تعقیدهای شخصیتی و درونی نیستند و شاکله آن‌ها به‌صورت ساده و ابتدایی بازگو شده است. همچنین، این شخصیت‌ها دارای صفات کهن‌الگویی چندگانه نیستند؛ یعنی نمی‌توان ظهور و حضور چند کهن‌الگورا به‌صورت هم‌زمان در شخصیت‌های داستان‌ها مشاهده کرد.

جدول ۱. صفات شخصیت‌های مجموعه داستان یکی بود یکی نبود بر پایه کهن‌الگوهای مورد نظر بولن

نام داستان	نام شخصیت، کهن‌الگو و ویژگی‌های مشابه
فارسی شکر است	راوی (هرمس: برقراری ارتباط دوستانه و مطلوب)

نام داستان	نام شخصیت، کهن‌الگو و ویژگی‌های مشابه
رجل سیاسی	شیخ جعفر (هفائستوس: توجه به کار کردن، عدم رضایت درونی و درآمدزایی از کار، ضعف در مهارت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ایجاد خلاقیت در کار)؛ (زنوس: خواهان قدرت و اختیار بودن)؛ (هرمس: حقه‌بازی و زیرکی، رساندن پیام به دیگران)
دوستی خاله‌خرسه	راوی (هرمس: زیرکی و حقه‌بازی، صمیمی شدن تصنعی با دیگران) / حبیب‌الله خان (هفائستوس: توجه بیش‌ازحد به کار و ایجاد خلاقیت در آن) / سربازان روس (زنوس: فرمانروایی بر دیگری و حس برتری جویی)
درد دل ملاقربان‌علی	ملاقربان‌علی (دیونوس: برقراری رابطه عاطفی با زنان متعدد، طرد شدن از خانواده و جامعه، توجه به موضوعات ماوراءالطبیعه، تجربه کش‌های هیجانی)
بیله دیگ بیله چغندر	بخشی از مردم (هرمس: حقه‌باز و زیرک، صمیمی شدن با دیگران) / خان‌ها (زنوس: قدرت‌طلبی و فرمانروایی بر دیگران، تمایل به ریاست)
ویلان‌الدوله	ویلان‌الدوله (هادس: منزوی، بی‌توجه به جهان بیرون)

کتابنامه

- استاجی، ابراهیم. (۱۳۹۰). شخصیت داستانی و بررسی آن در داستان‌های جمال‌زاده و هدایت. تهران: روزگار.
- اسنودن، روث. (۱۳۹۲). یونگ؛ مفاهیم کلیدی. ترجمه افسانه شیخ‌الاسلام‌زاده. تهران: عطایی.
- آتش سودا، محمدعلی. (۱۳۸۱). عوامل داستانی «فارسی شکر است». علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دوره ۱۷. شماره ۲ (پیاپی ۳۴). بهار. ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی. صص: ۱۲۹-۱۳۷.
- بولن، جین شینودا. (۱۳۸۶). نمادهای اسطوره‌ای و روان‌شناسی زنان. ترجمه آذر یوسفی. چاپ چهارم. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- بولن، جین شینودا. (۱۳۹۳). نمادهای اسطوره‌ای و روان‌شناسی مردان. ترجمه مینو پرنیانی و پرتو پارسی. چاپ سوم. تهران: آشیان.
- بولن، جین شینودا. (۱۳۹۴). انواع مردان. ترجمه فرشید قهرمانی. چاپ هفتم. تهران: بنیاد فرهنگ و زندگی.
- بولن، جین شینودا. (۱۳۹۶). انواع زنان. ترجمه نیلوفر نواری. چاپ دوم. تهران: بنیاد فرهنگ و زندگی.
- پاشایی، محمد؛ رضانی، ابوالفضل. (۱۳۹۶). «واکاوی مؤلفه‌های رئالیسم در آثار داستانی جمال‌زاده و آل احمد». زبان و ادب فارسی. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. سال ۷۰. بهار و تابستان. شماره ۲۳۵. صص: ۱۷-۳۸.
- جانسون، رابرت الکس. (۱۳۹۵). تحلیل کاربردی خواب و رؤیا. ترجمه نیلوفر نواری. چاپ سوم. تهران: بنیاد فرهنگ و زندگی.
- جمال‌زاده، محمدعلی. (۱۳۲۰). یکی بود، یکی نبود. تهران: بنگاه پروین.
- جمال‌زاده، محمدعلی. (۱۳۴۴). مرگب محو. با مقدمه ابراهیم صهبا. تهران: ابن سینا.
- جمال‌زاده، محمدعلی. (۲۵۳۶). نقد آثار محمدعلی جمال‌زاده. چاپ اول. تهران: چاپار.
- جمال‌زاده، محمدعلی. (۱۳۴۳). «شرح آقای جمال‌زاده به قلم خود». با مقدمه حسن تقی‌زاده. نشریه دانشکده ادبیات تبریز. دوره ۶. شماره ۳.
- حسام پور، سعید؛ کیانی، حسین؛ کرمی، مدینه. (۱۳۹۴). «سرگشتگی روشنفکر در راه آب نامه محمدعلی جمال‌زاده و قندیل ام هاشم یحیی حقی بر اساس رویکرد اجتماعی ادبیات تطبیقی». کاوش نامه ادبیات تطبیقی. سال پنجم. پائیز. شماره ۱۹. صص: ۹۳-۱۱۸.
- دهباشی، علی. (۱۳۷۸). قصه‌نویسی. تهران: سخن.
- رضایی، احمد؛ رستمی، الهه. (۱۳۹۱). «بررسی و مقایسه رئالیسم در عناصر داستانی دوستی خاله‌خرسه جمال‌زاده و

- زار صفر رسول پرویزی». مجله مطالعات داستانی. سال ۱. شماره ۲. زمستان. صص: ۱۶-۳۳.
- ژیران، فلیکس. (۱۳۷۵). اساطیر یونان. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: فکر روز.
- کعب اصل، فاطمه؛ فرهادی، نوازالله. (۱۳۹۹). «ویژگی‌های شخصیت‌پردازی در سه داستان از بزرگ علوی، جمال‌زاده و آل احمد». مجله تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی. زمستان. دوره ۱۲. شماره ۴۳، صص: ۱۸-۳۳.
- گرمال، پیر. (۱۳۵۶). فرهنگ اساطیر یونان و روم. ترجمه احمد بهمنش. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- مشتاق‌مهر، رحمان؛ کریمی قره‌بابا، سعید. (۱۳۸۷). «روایت‌شناسی داستان‌های کوتاه محمدعلی جمال‌زاده». مجله زبان و ادب فارسی. دانشگاه تبریز. سال ۵۱. شماره ۲۰۷. صص: ۱۳۵-۱۶۲.
- مورنو، آنتونیو. (۱۳۸۶). یونگ، خدایان و انسان کامل. چاپ چهارم. تهران: مرکز.
- یاحقی، محمدجعفر؛ علی‌پور، مریم؛ طوماری، شاهدخت؛ قائمی، فرزاد. (۱۳۹۶). «الگوی سفر قهرمانی از نگاه پسایونگی و کاربرد آن در تحلیل متون ادبی». مجله پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. واحد شهرکرد. بهار. دوره ۸. شماره ۲۷. صص: ۱۵۹-۱۸۲.

In the Name of God

Table of Contents

The Representation of Body Names in Expressing Emotions: A Typological View	Vali Rezaei, Tahereh Samenian
Thalamus and Bilingualism: Evidence from fMRI	Simin Meykadeh, Werner Sommer, Seyed Amir Hossein Batouli
Patriarchy and Social Linguistics in Poetry; A Case Study of the Concept of Patriarchy in Iranian Myths	Ahmad Sepantamehr, Majidreza Khazaivafa, Ali Mandegar
Applying van Dijk's Discourse Analysis on the Identity of Women in Four Selected Persian Novels (<i>Soovashoon, I will turn off the lights, Year of riot, Ahu Khanum's husband</i>)	Sajjad Bagheri, Ali Alizadeh
A Comparative Study of Linguistic Romanticism in the Poems of Ebtehaj and Ansi al-Haj using a Cognitive Approach	Salim Ghaderi Taphe Rasht, Naser Hosseini. Ardashir Sadraddini
The Representation of Archetype "Dreams" In <i>Bahmannameh</i> and <i>Faramaraznameh</i>	Mohsen Azarpira, Hamidreza Ardestani Rostami, Nasrollah Emami, Masoud Kheradmandpour
A Critical Analysis of the Transformation Process and the Methods used to Show Oriental-Iranian Life in James Morier's Speech based on <i>Haji Baba Esfahani</i> ' Biography Novel	Reza Ghanbari Abdolmaleki, Shahrbanoo Ghorban Abdolmaleki
The Archetypal Criticism of Men's Character from Jamalzadeh's <i>Yeki Boud Yeki Naboud</i> using Jean Shinoda Bolen's Theories	Gholamhossein Khalilpour, Shahpur Shahvali Kouh Shouri, Seyed Ali Sohrabnejad



Volume 15, No. 3,
Serial Number 32
Fall 2023

Concessionaire:
Ferdowsi University of Mashhad
Managing Director:
Shahla Sharifi
Editor-in-Chief:
Mohammad Reza Pahlavannezhad

Editorial Board:

- Abbas Ali Ahangar;
Professor of University of Sistan and Baluchestan
- Mohammad Amuzadeh Mahdirajy;
Professor of Isfahan University
- Mostafa Assi;
Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Azam Staji; Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Azita Afarashi;
Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Ali Darzi;
Professor of Tehran University
- Rahman Sahragard;
Professor of Shiraz University
- Mehrdad Naghzguy Kohan;
Professor of Boali Sina University, Hamadan
- Omid Tabibzadeh Qamsari;
Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Ali Alizadeh;
Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Shahla Sharifi;
Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad

- Mohammad Reza Pahlavannezhad;
Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Seyyed Mohammad Hosseini- Masoom;
Associate Professor of Payam Noor University of Mashhad
- Balram Shukla;
Professor of University of Delhi, India
- Claus Valling Pedersen;
Associate Professor of University of Copenhagen, Denmark

Executive Manager:

Seyyed Mohammad Hosseini-Maasoum

Proofreading:

Dr. Javad Mizban

English Editors:

FUM Editing English Center
(Dr. Abdullah Nowruzy)

Administrator:

Maryam Khoshbayan

Typesetter:

Mohammad Karimi Torqabeh

Printing & Binding: ...

Circulation: ...

Price: ... Rials (Iran)

Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:

Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad, Iran

Postal code:

9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806727

E-mail: lj@um.ac.ir

Homepage: <http://lj.um.ac.ir/index>

Vol 32, No. 3, Fall 2023

- | | |
|---|---|
| ▪ The Representation of Body Names in Expressing Emotions: A Typological View | Vali Rezai,
Tahereh Samenian |
| <hr/> | |
| ▪ Thalamus and Bilingualism: Evidence from fMRI | Simin Meykadeh,
Werner Sommer,
Seyed Amir Hossein Batouli |
| <hr/> | |
| ▪ Patriarchy and Social Linguistics in Poetry; A Case Study of the Concept of Patriarchy in Iranian Myths | Ahmad Sepantamehr,
Majidreza Khazaivafa,
Ali Mandegar |
| <hr/> | |
| ▪ Applying van Dijk's Discourse Analysis on the Identity of Women in Four Selected Persian Novels (<i>Soovashoon, I will turn off the lights, Year of riot, Ahu Khanum's husband</i>) | Sajjad Bagheri,
Ali Alizadeh |
| <hr/> | |
| ▪ A Comparative Study of Linguistic Romanticism in the Poems of Ebtehaj and Ansi al-Haj using a Cognitive Approach | Salim Ghaderi Taphe Rasht,
Naser Hosseini, Ardashir
Sadraddini |
| <hr/> | |
| ▪ The Representation of Archetype "Dreams" In <i>Bahmannameh</i> and <i>Faramaraznameh</i> | Mohsen Azarpira,
Hamidreza Ardestani Rostami,
Nasrollah Emami,
Masoud Kheradmandpour |
| <hr/> | |
| ▪ A Critical Analysis of the Transformation Process and the Methods used to Show Oriental-Iranian Life in James Morier's Speech based on <i>Haji Baba Esfahani</i> ' Biography Novel | Reza Ghanbari Abdolmaleki,
Shahrbano Ghorban
Abdolmaleki |
| <hr/> | |
| ▪ The Archetypal Criticism of Men's Character from Jamalzadeh's <i>Yeki Boud Yeki Naboud</i> using Jean Shinoda Bolen's Theories | Gholamhossein Khalilpour,
Shahpur Shahvali Kouh Shouri,
Seyed Ali Sohrabnejad |
| <hr/> | |